

بسم الله الرحمن الرحيم

این مجموعه شامل بخش هائی اخلاقی از کتاب فانوس^۱ ترجمه کتاب "کشف المحجبه لثمره المهجه"^۲ مرحوم سید بن طاووس (قده) بشرح عناوین زیر^۳ است:

مقدمه

- ۱ - معرفی مختصر کتاب "کشف المهجه لثمره المهجه" از زبان مؤلف محترم آن (قده)
- ۲ - توصیه های سید بن طاووس به فرزندش در آستانه سن بلوغ
- ۳ - تذکر سید بن طاووس به فرزندش در مورد توجه و سپاسگزاری نعمات الهی
- ۴ - شناخت دو دشمن، شیطان و نفس و راههای چیرگی بر آنها
- ۵ - توصیه به توجه به نعمات و شکر آن در امور جاری زندگی
- ۶ - مضرات معاشرت های غیر ضروری با مردم
- ۷ - عدم ضرورت معاشرت با صاحبان مناصب
- ۸ - در اکراه قبول پست قضاوت و فتوی با اظهار فقدان شایستگی
- ۹ - اصل و ریشه تمام نیکی ها یاد خداوند و عدم غفلت از اوست
- ۱۰ - معنای زهد و ایثار و یاد آوری نگرش معصومین (ع) به دنیا
- ۱۱ - عبادات پنجگانه
- ۱۲ - توصیه سید بن طاووس در باره اما م عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به فرزندش
- ۱۳ - انواع علوم و کتابهای مورد توصیه سید بن طاووس به فرزندش
- ۱۴ - نهی از ورود به مجادلات مخاصمات در علم کلام

مقدمه: موضوع اخلاق مقوله ای است که بسیاری از اندیشمندان بدان پرداخته اند. در این باره کتاب های اخلاقی بسیار زیادی را می توان نام برد که هریک آداب و رفتارهایی را تحت عناوینی عرضه نموده اند. اندیشمندان اسلامی نیز کتابهای بسیار زیادی در این موضوع تألیف نموده اند. صرف نظر از تعدادی کتابهای اخلاقی که بر اساس پایه های علوم بشری تدوین یافته است، اکثر کتاب های اخلاقی بر اساس گزینش های روایات تذکر دهنده به محاسن اخلاق و رفتارهایی که از یک مسلمان مؤمن انتظار می رود تدوین و تألیف گشته اند. این روایات اگر چه از متون دینی گزینش شده و با مرتب نمودن تحت ابوابی در کتب اخلاقی عرضه گشته اند، ولیکن همیشه بعنوان مرجعی تلقی می گردند که باید مورد مراجعه مصلحان و راهنمایان قرار گرفته و مطالبی از آن بصورت خطابه و یا تذکر در مجالس تذکر عرضه گردد. ارائه لیست کتب اخلاقی - روائی که با بهره گیری از روایات عرضه گشته اند از حوصله این مقدمه خارج می باشد.

^۱ - این بخش ها از کتاب "فانوس" ترجمه کتاب "کشف المحجبه لثمره المهجه" توسط آقای مبشری انتخاب گشته است. ترجمه دیگر این کتاب تحت عنوان "برنامه سعادت" توسط سید محمد باقر شهیدی گلپایگانی می باشد.

^۲ - لازم به یادآوری است بخش های اعتقادی این کتاب در مباحث معرفت خداوند متعال و نبوت و امامت و تاریخ صدر اسلام جداگانه تنظیم و ارائه شده است. همچنین با تقدیم بخشهای اخلاقی این کتاب، علوم و کتابهای مورد توصیه آن بزرگوار و نهی از ورود در مجادلات علم کلام به انتهای مجموعه منتقل نموده ایم.

^۳ - یاد آوری می گردد که تفکیک و تقسیم بندی قسمت اخلاقی بخش هائی از این کتاب تحت این عناوین از طرف تنظیم کننده این نوشتار صورت گرفته است

تذکر دهندگان به مسائل اخلاقی نیز به فراخور مجلس، موضوع و مطلبی را از این کتب مراجع انتخاب نموده و با شیوه ای خطابی که فنون خطابه در آن بکار گرفته میشود آنرا عرضه می نمایند. از اینگونه مجالس مستمع و صاحب سخن همه راضی خارج می شوند! جای تعجب آن است که همه انسان ها هنگام توصیف این محاسن اخلاقی، فطرتاً دوست دارند که از جمله افراد آراسته به چنین فضائل اخلاقی باشند. تعجب بیشتر آنکه، مطالب اخلاقی شنیده شده بیشتر از یکساعت و یا یک روز مهمان فکر انسان نمی باشد!

اما آنچه که قطعی است آن است که اخلاق موضوعی تئوری و نظری نیست، بلکه مقوله ای عملی و تربیتی است که منشاء و مبداء اولیه آن معرفت خداوند متعال است. تداوم یک اخلاق صحیح و پایدار در وجود انسان در گرو این معرفت است. چنانچه این معرفت الهی از سرچشمه ای صاف و زلال نشأت گرفته باشد، درخت های محاسن اخلاقی نیز به بار نشسته و میوه های شیرین آن فرد و جامعه را دگرگون نموده است و هر جا که این سرچشمه معرفت گل آلود گردیده، آلودگی به اخلاقیات نیز سرایت نموده است و جامعه را به تباهی کشانده است.

دانشمندان و عالمان الهی که معرفت خداوند متعال را از سرچشمه زلال و صاف کتاب و سنت اخذ نموده و با خوف و رجا حاصل از آن زندگی خود را سپری نموده اند، فرزندان و همراهان خود را نیز به اخلاقی رهنمون گشته اند که ویژگی ممتاز این اخلاق عبودیت و ورع و پرهیزگاری است. در این صورت مقوله اخلاق، حاضر و ناظر دانستن خدائی واقعی بر اندیشه ها و اعمال و رفتار روزانه محسوب می گردد که دستورات و فرامین او نیز از طریق شرع مبین تدوین شده است.

شرع مبین، عبودیت و بندگی خداوند متعال را سرلوحه زندگی انسان قرار داده است. عدم غفلت از خداوند متعال و مواهب معرفت و نعمات او و شکر و سپاسگزاری این نعمات، از جمله مقدماتی ترین وظیفه انسان شمرده شده است. کتاب و سنت مشحون از زود گذر بودن زندگانی دنیوی است. دستورات و آداب شرع نیز آنچنان سهل و آسان تدوین یافته است که انسان بتواند حتی الامکان این مدت اندک از زندگانی دنیوی خود را با یاد خداوند متعال و عدم غفلت از او و نعمات او گذرانده و سپری نماید.

چنانچه پایه های معرفت خداوند متعال در وجود انسان استوار گردد، عمل و التزام به این دستورات شرع، علاوه بر افزایش درجات معرفت در انسان، موجب فراهم نمودن زندگانی مسرت بخشی الهی در دنیا می گردد. ضمن گشوده شدن دریچه معرفت الهی به قلب انسان، عمل به دستورات شرع، موجبات فرح و مسرتی را فراهم می نماید که کسالت بندگی مقدس مآبانه و خشک را از وجود انسان می زداید.

با معرفت خداوند متعال و هماهنگ بودن عبودیت و بندگی با این معرفت، زود گذر بودن دنیا و نعمات آن وجداناً دریافت می گردد و بر شوق انسان به معرفت های پاینده و مداوم در آن جهان می افزاید.

انسانهای الهی ضمن بهره مندی از نعمات الهی در این دنیا، با دریافت بهره هائی از معرفت خداوند متعال و اولیاء او به نمونه هائی از نعمات آخرتی نیز آشنا می گردند. این گونه انسانها چنان توصیف شده اند که اگر چه با بدن در بین مردم زندگی و با آنان معاشرت می نمایند، ولیکن روح خود را آنچنان به منبع و سرچشمه الهی متعلق می یابند، کأنه در بهشت و نعمات آن غرق باشند. اینگونه انسانها، ضمن این تعلق خاطر الهی، دستورات شرع و الهامات الهی خداوند متعال به رسول اکرم (ص) و معصومین علیهم السلام را حق متین یافته و خود را با این دستورات هماهنگ و ملتزم می نمایند.

از جمله ویژگی های برجسته عالمان متمسک به خاندان عصمت و طهارت (ع)، توصیه به عبودیت و بندگی خداوند متعال با التزام به شرع مقدس می باشد. با ملتزم بودن به عبودیت خداوند متعال و شرع الهی، باب الهامات ملائکه و کارگزاران الهی در هدایت به خیرات و توفیق و عمل به محاسن اخلاق بر انسان گشوده می گردد.

از جمله عالمان بزرگ تاریخ اسلام که به برکت تمسک به کتاب و سنت و پیوند به آخرین ذخیره الهی حضرت حجت بن الحسن العسکری (عج) باب اینگونه الهامات به خیرات را بر خود گشوده است، عالم ربانی سید بن طاووس (قده) می باشد. لازم است جهت آشنائی کامل به شخصیت این عالم ربانی، به شرح زندگی و کتابها و تألیفات بسیار زیادی که از این عالم بزرگوار باقی مانده است مراجعه نمود. اما اکنون هدف از این نوشتار آن است تا از رهگذر اشاره به تذکرات و توصیه های این عالم ربانی به فرزندش در مورد امام عصر (عج) سایر مباحث اخلاقی این بزرگوار نیز ملاحظه گردد.

چون که گل رفت و گلستانی نماند بوی گل از چه جوئیم از گلاب

با آشنائی به نوع تذکرات اخلاقی این عالم بزرگوار به فرزندش می توان به گستردگی معنای "ورع" و پارسائی در هر مرتبه و شأن انسانی مورد توصیه امام صادق (ع) پی برد و از این طریق مختصات اخلاقی یک انسان پیوند یافته به ساحت مقدس امامان معصوم (ع) آشنا گردید.

با مراجعه به سایر توصیه های اخلاقی این عالم ربانی (قده) به فرزندش می توان به مشخصه مهم فرا گیر بودن تذکرات اخلاقی کتاب و سنت پی برد. این تذکرات با درجات مختلف فراگیری، مانند فراگیری درجات مختلف تذکر به معرفت فطری به خداوند متعال می باشد که می تواند شامل افراد عادی تا عالمان و فقیهان بلند مرتبه و ژرف اندیش گردد.

با مطالعه توصیه های آن بزرگوار در کتابی که تدوین نموده است، انسان خود را از وراء صد ها سال در برابر عالمی ربانی می یابد که آنگونه اخلاق خود را در کلام نافذ تجسم می بخشد، که با خصوصیات اخلاقی خود، انسان را متواضع و منقلب می نماید. آری باید چنین باشد، زیرا این خصوصیات کلام بزرگ مردی است که طنین صدای مولای خود را از درون سرداب در سر من رأی می شناخته است.

تذکرات اخلاقی این بزرگوار، تذکراتی در امور مقدماتی از شکر نعمات فراوان روزمره زندگی که اکثر مردم در رعایت آن اهمال و کوتاهی دارند شروع و تا تذکراتی بلند همتانه در عدم قبول پست قضاوت و مقام فتوی در هنگام نداشتن شایستگی های لازم برای فقیهان عاقبت اندیش را شامل می گردد.

اشاره به بخش های مختلف اخلاقی مورد تذکر این بزرگوار (قده)، علاوه بر راهگشا بودن در امور جاری روزمره، ما را هدایت می نماید تا با راه و روش اخلاقی عالمان و وارستگان پیوند یافته به ساحت مقدس مهدوی در دوران غیبت امام عصر (عج) آشنا گردیم و با پیروی از دستورات و توصیه های آن رضایت آن امام همام را جلب نمائیم.

شایسته است که به مناسبت، به ذکر دو روایت در وظایف منتظران در موضوع "ورع" و محاسن اخلاق اشاره گردد تا با ملاحظه بخشهائی اخلاقی توصیه های سید بن طاووس (قده) به معنای واقعی "ورع" آشنا گردیم.

عن أبي بصير^۴، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال ذات يوم: ألا أخبركم بما لا يقبل الله عز وجل من العباد عملاً إلا به؟ فقلت: بلى فقال: شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمداً عبده ورسوله والاقرار بما أمر الله والولاية لنا، والبراءة من أعدائنا، يعني أئمة خاصة والتسليم لهم، والورع والاجتهاد، والطمأنينة والانتظار للقائم ثم قال: إن لنا دولة يجيئ الله بها إذا شاء.

ثم قال: من سرَّ أن يكون من أصحاب القائم فلينتظر وليعمل بالورع ومحاسن الاخلاق، وهو منتظر، فان مات وقام القائم بعده كان له من الاجر مثل أجر من أدرکه، فجدوا وانتظروا هنيئاً لكم أيتها العصابة المرحومة.

ترجمه^۵: نعمانی در کتاب «غیبت» از ابو بصیر و او از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که روزی فرمود: آیا شما را از چیزی مطلع نگردانم که خداوند عمل بندگان را جز بوسیله آن؛ نمیپذیرد؟ من گفتم: بفرمائید بدانیم آن چیست؟ فرمود: آن

^۴ - بحار الأنوار - العلامة المجلسی ج ۵۲ ص ۱۴۰

^۵ - مهدی موعود-ترجمه جلد سیزدهم بحار، ص ۹۱۳

گواهی دادن بیگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و اعتقاد بآنچه خدا فرموده و دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما امه و تسلیم در برابر آنها و پارسائی و کوشش در امر دین و صبر و انتظار برای ظهور قائم ماست. آنگاه فرمود: ما را دولتی است که هر گاه خداوند بخواهد آن را می آورد.

سپس افزود: هر کس مشتاق است که از یاران قائم ما باشد، باید منتظر ظهور او باشد و پرهیز کاری پیشه سازد و دارای اخلاق نیکو باشد و بدین گونه انتظار آن روز کشد. اگر در این حالت بمیرد و بعد از مرگ او قائم قیام نماید، ثواب کسی دارد که آن حضرت را درک کرده است. پس سعی کنید و منتظر باشید، خوش بحال شما ای مردمی که خداوند شما را مشمول رحمت خود گردانیده است!

عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: اتقوا الله واستعينوا على ما أنتم عليه بالورع، والاجتهاد في طاعة الله، وإن أشد ما يكون أحدكم اغتباطا بما هو فيه من الدين لو قد صار في حد الآخرة، وانقطعت الدنيا عليه فإذا صار في ذلك الحد عرف أنه قد استقبل النعيم والكرامة من الله، والبشرى بالجنة، وأمن ممن كان يخاف، وأيقن أن الذي كان عليه هو الحق وأن من خالف دينه على باطل، وأنه هالك. فأبشروا ثم أبشروا! ما الذي تريدون؟ أستم ترون أعداءكم يقتلون في معاصي الله، ويقتل بعضهم بعضا على الدنيا دونكم، وأنتم في بيوتكم آمنين في عزلة عنهم، وكفى بالسفيا نعمة لكم من عدوكم، وهو من العلامات لكم، مع أن الفاسق لو قد خرج لمكثتم شهرا أو شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم منه بأس حتى يقتل خلقا كثيرا دونكم

ترجمه^۷: در آن کتاب (غیبت نعمانی) از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم میفرمود: پرهیزکاری پیشه سازید، و با تقوی و کوشش در اطاعت خداوند بر این عقیده که دارید؛ کمک بجوئید. وقتی یکی از شما بصرای دیگر شتافت و درهای دنیا بروی او بسته شد دین و پرهیزکاری او سخت ترین چیزی است که مورد غبطه و رشک دیگران (که از آن بی نصیب هستند) واقع می شود. وقتی آدم قدم بصرای دیگر گذاشت میداند که باستقبال نعمتها و وعده های الهی و مژده رفتن به بهشت، میرود و از کسی که میترسیده ایمن است. و یقین میکند که در دنیا بر حق بوده، و کسی که در جهت خلاف دین میرفته بر طریقه باطل و گمراه است پس شما را (بر این عقیده) مژده میدهم، باز هم مژده میدهم. شما چه می خواهید؟ آیا نمی بینید که دشمنان شما در ارتکاب گناهان الهی کشته میشوند و برای رسیدن بدنیای فانی یک دیگر را بقتل میرسانند ولی شما چنین نیستید و از آنها دوری جسته در خانه های خود با طیب خاطر آسوده اید؟ بلای سفیانی که از دشمنان شماست برای شما کافی است. خروج او برای شما از علامات ظهور است، مع الوصف آن فاسق وقتی خروج میکند شما یکی دو ماه آسوده می مانید و خطری از وی نمی بینید او مردم بسیاری را بقتل میرساند ولی شما جزو آنها نیستید

ما توفیقی الا بالله علیه توکل و الیه انیب / دوازده شعبان سال ۱۴۳۲ قمری برابر با بیست و سوم تیر ۱۳۹۰

۱ - معرفی مختصر کتاب "کشف المهجه لثمره المهجه" از زبان مؤلف محترم آن (قده)

عالم ربانی، عالم عامل فقیه فاضل عابد ورع مجاهد سید ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد طاوسی معروف به سید بن طاوس (قده) در بخشی از کتابی که به عنوان وصیت، با تأسی از امامان معصوم (ع) به فرزند خود نوشته است می نویسد:

بخش ۹: من به سال ۶۴۹ هجری قمری، پیش از نیم روز نیمه محرم به شصت و یکمین مرحله زندگانی پای نهاده ام، چه، پیش از ظهر روز پنجشنبه نیمه محرم سال پانصد و هشتاد و نه، در شهر (حله سیفیة) متولد شده ام و «محمد» فرزندم که

^۶ - بحار الأنوار - العلامة المجلسي ج ۵۲ ص ۱۴۰

^۷ - مهدی موعود- ترجمه جلد سیزدهم بحار ص ۹۱۴

^۸ - این بخش ها از کتاب "فانوس" که ترجمه کتاب "کشف المهجه لثمره المهجه" می باشد انتخاب گشته است. نام دیگر این کتاب با ترجمه آقای محمد باقر شهیدی "برنامه سعادت" است

خداوند او را به نهایت مطلوبیش برساند و زندگانی دراز عنایت فرماید، در آن هنگام به سال هفتم زندگانی پای نهاده بود. (چه، ولادت وی دو ساعت و پنج دقیقه روز سه شنبه نهم محرم سال ششصد و چهل و سه، در شهرستان حله روی داده است). و فرزند دیگر «علی» که خدایش زندگانی دراز فرماید و گرامیش دارد، به سومین سال زندگانی پای نهاده است. (او شانزده دقیقه و دو ثانیه روز جمعه هشتم محرم سال ششصد و چهل و هفت، در نجف اشرف تولد یافته است). در این تاریخ که شصت و یک سال از عمر من گذشته است، چنین در دلم افتاد - و امید دارم که این امر الهامی از سوی خداوند ارحم الراحمین باشد - که زان پیشتر که مرگ تاختن آورد و میان من و آرزوهایم حایل گردد، وصیتهای خود را به صورت کتابی برای فرزندانم «علی» و «محمد»، و برای هر یک از دوستانم که امیدوارم از آن بهره گیرند بنویسم. پس تا دریابم که این اندیشه از واردات قلبی الهی است یا نه، دست به استخاره زدم و چنین دریافتم که این اندیشه موافق با الطاف خداوندی است.

بخش ۱۰: و در تاریخ پیمبران و جانشینان ایشان وصیتنامه‌ها دیده بودم که خطاب به کسانی که نزدشان گرامی بوده‌اند - که درود خدای و سلام او بر همه آنان باد - نوشته‌اند، و من آنها را در نوشته‌های خود روایت کرده‌ام؛ نیز دیده بودم که (محمد) (ص) سرور اعظم ما و رسول اکرم الهی، به نیای معظم و مولای مکرم ما «علی» (ع) - که درود خدا بر آنان و خاندانشان باد - وصیتنامه‌ای نگاشته است و هر یک از آن دو بزرگوار نیز به جماعتی که نزدشان عزیز بوده‌اند وصیتها نوشته‌اند و مولای ما (علی) (ع)، صلوات الله علیه به فرزند عزیز خود علیه السلام و به شیعیان و خاصان خود وصیتنامه‌ها نوشته است که مشهور است.

نیز دیدم که در ایام بعد از آنان جماعتی از دانشمندان به فرزندان خود رسالاتی در وصیت قلمی کرده‌اند و آنان را به مقاصد خود در زندگانی رهنمونی نموده‌اند. منجمله «محمد بن احمد صفوانی»، «و علی بن الحسین بن بابویه» و «محمد بن محمد بن نعمان» که خداوند آنان را به کسوت رحمت و رضای خود بپوشاند. همچنین مصنف کتاب «الوسيلة الى نيل الفضيلة» که کتابی است نیکو و نویسنده رحمه الله علیه در آن کتاب به این معنی اشارت فرموده‌است. پس چون دیدم نوشتن وصیتنامه کاری است که پیمبران و اوصیای آنان و اولیاء و دانشمندان به آن دست زده‌اند، آنگاه من نیز خدای را - جلّ جلاله - در پیروی از آنان فرمان بردم و گام در این راه نهادم.....

بخش ۱۴: برخی از دانشمندان نامی و نویسندگان گرامی که به آنان اشارت کردم، در مقام وصیت، فشرده‌ای از آداب و اسبابی را که به دین و دنیا وابسته است به فرزندان و بازماندگان سفارش کرده‌اند. من چنین اندیشیدم که آنچه را که آنان نوشته‌اند تکرار نکنم بلکه مطالبی را بنویسم که نانوخته مانده است. اگر چه بیم آن دارم که فرزندان من به آن وصایا دست نیابند اما به رحمت ارحم الراحمین توکل دارم که از گنجینه «و عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (انسان را آنچه نمی‌دانست آموخت) آنان را مدد فرماید. همچنین در بخش‌های انتهائی کتاب آمده است:

بخش ۱۵۷: سید امام اوحده عالم عامل فقیه کامل علامه فاضل عابد عارف مجتهد محقق مخلص رضی الدین رکن الاسلام و المسلمین افتخار آل طه، جمال العارفین، افضل السادات، ذو الحسبین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن محمد طائوس علوی فاطمی داودی سلیمانی که امیدوارم خدای تعالی روزگارش را پایدار فرماید و دشمنش را خاکسار گرداند، گوید: ای خواننده که از فرزندان منی یا از دوستان من، و بهر حال از این کتاب آگاهی یافته‌ای بدان که این مقال آخرین مطلبی است که به مقتضای استخاره، کتاب «کشف المحجّة لثمره المهجّة» را به آن پایان می‌دهم و ای پسر من ای محمد که خدای جلّ جلاله کردار ترا بنا به رضای خود پایان دهد و تا باقی است ترا در حفظ و حمایت خود حفظ فرماید. روزی که در حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین، آنجا که با پدرت امیر المؤمنین (ع) و اسلاف طاهرت در یک جا فراهم خواهیم بود در باره این کتاب. از تو پرسش خواهم کرد. پس در معانی آن بارها بنگر و برادران خود را و هر کس را که امیدواری آن را بپذیرد و از آن سود برد یاد آوری کن تا در آن بیندیشد.

بخش ۱۵۸: نکته شگفتی آور که به آن برخوردیم این بود که پس از پایان دادن به این کتاب دیدم مولای ما علی بن ابی طالب (ع) که خدای جل جلاله او را بکمال درود خود مشرف فرماید، هنگامی که نامه خود را به فرزند خود و خاصان و شیعیان خود با آن نصایح عالی نگاشت عمر شریفش همان بود که پس از پایان دادن این وصیتنامه مرست. زیرا آن بزرگوار (ع) وصیت خود را بمولای ما حسن (ع) پس از بازگشت از (صفین) نوشت و نامه به خاصان را پس از واقعه «نهروان» و کشتن «مارقین» املاء فرمود، زان پس به «کوفه» رفت و مدتی کوتاه و معلوم در آنجا اقامت گزید تا اشقی آخرین عبد الرحمن بن ملجم علیه لعنة الله و لعنة اللاعنین آن بزرگوار (ع) را بقتل رسانید، در آن هنگام عمر شریف آن امام (ع) به تقریب شصت و سه سال بود، و من وقتی این کتاب را برای تو و برادرانت و برای آنان که عزیزان منند نوشتم وارد سن شصت و یکم عمر در این سرای گذرا شده بودم. امیدوارم خدای جل جلاله طول بقا عنایت فرماید.

بخش ۱۵۹:..... اینک آنچه برای رضای خداوند جهان جل جلاله در نوشتن این رساله در نظر داشتم به پایان رسید. پس آن را برای شرف قبول به استان واهب آن یعنی به حضور نایب آن حضرت (ص) عرضه داشتم و در عالم خواب پاسخ مقرون به قبول و تصویب دریافتیم و در باره تو سفارش وعده احسان رسید.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَعْتَرْتَهُ الطَّاهِرِينَ.

۲ - توصیه های سید بن طاووس به فرزندش در آستانه سن بلوغ:

اینک ای فرزند^۹ که خدای جل جلاله به همه اوصاف و کمال الطاف خود ترا جمال بخشید، وقتی ترا به شناخت خدای جل جلاله و شناخت جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به معرفت عترت او که در نگاهداشت تأویل کتاب پروردگار و حفظ شریعت او و به آنچه اسلام به حفظ گفتار و کردار آن نیاز دارد جانشین اویند آگاه کردم اینک شرح دریچه ای را که خدای جل جلاله بر ادراک نهانی من بدانش گشود و اندیشه ای را که بر خاطر من روان کرد برای تو بیان می کنم تا هنگام بلوغ، بمحض آنکه حق جل جلاله خرد را در تو برانگیزد و آن را فرستاده خود و راهنمای تو به سوی خویش قرار دهد و دلیل هستی خود گرداند و ترا به شرف خدمت و طاعت و حضور به آستان خود مشرف فرماید ترا سودمند افتد.

پس آنچه را که پیش از این بخش گفتم، زان بیشتر که به خلعت خرد و تکلیف آراسته گردی مطالعه کن، تا وقتی بارقه خرد بر دلت روشنی بخشد، صلاحیت شناخت پروردگار خود و معرفت جانشینان کامل او را که گویای مراد و منظور حق جل شانہ می باشند یافته باشی.

بخش ۱۰۳: پس وقتی بزمانی رسیدی که خدای جل جلاله، ای فرزند ای محمد، ترا به کمال عقل مشرف فرمود و بتو چنان اهلیتی داد که با مجالست و گفتگو در ساحت اقدسش جل جلاله سرافراز گردی و به طاعت مقدس حضرتش وارد شوی تاریخ چنان هنگامی را نزد خود بیاد دارد و افضل اوقات جشن زندگانی خویش بشمار آر و همه ساله وقتی عمر مبارکت به آن تاریخ رسید خدای را از نو سپاس گوی و به پیشگاه واهب العقل بخشنده خرد که ترا بشرف دین و دنیا رسانده است صدقات و خدمات تقدیم کن.

و آگاه باش که خواهرت (شرف الاشراف) را اندکی پیش از بلوغ فرا خواندم و چندان که در خور توان او بود از تشریف رخصتی که خدای جل جلاله باو عنایت فرموده تا بخدمت حق جل جلاله درآید از کم و بیش بر او فرو خواندم و آن را در کتاب «البهجة لثمره المهجة» یاد کرده ام.

بخش ۱۰۴: اگر به رحمت و عنایتی که خدای جل جلاله مرا به آن خوگر فرموده است زنده بمانم، روزی را که تو بشرف تکلیف الهی مشرف شده ای جشن خواهیم گرفت، و در آن روز اگر بر حسب سن و سال بالغ شده باشی یک صد و پنجاه دینار یعنی بابت

^۹ - این بخش ها از کتاب "فانوس" ترجمه کتاب "كشف المحجة لثمره المهجة" توسط آقای مبشری انتخاب گشته است. ترجمه دیگر این کتاب تحت عنوان "برنامه سعادت" توسط سید محمد باقر شهیدی گلیگانی می باشد.

هر سال ده دینار تصدق خواهیم داد. به این گونه به خدمت او مشغول می‌گردم هر چند مال ازوست جل جلاله و من مملوک او و تو بنده اویی پس به پاس جلال او، از مال او چندان که اراده فرماید به مصرف می‌رسد. اینک این مقدار بر ضمیر من گذشت که در استان او تقدیم کنم که هر چه دارم ازوست و اگر پیش از این اراده فرماید توانایی آن را نیز عطا فرماید و اقدام به آن، مرا و ترا رحمت و شرفی است که توانایی وصف آن را ندارم. اما اگر من پیش از آنکه در زندگانی به آرزوی خود برسم به سوی خدای جل جلاله منتقل شوم و تو نیازی به وصی نداشته باشی همانا که سفارش ترا به حضرت باری تعالی جل جلاله کرده‌ام، به فرمان او جل جلاله ترا به غیر او نیز توصیه نموده‌ام و او بتو مهربانتر است تا من و در نگاهداشت تو و رسیدن به آرزوها بالاتر. و اگر خدای جل جلاله این معانی را بتو الهام فرماید، چندان که در خور کرم اوست و چنان که مرا به نعمتهای خود عادت داده است و به افزودن سعادت‌ها و عنایتهای خود خوگر فرموده، حمایت ترا عهده‌دار خواهد شد و هنگامی که در زمره مردگان باشم مرا به توجهاتی که به تو دارد آگاه فرماید. پس وقتی بر کنار قبر من آیی بمن بازگویی که او، جل جلاله، سرور من و سرور تو و مالک هستی تو و من با تو چه کرد. از پیشینیان صالح من روایت شده است که مرده‌گان بخصوص اهل یقین سخن کسانی را که به زیارتشان می‌روند می‌شنوند.

بخش ۱۰۵: ای محمد ای فرزند که امیدوارم خدای جل جلاله ترا مانند کسانی که عزیزشان می‌دارد حفظ فرماید در تاریخی که بالغ‌شده‌ای چون خدای جل جلاله ترا با کمال عقل آفرید و تشریف تکلیف ارزانی داشت، بکوش تا از هر چه جز یاد مولای خود فارغ باشی و به یاد داشته باشی که او ترا می‌بیند. پیش از لحظه بلوغ به غسل توبه بدن را پاکیزه گردان. خانه دل از آنچه ترا از مولای تو مشغول دارد بپرداز و به یاد داشته باش که او ترا می‌بیند و پیش از آن حالت با غسل توبه تن را شستشو ده و آداب غسل را که در کتاب (المهمات و التتمات) یاد آوری کرده‌ام به جای آور و پاکترین جامه را که از آلوده‌گی شبهات خالی باشد، هم آنسان که آداب آن را خواهیم گفت، بپوش، و در آستان پروردگار جهانها و مالک اولین و آخرین بر پای باش، و نیکوتر چنانست که با خضوع و خشوع یا هر طریق شایسته، بر خاک قرار گیری. بر موجودی که از خاک آفریده شده است واجب چنانست که وقتی خلعتهای رب الارباب را در آستان او و در حضور فرشتگان او بر تن می‌آراید چنین باشد. پس هنگامی که آن لحظه رسید، آنسان که جدت محمد «ص» در شریعت خود مقرر فرموده است قلب و همه اعضای خود را با ادب و فروتنی در محضر خدای جل جلاله آماده ساز و آنسان که شایسته خلعت الهی است که او جل جلاله بدست صاحب ملت بر تو پوشانیده است خود را بیارای. اگر آنچه را که گفتم از روی وجدان احساس کردی یا از روی نقل آگاه شدی تصدیق می‌کنی و به آن ایمان می‌آوری. پس در استان مولای خود جل جلاله خاک بوسی کن و گونه‌ها بر خاک بسای و بیاد داشته باش که خداوند می‌بیند، و اگر لحظه‌ای که بالغ‌شده‌ای با وقت نماز واجب یا نافله یا عبادتی دیگر مصادف گردد، چنان که در کتاب (التتمات و المهمات) گفته‌ام با سپاس و ثنای الهی و شادمانی و صفا و وفا با آن روبرو شو. آنگاه نعمت اختیاری را که خداوند نصیب تو فرموده است به او خود واگذار و از درگاه او به زاری بخواه که با الهام به تو و هدایت کردن تو به سوی خود ان شاء الله تعالی متولی اختیار تو باشد.

۳ - تذکر سید بن طاووس به فرزندش در مورد توجه و سپاسگزاری نعمات الهی

بخش ۱۰۶: اما اگر هنگام بلوغ تو که بشرف آراسته شدن به خلعت خرد و تحفه‌های آداب نازل می‌گرددی مصادف با اشتغالت به واجبات و نوافل ظاهری نباشد، پس، در آغاز، نعمتهای گذشته و فعلی خود را که داری بیاد آور. و من جمله‌ای از آن را که خدای جل جلاله به زبان حال عنایات روشن خود بمن آموخت بتو می‌گویم. پس ای فرزند- که امیدوارم خدای تعالی الطاف عنایاتی را که به تو روا داشته است به یاد تو اندازد و به تو عنایت روا دارد و با این الطاف ترا بزبور جمال بیاراید- بخاطر آور که خدای جل جلاله در معنی بتو خدمت فرموده (و له المثل الاعلی) زان پیش که تحفه سعادت خدمتگزاری خود را بتو عنایت فرماید ترا به شرف معرفت خود مشرف فرمود و آسمانها و زمین‌ها را بدست قدرت برای تو بنیاد نهاد و این اکرام را نه در حق فرشتگان خود کرد نه در باره هیچ یک از آفریده‌گان خود. دریاها را برای تو روان ساخت و رودبارها را شکافت و درختان را کاشت و میوه‌ها را از شاخه‌ها بر آورد و دیارها را آبادان نمود و خورشید و ماه را چراغ روز و شب قرار داد.

وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (سوره ابراهيم آیه ۳۷) و اگر نعمت خدای را شماره کنید بشمار در نتوانید آورد همانا که انسان، ستمگار و ناسپاس است.

بخش ۱۰۷: سپس ای فرزند- که خدای جل جلاله با عظمت خود ترا یاد کند و دلت را از هیبت خویش سرشار فرماید- بیاد آور که چگونه ترا از پشت «آدم» (ع) به زهدان «حوا» منتقل فرمود همچنین از پدران به مادران تا در این اوقات ترا به این جهان آورد و از تباهی‌ها که بر امتهای گذشته روی داد سلامت نگاه داشت (و در پیش باین معنی اشارت کردم) و صورتت را به کمال آراست و همتت را به جمال مقرون ساخت و نهادت را از آلودگی بپالود و پاکیزه ساخت و از پلیدیهای بر کنار داشت و آمدنت را به جهان خود، بهنگامی که زمانه از خطرهای خالی و از کدورتها بر کنار بود در شهرهای ایمان قرار داد و در دامن کسی چشم ترا به جهان گشود که معرفت و خدمت حق تعالی را با مهربانی بتو تلقین کرد، و در محضر کسی که با درستی و راستی و مدارا در خدمت تو قرار گرفت و ثروتی برای تو آماده کرد که از مشغله تنگدستی بی‌نیاز باشی و از طلب تحصیل مال ترا کفایت کند. پروردگار جلیل ترا از گواراترین موهبتها برخوردار فرمود و از تباری قرار داد که در طلب خشنودی پروردگار جهانها نیکبخت و سعادتمندند و از وجود پدری بر تو خلعت زندگی پوشانید که سالها پیش از میلادت ترا به دعای خیر یاد می‌کرد و با مهر و نرم دلی به نیکبختی این جهانی و آن جهانی هدایت می‌نمود.

بخش ۱۰۸: و ای فرزند که خدای جل جلاله به هر چه یاد آن ترا سودمند است یادت فرماید و نعمت خود بر تو تمام گرداند.- بیاد آور که از آغاز آفرینش تو از ابتدای انتقال تو از پدران به مادران چه، از حیث گرمی داشتن ذات و صفات تو و چه از نظر کرم کردن نیکبختی و چگونگی‌های زندگانی به تو هیچ کس را قدرت مشارکت با او جل جلاله نبوده است چه، اینها همه مخصوص ذات مقدس او جل جلاله می‌باشد پس هیچ کس را جز او در کارها موثر مدان و ازو برتر مگیر و این مرتبه را در دل نگاه دار و تقرب او را ملازم خاکساری در آستان او باش.

بخش ۱۰۹: و ای فرزند محمد که امیدوارم خدای جل جلاله حرمت و جلال و هیبت خود و توجه عنایت خویش را بتو، به یاد تو آورد و در خاطر تو الهام فرماید- بدان که تو مجموعه‌ای از جواهر و اعراضی و هیچ کس جز باری تعالی قدرت آن ندارد که در کالبد تو ذره‌ای را بر ذره‌ای نگاه دارد، و اوست که در کالبد تو و در آنچه که در وجود تست و آنچه در آن قرار داری از آسمانها و زمین به قدرت خود به طریقی شگفتی زای ذره را با ذره در هم آمیخته نگاه داشته است و اگر دست از آمیختگی آنها بکشد قالبها فرو ریزند و آسمانها از هم بشکافند و ساقط شوند و زمین‌ها زیر و رو گردند و اصوات خاموش گردند و جهانها تباه شوند، پس، هان ای فرزندان! هان ای فرزند، حق نگاهداشت اجزاء وجود خود و سراپای هستی را که به دست حق تعالی است و حق مهر و نعمت او را و حقوق چیزهایی را که دانایان علم نظر و اهل وارسی رازها و نهانی‌ها به حساب آن نمی‌توانند رسید نگاهدار.

بخش ۱۱۰: آنگاه ای محمد فرزندم- که خدای جلّ جلاله ترا از یاد همه جز یاد خود بی‌نیاز فرماید و ولایت تدبیر خود را در ضمیر تو اندازد. بدان که او، جل جلاله، بر تو مهر و نرمی روا داشت که ترا از آتش نیافرید، چه، ممکن بود آنچه از تکبر و استکبار بر ابلیس گذشت بر تو بگذرد نیز شفقت روا داشت که ترا از نور خلق نفرمود، چه، بسا که خطر آن بیش از آن که از آتش می‌آفرید روی می‌داد اما از خاکت آفرید که زیر پای لگدمال می‌گردد. آغاز آفرینش تو از نطفه است که حکم به نجس بودن آن فرمود تا ترا از خطر تکبر و خود بزرگ بینی هشدار داده باشد. سپس از «علقه» که نیز به فرمان او در دین اسلام نجس است، سپس از «مضغه» که عضویت از دانستن و فهمیدن خالی اینک بیندیش که چگونه اعضای بدن ترا که بکامل بودن آن نیاز داری، کمال بخشید و از اصول ضعیفی آفرید که بر پایه ویرانی کار گذاشته شده است، و ترا در زهدان مادر قرار داد و در آنجا زندانی شدی و از چشم همه در پرده بودی، سپس نخستین بار ترا از خون حیض غذا داد و در سلسله احکام به نجس بودن آن حکم فرمود، آنگاه ترا از مجرای نطفه و از میزراه، و از مسیر خون نجس و پلشت به دنیا آورد شاید این کارها

همه از آن باشد که شیوه بندگی آموزی و از منازعه و معارضه با جلال الهی در امان مانی نیز بیاد آور که تو پیوسته حامل پلیدی هستی که آن را در شکم تو قرار داده است و هر شب و روز باید آن پلیدیها را با دست خود از تن با حالتی نفرت بار بشویی و گاهی با اکرام بزرگ خود با تو رفتار می کند شاید از آنرو که قدرت و نعمت او را دریایی و روزی کرامت او را که به تو عنایت فرموده است ادراک کنی و گاهی ترا به ریاضت تادیب می نوازد تا از مؤاخذه و سطوت و اهانت او بیم داشته باشی و ربوبیت او را جلّ جلاله بفهمی و لمس کنی.

بخش ۱۱۱: آنگاه ای محمد فرزندم، جلال مقام و کمال انعام او را بیاد آور که ترا شایسته دانست و فرشتگان خود را بر تو گماشت تا طاعات ترا که شرف بجای آوردن آن را بتو عنایت فرموده ضبط کنند و با آشکار بودن خدمت تو بدرگاه او که مایه نزدیکی تو به درگاه مقدّس اوست در حضور خاصان الهی که در ملا اعلی می باشند یاد ترا جمیل گردانند و در حضرت مقدّس او روزی که آفریده گان برای عرض حساب در درگاه او جلّ جلاله گرد می آیند گواهان تو باشند. بدان که در قانون شریعت مقبول او، گواهی بنده به سود مولای آن بنده روا نیست مگر شهادت فرشتگان او به سود تو در حضرت مقدّس ربوبیت او و برای کسانی که آنان را نیز همچونان که ترا شرف عنایت نعمت بخشیده باشد. پس روزی که در آن روز به بلوغ و رشد رسیده ای حق آنان را ادا کن و چندان که توانی در خدمت و طاعت کوشا باش و هم آنسان که در کتاب «المهمات و التتمات» اشاره کرده ام به درود گفتن به آنان آغاز کن و بهتر از سایر اوقات با آنان مصاحبت نمای و بکوش که جز سخنان زیبا از تو نشنوند و چنان باشد که هر وقت در مجلسی با تو فراهم آیند ترا آن گونه ببینند که در پیشگاه مولای خود و مولای آنان بنده وار خاکسار باشی. و به دست آنان که اعمال خود را می نویسانی به سرور و مولای خود جلّ جلاله که در همه کار باو نیازمندی، چیزی منویسان جز مطلبی که شایسته آن باشد که در حضرت مقدّس او- جلّ جلاله- عرضه شود. صحیفه اعمالی از آنچه او را ناخوشایند است و از آن ناراضی است پاک، بلکه چنان عمل کن که تا اعمال تو که آن فرشتگان می نویسند و به حضرتش جلّ جلاله عرضه می دارند سرشار از مطالبی باشد که پسندیده حضرت اوست- جلّ جلاله- و چنان اعمالی را دوست می دارد و به آن خشنود است، همان گونه که شیوه مملوکان ناتوانست نامه اعمال خود را بنویسان، آنسان که وقتی به مالک اعظم خود که دارای مقام عالی و شریف است نامه می نویسند. و اگر شب یا روزی ازو غفلت کنی و دیگری را به جای او برگزینی بیدرنگ در جای توبه کن و وقت را از دست مگذار و صدقه بده تا آتش گناه را بر تو بیفسراند که همانا صدقه نهانی خشم پروردگار را فرو می نشاند؛ و مباد که هیچ یک از فرشتگانی که از نگاهداران نامه اعمال تواند، و هیچ یک از بنی آدم که امروز زنده اند و پس از اندک مدتی در شمار مردگانند فکر ترا از مولای تو و مولای آنان و از صاحبان دنیا و آخرت تو و صاحب دنیا و آخرت آنان بخود مشغول دارند، چه، خرد گواه آنست که خردمند را شایسته نیست که از مالک به مملوک پردازد چه، این کار پر خطرترین شیوه است که به راه تباهی می انجامد و من این معنی را در کتاب «المهمات و التتمات» یاد کرده ام که آن دو فرشته چگونه در آغاز بامداد و در پایان شب، با تفصیل و ریزه کاری ها به حساب کارهای تو می پردازند چنان که آنجا نوشته ام و بدان که آن دانش از گنجهای کرم جزیل خدای جلّ جلاله می باشد.

۴- شناخت دو دشمن، شیطان و نفس و راههای چیرگی بر آنها

بخش ۱۱۲: سپس ای فرزند ای محمد که خداوند جلّ جلاله ترا با یاد خود و با افاضه انوار خویش توانگر فرماید و اراده و ایثار ترا تابع اراده و ایثار خود گردانند، بدان از همان هنگام که حق تعالی ترا بشرف عقل آراست و آنچه شایسته تو بود به تو عطا فرمود و فرشتگان خود را بر تو گماشت تا حافظ تو باشند، به آن نیازمندی که دشمنان مولای خود و دشمنان خویش را شناسی، دشمنانی که می خواهند میان تو و نعمت ها و عنایت های او حایل شوند، و از شرف مراقبت او و هیبت و عظمت او فکر ترا باز دارند و بخود مشغول سازند. از جمله آن دشمنان شیطان است که خود را تباه کرده است و نسبت به کسانی که امید سلامت دارند حسد می ورزد و در پی دشمنی آنان است و همانا که خدای جلّ جلاله برای حفظ تو دژهای بلند و استوار ساخته و زره های پر گنجایش تعبیه فرموده است پس، از آنها جدا مشو. از جمله آن پناهگاهها اخلاص در طاعت پروردگار جهانهاست. خدای جلّ جلاله از قول این دشمن ملعون فرماید:

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ پس به عزت تو سوگند که همه آنان را راه خواهیم زد مگر آن بندگان با اخلاص ترا.

(سوره ص، آیه ۸۳) دیگر از آن دژها و جوشنهای نگاهدارنده، ایمان است و توکل به خدای جل جلاله، زیرا مولای تو فرمود: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ همانا که او را به مردمی که گرویدگانش و پیروندگان خود توکل دارند دست چیره‌گی نیست (سوره نحل، آیه ۱۰۱) اگر در این دو دژ استوار برای این دشمن رانده شده، از راه غفلت از مولای بزرگ خود و با نافرمانی به سرور خویش و پیروی از این دشمن زشتکار، رخنه‌ای ایجاد نکنی و آن را ویران نسازی نه او توانایی آن دارد که این دژ استوار و محفوظ را که راه درونشو به آن ندارد ویران کند، نه یاران او چنین توانند کرد، نیز نه او می‌تواند در آن حصار محکم رخنه‌ای بوجود آورد نه همدستان او و جاودانه چنین است. پس این دو با روی ناگشودنی را با اخلاص و توکل به خدای تعالی بپای. نیز بدان که این دشمن از حقیرترین دشمنانست زیرا او را قدرت آن نیست که به پیروان خود پس از مرگ سودی رساند یا کسی را که نافرمانی او کند به زبانی دچار کند او مانند سگ چوپان با تو روبرو می‌شود. پس، از مولای خود تقاضا کن که جلوی او را بگیرد، تو با تکیه به قدرت خویش به نبرد با او مشغول مباش و آلا او به غرض خود دست می‌یابد و ترا نمی‌گذارد که به مولای خود خدمت کنی و به نیکبختی دست یابی. و از جمله دشمنان تو نهاد و نفس تست و هوا و هوسها و جاذبه‌های دنیایی. تو می‌دانی که نهاد تو از خاک است همچنین همه آنچه در سراچه گذار، دل انگیز و شاغل است به خاک باز می‌گردد پس، چگونه خردمندان کامل را سزد که از عظمت هائل مولای تو و نعمت شامل او به خاک و چیزهای گذرا سرگرم و دلبسته باشند و بدان که نهاد و نفس تو و هر چه ترا بخود مشغول می‌سازد به زبان حال بتو التماس می‌کنند و می‌گویند به ما التفات مکن و ترا از گرفتاریهای سخت بر حذر می‌دارند، و از پس پشت آنها عقل با التماس و با نیرومندترین هشدار ترا از دلبستگی به آن امور بر حذر می‌دارد و مولای تو از پشت همه آنها ترا انکار می‌کند و کار ترا که آنها را برتر ازو میدانی سخت ناپسند می‌داند و ترا می‌گوید که هر چه ترا از من باز دارد و بخود مشغول کند فرو مایه و کوچک است پس چگونه از بزرگ به کوچک می‌پردازی، و یاد آور تو می‌گردد که هر چه به آن نیازمندی از کم و بیش در دست توانا و بخشای اوست.

۵ - توصیه به توجه به نعمات و شکر آن در امور جاری زندگی

بخش ۱۱۳: آنگاه ای فرزند ای محمد که خدای جل جلاله بر آیین ادراک تو نور مواهب خود را بتابد و درونت را بشگفتیها و مناقب آفرینش روشن فرماید. بدان که تو برای معرفت یافتن به جلال و شکوه او و تشرف یافتن به توجه او به طعام نیاز داری و بناچار به مردمی احتیاج داری که آن را فراهم می‌آورند، و به آب دهان محتاجی تا خوردن را آسان گردانند و خوردنی‌ها را نرم سازد نیز باشامیدنی نیاز داری تا بار چیزهایی را که می‌خوری بر دوش کشد و از مجراهایی که چون جویبار به اعضای بدنت راه دارد برساند.

و بدان ای فرزند که امیدوارم خدای جل جلاله ترا آگاه فرماید که چه احسانها در باره تو فرموده است، بتو بیاموزد و الهام کند تا واری و تحقیق کنی که چگونه ترا برگزیده است و بدانی این کف نانی که می‌خوری به دست تو نمی‌رسد مگر اینکه آسمانها و زمین‌ها و شب‌ها و روزها و ملوک و یارانشان در اقطار جهان، و درود گران و آهنگران و بازرگانان و نانوایان و دیگر مردم به خدمت تو کمر بسته باشند پس بنگر که آنان چه رنجهای برده‌اند تا این کف نان به دست تو رسد و تامل کن که چه مردمی بر سر این کار با ارتکاب گناه و بد رفتاری در این راه جان باخته‌اند و نابود شده‌اند و تو ای فرزند ازین خطرهای کوچک و بزرگ به سلامت رسته‌ای. نیز ببیندیش که از انوار وجود و احسانهای بیکران در کالبد تو چشم است موهبتی چنین عظیم که به عنایت حق سبحانه با آن نظر می‌کنی و جهان را می‌بینی، و دست به تو داده است که به سوی نان دراز می‌کنی و آن را می‌گیری، و دهان و دندان بتو داده است و تدبیری استوار در تو آفریده است که نمی‌توان چگونگی و ارزش آن را بیان کرد. آب دهان را از مجراهایی که نمی‌دانی کجاست، و نه تو آن را حفر کرده‌ای، نه نیاکان و مادرانت آن مایع را در دهانت جاری ساخته‌اند، بالجمله هیچ کس توانایی آن را ندارد که این آب را در دهانت روان سازد مگر کسی که زندگی و مرگ در دست اوست و این آب دهانت را باندازه نیازی که به لقمه داری آفریده است اگر بیش از نیاز بود همانا از دهانت بیرون می‌ریخت و مایه آلودگی و کدورت تو می‌شد و اگر کمتر از نیاز بود لقمه در دهانت خشک می‌ماند و گوارایی نداشت تا چنان که عادت کرده‌ای از آن لذت ببری پس

زنهار و زنه‌ار که رحمت و حقوق نعمت او را و هیبت عظیم و حرمت عمیم او را سبک مایه‌ شماری که همانا مغلوب سراینجه قدرت اوی‌ی.

بخش ۱۱۴: آنگاه ای فرزند که خداوند به آنچه از مهر خود اراده فرماید ترا به آن یاد فرماید و به فضل مکارم خویش عارفت گرداند بیاد آور که چگونه آبی را که به آن نیازمندی از چشمه سارها و از زیر زمین‌ها روان می‌سازد و به قدرت خود دل سنگها را می‌شکافد در دل آن تخته سنگهای سخت که نیروی جهانیان از شکافتن آن ناتوانست آب وجود دارد آنگاه بیندیش که چگونه از ابرها که بین آسمان و زمین در قبضه قدرت او قرار دارد آب فرو می‌ریزد و ابرها را مانند غربال می‌آفریند و آب قطره قطره از آن بالا به آسانی و روانی می‌بارد و اگر آب را از ابر مانند آب دریاها و رود بارها روان می‌ساخت بنی آدم را هلاک می‌گردانید و آنچه را از گیاه و درخت برای آنان آفریده بود ویران می‌ساخت و هر بنا که در دیارها بر پا شده بود ویران می‌ساخت و بنگر که چگونه در هنگام معین چنان که محل نیاز است می‌باراند و آن را همیشه برای عزیز و ذلیل یکسان قرار داده است، چه، می‌داند که آن برای همه از مهمترین ضروریات است و اگر به رایگان در دسترس همه نباشد ملوک ستمگار از استفاده کسانی که به آن نیازمندند جلوگیری می‌کنند و هر کس کسی را که با او دشمن است از سود بردن از آن باز می‌دارد و تدبیر جهان فاسد می‌گردد و کسی که به زور از استفاده از آن ممنوع می‌شد به هلاکت می‌رسید.

پس هنگامی که آب می‌آشامی نکته‌هایی را که از رحمت و مهر سرورت یاد کردم به خاطر بگذران و منت عظیم او را بشناس و در خور توانایی سپاس او بگذار و هنگامی که به آب لب تر می‌کنی بیاد آور که در مقابل لذتی که از نوشیدن جرعه‌ای آب می‌بری، خدای جل جلاله جهانی پهن‌اور را بکار واداشته است. زیرا برای آشامیدن آب ناچار باید موجود باشی و دارای حیات و عافیت، و این امور محتاج به همه چیزهایی است که در دنیا موجود است و وجود آنها به مصلحت آشامیدن تو وابسته است و اگر از جامی آب می‌نوشی پس هر چیزی که وجودش به آن جام وابسته باشد نعمتی است که خداوند تعالی در حق تو روا داشته است تا این جرعه آب را بنوشی نعمتی که چون در اختیار تست وجود آن را کوچک و بی‌ارزش می‌شماری اما اگر هنگام نیاز ترا از نوشیدن آن باز دارند آنگاه ارزش آن و قدر آن کسی را که این نعمت را بتو ارزانی داشته است جل جلاله خواهی دانست.

نیز به هوایی متوجه باش که او جل جلاله بر آب وزانیده است تا سرد شود و گوارایی آن را در ذائقه تو کامل گرداند. اگر یکی از (خدمتگزاران) یا (کنیزان) تو هوا را بر آن وزانده بود تا خنک گردد همانا او را بر دیگران برتری می‌دادی و بر مهربانی به او می‌افزودی و در خور توانایی به او پاداش می‌دادی. پس وقتی دلها وابسته احسان بنده‌ای از بندگان او باشد که احسان آنان از احسان خدای تعالی به تو سر چشمه می‌گیرد و از جمله نعمتهای اوست که در حق تو روا داشته است، پس چگونه تواند بود که دلها به احسان خدای جل جلاله و شفقت او وابسته نباشد؟

بخش ۱۱۵: و ای فرزند ای محمد، که خدای تعالی به محبت و عنایت در حضرت مقدس خویش یادت فرماید، به خاطر داشته باش که به جامه نیازمندی تا از چشمها ترا بپوشاند و هنگامی که در آستان پروردگار جهانها کمر به خدمت بسته‌ای مستور باشی. حقتعالی در این کار هم مانند فراهم آوردن خوردنی خدمتگزارانی معین فرموده است زیرا برای تهیه جامه نیز مانند تهیه آب و نان عده‌ای باید تا بکار پردازند و در خدمت تو باشند. کیست که کتان را نرمی داده و پنبه را بر هم انباشته و برای یافتن آماده کرده است؟ چه کسی آنها را رشته و بافته و دوخته است؟ و چه خدمتگزارانی آن را برای تو آماده کرده‌اند.

پس با خدایی که ترا به پوشیدن جامه نعمت بخشیده است خلوت کن و تن و دل را با غسل توبه شستشو ده و پلیدی و ناپاکی را از آن بزدا و از شوخ گناهش بپیرای آنگاه با تن و دلی پاک در آستان پروردگار جل جلاله که بر همه حالات و نهانی‌های تو آگاهست بر پای بایست و جامه خود را از جانب او و از زبان حال جود و کرم او جل جلاله بگیر. چنین بیندیش که اگر پادشاهی فرمان دهد تا خلعتی حاضر کنند، خاصان کشور و بندگان درگاه و ارباب معرفت و سپاهیان خود را به کار می‌گمارد تا برای تو تن پوشی آماده کنند و به دست قدرت خود آن را فراهم می‌آورد تا ترا در حضرت احضار کند و آن خلعت گرانها را زیب پیکر کنی. بنگر که در این حال شکر نعمت او را چگونه به جای می‌آوری، هشدار که دست کم هنگامی که خلعت الهی را می‌پوشی، در بزرگداشت آن سپاس‌گزاری و از شکرگزاری احسان‌کننده‌ای که آن را بتو هبه فرموده است فرو نگذاری. به نظر

دور می‌نماید که در زمان بنی امیه اموال مسلمانان همچنین معامله افراد عرب با یک دیگر و کسانی که محرمات را خوار می‌انگارند از شبهات خالی بوده باشد. پس ای فرزند، شایسته چنانست که به هنگام جامه پوشیدن این کلمات را بر زبان آوری:

اللهم ان كنت تعلم ان فيها شيئا من المحرمات او الشبهات فانت المالك لاصل الحقوق و المالك لمن انتقلت اليه فاسألک ان تجعل لكل صاحب حق فيها عوضا من فضلك يسد عني باب عدلك و تلحقني فيها بمقام من البست خلعا طاهرة من كل حق و شبهة باطنه و ظاهره و ان تكون هذه ثيابي من خلع السعادات الباهره في الدنيا و الآخرة بار خدایا اگر می‌دانی که در این جامه چیزی حرام یا شبهه ناک موجود است مالک اصل حقوق و مالک آن کس که این حقوق باو منتقل شده است تویی، پس از تو مسألت دارم که هر کس را که در آن حقی باشد به فضل خود عوض عنایت فرمایی تا راه عدل تو بر من بسته شود (از سر عدل حق دیگری را از من مطالبه نکنی) و مرا به مقام کسانی ببیوندی که بر اندامشان خلعتی راست کرده‌ای که از هر حقی و از هر شبهه آشکار و نهانی پاکیزه است و این جامه من از خلعتهای درخشان نیکبختی این جهان و آن جهان باشد).

نیز به آنچه در زمان غیبت به آن نیازمندی و یقین نداری که حلال و حرام در هم آمیخته نشده باشد و از حلالی و حرامی آن ایمن نباشی کلماتی را که گفتم ادا کن.

بخش ۱۱۶: و ای فرزندم ای محمد، بدان که اگر خدای تعالی دمی در شب یا روز به عدالت با ما رفتار کند هرگز ما را بقائی نماند و کار ما به نابودی کشد زیرا حق حضرتش را رعایت نمی‌کنیم و در پیشگاه مقدّسش آن اندازه که حق دیگران را می‌پاییم حق جلالتش را پاس نمی‌داریم. و به آن پایه که بندگان حضرتش را که سراپا به او نیازمندند بزرگ می‌داریم از حضرت او تجلیل نمی‌کنیم.

و بسا که دل به آن مردم خوش می‌کنیم و مشغول آنان می‌شویم اما از حضرت او جل جلاله روی می‌گردانیم؛ به زبان بیاد اویم و به دل در اندیشه غیر او. پس اگر روان ما را از کالبد برآورد و عنایات خود را از ما سلب فرماید و آب و نان ما را ببرد و در زندان خشم خود قرارمان دهد بحق او سوگند که شایسته آنیم و چرا که چنین نباشد؟ حالی که با نفس خود و دیگر نیروهای خود که از مواهب الهی است چنان می‌کنیم که در معرض بازخواست و خشم او جل جلاله در می‌آییم و حرمت و عظمت او را جل جلاله کوچک می‌شمیریم با این همه در ساحت قدسش گام می‌نهیم. پس زنهار که این امور را کوچک و بیمایه نپنداری که چنین کار عمل نادانان و بیخبرانست. هان، پیروی آن گروه مکن که خداوند جل جلاله فرماید:

وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (سوره زخرف، آیه ۳۸) و هرگز امروز شما را سودی نبخشد. چون ستم کرده‌اید در عذاب کشیدن شرکت دارید. اینک پاسخی را که به یکی از مدّعیان علم داده‌ام برای تو بیان می‌کنم. او بر من وارد شد و من در بستان بر خاک نشسته بودم از حالم پرسید، گفتمش چونست حال کسی که مرداری بر سر و مرداری بر دوش گرفته باشد و مرده‌گانی اعضا و جوارح او را احاطه کرده و مرده‌گانی پیرامون او را فرا گرفته باشند و پاره‌ای از اعضای او پیش از مرگ او مرده باشند؟ حیرت‌زده گفت این چگونه حالتی است؟

من در اینجا مرده‌ای نمی‌بینم! گفتم نمی‌دانی که عمامه من از کتان است؟ کتان وقتی گیاهی سبز بود و حیات داشت و اینک فرسوده است، و این جامه من از پنبه است که روزی سبز و خرم و زنده بود و اینک مرده است. کفش من از پوست حیوانی است که روزی زنده بود و اکنون زنده نیست. پیرامون من گیاهانی است که روزی سبز و خرم بودند و اینک خشک شده مرده‌اند. آیا سپیدی موی سر و روی مرا مشاهده نمی‌کنی که روزی سیاه رنگ و زنده بود و امروز مرده است. اعضا و جوارح من هر یک برای طاعتی آفریده شده‌اند که اگر در آن طاعت نباشند در حکم مرده‌اند؟

او از این سخنان درشت و پند آمیز شگفتی زده شد. پس ای فرزند زبان حال این اشیاء و گفته‌ها و موعظه‌ها را بیاد بسیار و از آنها پند گیر.

بخش ۱۱۷: آنگاه ای فرزندم محمد، که خدای جل جلاله دل ترا به مکاشفه و جلال نعمت و مراقبت خود آبادان کند، جز آنچه گفتم بهنگامی که شرف حضور در آستان حق تعالی بتو تفویض می‌شود چیزهایی را که به آن نیاز داری بیاد آور زبان و قلم انسان از احراز کردن همه مفاهیم مورد نیاز ناتوانست پس جزئیات آنچه را که به آن محتاجی و به نیاز از درگاه الهی می‌طلبی آنگاه همه را بیاد آور و بدان که آنچه بدان نیاز داری هدیه‌ای است از مولای جلیل که به تو اهداء می‌شود. پس بخشنده آن را با

نظر تعظیم بنگر و شکر او را با همه وجود بجای آور- جل جلاله- وقتی بخدمتگذار یا خادمه‌ای نیازمند باشی که با خدمت خود ترا فارغ البال گرداند تا دل آسوده به خدمت و طاعت مولای خود پردازی پس با یاد خدمتگذار و خادمه و شفقت به آنان از یاد سرور و مولای خود که به تو و آن دو نیکویی می‌کند دل مشغول مگردان و توجه داشته باش که تو نمی‌توانی آنان را بیافرینی یا چیزی را که آن دو به آن نیاز دارند ایجاد کنی تو، برای تهیه پولی که برای خرید نیروی کار آن دو تن می‌پردازی و فروتنی آنان در طاعت تو و هزینه زندگانی آنان و رعایت شایسته آنان، به حق تعالی نیازمندی. نیز توجه داشته باش که تو نمی‌توانی به دیار کفر سفر کنی و غلام و کنیزی را جلب کنی و آن دو از امت جدت محمد ص نیستند تا یاری‌شان بتو و بجای آوردن خدمت تو را جایز شوند نه قدرت آن داری که چنین رسول بزرگواری را به سوی بندگان خدا گسیل داری و کشورهایی را که خدای جل جلاله با نبوت آن رسول گشود بگشایی نه می‌توانی آن رسول را با معجزات تایید کنی و به وسیله فرشتگان آسمانها و غیر آن وسایلی فراهم آوری که ویژه مولای تو رب الارباب است و به آن او را مورد قبول گردانی پس تو توانایی آن نداری که آن غلام و کنیز را نزد خود احضار کنی مگر وقتی که مولای تو با همه این نعمتها که گفتم آن دو را متنعم فرماید. پس چگونه شخص خردمند را شایسته است که او را جل جلاله فراموش کند یا دیگری غیر او را در کارها مؤثر بداند و بتواند چیزی را به دست آورد بی‌آنکه مولای او به او عطا فرموده باشد مثال این قضیه آنست که فرضا به مرکوبی نیاز داشته باشی تا در کارهای خود بر آن سوار شوی و برای انجام چیزهایی که برای سعادت دنیا و آخرت خود می‌خواهی به تو کمک کند از آن مرکوب استفاده کنی، چه اگر زحمت پیاده روی را به پاهای خود تحمیل کنی می‌دانی که باید چه مایه ذلت و سختی بکشی. اینک چنین بیندیش که اگر خدای جل جلاله جز مرکب تو مرکبی نیافریده بود چه اندازه از داشتن آن شادمانی می‌کردی و به خود می‌بالیدی و عطاکننده آن را بزرگ می‌داشتی و پادشاهان جهان و دیگران به علت داشتن آن مرکوب چه مایه حسد که به تو می‌بردند و آن حیوان چگونه از آیات بزرگ الهی محسوب می‌شد. و چگونه مردم با نظر عبرت به آن می‌نگریستند پس شکر این نعمت جلیل و ایادی عظیم و جلیل را به جای آور زنهار که بسیار بودن دواب که رب الارباب آفریده است قدر این نعمت را حقیر نمایاند و شرف بذل این نعمت از جانب او جلّ جلاله در نظرت کوچک جلوه نکند، چه، عقل نمی‌پسندد که هر چه مولای اعظم بر اکرام و نزدیکی بیفزاید بنده در کوچک شمردن کار مولا و سبک دانستن آن مبالغه کند تا کار به آنجا کشد که نابخردان در مقام انکار صاحب جود برآیند و هلاک روز موعود را تکذیب کنند. از پیروی این گروه جاهل حذر کن و در جهالتها راه ایشان را مسپار، چه مصیبتها و غفلتها پیرامون چنین قومی را احاطه می‌کند و ایشان خاکساران پشیمانند: ای فرزند ای محمد، بالجمله حاصل مطلب این است که برای راه رفتن و سوار شدن و تصرف در حرکات و سکنت ناچار باید وسایل و آلاتی بکاربری و برای خوردن و آشامیدن نیز به آلات و وسایلی نیازمندی که در عمل آنها را بکاربری زنهار و زنهار که چون این وسائل بدون مشقت در دسترس تو قرار گرفته است از منعم آن جل جلاله که به تو احسان فرموده است غفلت‌ورزی، همچنین مبادا از آنچه در هنگام زندگانی من و پس از مرگ کم و بیش بوسیله من به تو رسیده باشد، از این بابت اشتغال به سپاسگویی و یاد من ترا از یاد خدا جل جلاله باز دارد.

چه، اوست که مرا باین کارها فرمان داده است و مهر آن کار را بر دل من انداخته است و استعداد فراهم آوردن آنها را برای تو و برادرانت به من عطا فرموده است تا پیش از آنکه به آنها نیازمند شوی آنها را مهیا کنم پس بیاد او جل جلاله پرداز. نه بیاد من، و سپاسگویی او کن نه سپاسگویی من.

بخش ۱۱۸: و ای محمد فرزندانم، که خدای جل جلاله قلبت را از یادها و انوار خود سرشار فرماید. وقتی به همسرت احساس نیاز کردی، بدان که او خاطر ترا به کمک خود، از پیرشانی دلبستگی به شهوات غفلتزا فراغت می‌بخشد و مولای تو بوسیله او ترا از زهر معاصی و لذات کشنده به سلامت نگاه می‌دارد و دستگیری می‌کند تا از پشت و ترائب (دنده‌های) تو فرزندان از عدم بوجود آیند.

خدای جل جلاله شما را در این مقصود سبب قرار می‌دهد، به سبب سازی او فرزندان می‌آورد تا او را- جل جلاله- خدمت کنند و تسبیح گویند و بزرگ دارند و سنت پیمبر او، محمد (ص) را زنده نگاهدارند و مردم را به دین او دعوت کنند تا پیمبر اکرم (ص) به وجود آنان هر چند سقط شده باشند، به امتهای دیگر سرافرازی کند.

و اگر فرزندان شما در کودکی بمیرند در روز بازگشت شما را ذخیره باشند. و آنان که طاعت خدای جل جلاله کنند و شرف خدمت او را به دست آورند در نامه اعمالشان این طاعت به حساب شما نگاشته شود اما اگر قصد شما از پیوند زناشویی تقرب به خدا و جلب مهر و رضای او باشد، مبدا و مبدا که با همسر خود فقط بسبب نهاد خاکی و طبیعت حیوانی بر عادت چهارپایان و خران همخوابگی کنید که از زشت‌ترین کارهاست بلکه باید قصد شما از همبستری بجای آوردن فرمان خدا جل جلاله و امتثال امر پیمبر اکرم (ص) باشد که چنان که اراده فرموده است از همسری که بدان اشارت شد عمل کنید و اگر از چیره‌گی شهوت بیم داشته باشی که ترا ازین نیت پسندیده باز دارد پیش از آغاز خلوت از خداوند که این مواهب ازو ناشی است یاری طلب و با استخاره طلب خیر کن و من شیوه آن را در کتاب «فتح الابواب بین ذوی الالباب و بین رب الارباب» نوشته‌ام و هیچ کس را نمی‌شناسم که پیش از من چنین مطالبی نوشته باشد و این کار نیز کرم و فضلی است از خدای جل جلاله.

۶ - مضرات معاشرت های غیر ضروری با مردم

بخش ۱۱۹: ای فرزند من ای محمد- که امیدوارم خدای جل جلاله ضمیر ترا از آلودگی اشتغال به غیر خود پاک گرداند و به انجام دادن کارهایی که ترا باو نزدیک می‌سازد موفق فرماید مباد که وقتی برای معاشرت به مردم نیازمندی یا آنان بتو نیاز دارند از یاد خدای جل جلاله غفلت‌ورزی که بر حال آنان و تو آگاه است و شما همه در قبضه اختیار حق در سرای او سکونت دارید و از نعمت او برخوردارید- جل جلاله- و راهی نیست جز آن که از شما مراقبت فرماید. او وعده داده است که به حساب شما رسیدگی کند اما گفتگوی تو با مردم در حقیقت گفتگوی تو با حضرت حق تعالی است و روی کردن به اوست چنان که اگر در مجلس خلیفه یا سلطانی باشی و گروهی نزد او باشند همانا که منظور تو گفتگو با آن خلیفه یا سلطان است که در آن مجلس صاحب مقام است و مردم در حقیقت در مجلس ضیافتی حضور دارند که تو با آن شخص عالیمقام سخن می‌گویی و روی به او داری.

بخش ۱۲۰: و ای فرزند ای محمد و ای کسانی که از تبار منید و ای دیگر مردمان از اهل من و ای برادران که این نوشته را خواهید خواند و امیدوارم خدای جل جلاله هر مراقبتی که در نهان و آشکار اراده فرماید به شما بیاموزد- بدانید که رفت و آمد و مخالطت با مردم، بیماری و دردی سهمگین است و کاری است سخت که انسان را از یاد خدای جل جلاله باز می‌دارد و امروز این دشواری به همانجا رسیده است که در زمان جاهلی جریان داشت. در آن روزگار مردم از اشتغال به جلالت الهی غافل بودند و به بتان می‌پرداختند. پس ای فرزند چندان که توانی از رفت و آمد بسیار با مردم بپرهیز که من آزموده‌ام و دیده‌ام که رفت و آمد بسیار با مردم در دین مایه بیماریهای خطرناک است از جمله گرفتاریهای آن این است که به امر به معروف و نهی از منکر گرفتار می‌آیی پس اگر از سر راستی و ادای امانت به این کار پردازی، به یقین همه دشمن تو گردند و به جای آنکه بیاد رب- العالمین جل جلاله باشی به دشمنی با مردم مشغول خواهی شد و اگر با آنان به نفاق و مدارا پردازی، پس آنان در مقابل مولای تو، خدایان و آلهه تو خواهند شد و در پیشگاه الهی رسوا خواهی بود چه او ترا می‌بیند و می‌داند که در حضرت مقدس او به استهزاء پرداخته‌ای و به خلاف آنچه در دل داری تظاهر می‌کنی و بدین گونه حرمت او را سبک می‌شماری، و چنین می‌پنداری که آگاهی مردم به ارزش تو مهمتر است تا آگاهی حق تعالی به تو و اگر شیطان ترا مغرور کرد و نهاد بهیمی و جاذبه هوا و هوس و دنیا دوستی ترا فریفت و در دلت انداخت که تو نمی‌توانی با مردم از در انکار و اختلاف در آیی و با آنان نبرد کنی به آنان بگوی که می‌دانی آنچه می‌گویند نیرنگ و فریب است و بر آن آگاهی کسانی که حرمت پروردگار ترا بشکنند و حرمت رسول او را که جدتست پاس ندارند و حرمت پیشوایان معظم ترا نپایند و این بی‌حرمتی را با انجام کارهای ناپسندی مرتکب شوند که حرمت مالک اولین و آخرین را و حرمت پیمبران و مرسلین را و همه عارفان را که اولیای خدای جل و جلاله می‌باشند بشکنند و هتک ناموس دین کنند همانا حرمت ترا نیز نمی‌پایند و حرمت هیچ یک از مردمی را که تو گرامی می‌شماری پاس نمی‌دارند شاهد مثال بر این نکته این است که اگر در مجلسی در مقابل مردم دستار از سر تو بگیرند یا از روی سبک شمردن تو و اهانت بتو چیزی را بزور از تو بستانند هرگز از آنان غفلت نمی‌کنی و چنین بهانه نمی‌آوری که قدرت درگیری با آنان را نداری بلکه بسا که به بهای جان گرامی و هر چه که داری با آنان در افتی و برای انتقام از آنان هر کوششی که در قول و فعل بتوانی بجای آوری و از آنان بهر وسیله که باشد روی برگردانی و عمل آنان را ناشایسته شماری و از دیگران

در مقابله با آنان یاری جویی پس با اینکه می‌دانی هتک حرمت مولای تو (فاطر الخلائق و مالک المشارق و المغرب) - مانند هتک حرمت تو نیست. حرمت تو در مقایسه یا حرمت عظیم کبیر حق تعالی هیچ است پس چگونه رضا می‌دهی که حرمت تو از حرمت او بالاتر باشد حال آنکه غرق نعمت اویی و در قبضه اختیار او مملوکی ناتوانی. آیا در حضرت مقدس او گستاخی چنین اهانتی را داری؟

نیز از جمله زیانهای معاشرت بسیار با مردم این است که بسا که چنین پیش آید که به عهد و پیمان مردم بیش از اطمینانی که به وعده‌های مولای خود داری اطمینان کنی و تو می‌دانی که ممکن است آنان پیش از انجام دادن وعده خود بمیرند، و شاید از قول خود تخلف ورزند و به عهد خود وفا نکنند و بسا که میان تو و سودی که از پیمان آنان باید ببری مانعی ایجاد شود و حوادثی روی دهد و گرفتاریهایی ترا مشغول دارد که از انجام عهدشان استفاده نکنی پس شخص خردمند و فاضل چگونه راضی می‌گردد که وعده مملوکی را که جنایت و خیانت و نپائیدن عهد و پیمان و امانت خوی اوست به وعده قادر بالذات و کریم بالذات که بین او و سایر مقدورات او حایلی موجود نیست ترجیح دهد؟

دیگر از خطرهای مخالطت با مردم این است که وعید و تهدید ایشان را از وعیدها و تهدیدهای خدای جل جلاله خطرناکتر انگاری. چنین اندیشه‌ای بس خطرناک است و تهدیدهای هولناک خدای جل جلاله را کوچک می‌پندارد.

و بدان خطر دیگر که در معاشرت به آن مبتلا خواهی شد انس به آنانست که بیش از انس به مولای آنان که مالک دنیا و آخرت آنان است خواهد بود. همانا که مانوس شدن به مردم و زندگی و سلامت آنان و همه آنچه از این گونه باشد، از رحمت مولای تو و از نعمتهای اوست. پس چگونه روا باشد که به دیگری غیر او انس یافت، به بنده‌ای که در اختیار حضرت حق است و حضرت حق سرور و مولای اوست و از همه چیز او آگاه؟! و بدان که وقتی آدمی به معاشرت بسیار با مردم خو گرفت آنگاه مدح آنان را دوست می‌دارد و بدگویی از آنان را نمی‌پسندد و با این احساس، از محبت و مذمت مولای خود نسبت به خویشان غافل می‌گردد و از محبت به مولای خود وامی‌ماند از خوف از مذمتی که حضرت باری تعالی به علت نافرمانی در باره او روا خواهد داشت خاطرش مشغول می‌گردد..... دیگر از گرفتاریهای مخالطت با مردم این که خدای جل جلاله و فرستاده او (ص) و جانشینان پاک او می‌خواهند مخالطت و معاشرت و مصاحبت شما با دیگران بر میزان عدل و انصاف باشد، و تقرب شما و اقبال شما در قول و احسان به آنان بنا به دریافت و جلوه تقرب جستن آنان به خدای عز و جل و به فرستاده او (ص) و به خاصان او باشد و شما به میزان رغبت آنان در طاعت خدای جل جلاله و اجرای فرمانهای او به آنان نزدیک شوید و روی آورید. گرفتاری دیگر که معاشر مردم به آن دچار می‌گردد اینست که اگر معاشران به قول یا فعل از روی دشمنی یا از سر نادانی حرمت او را پاس ندارند، چنان که قبلا اشاره کردم، خشم او از چنین ماجرا بیش از خشمی خواهد بود که از مخالفت اشخاص با خدای تعالی جل جلاله و فرستاده او عارض او می‌شود و بیش از خشمی است که از هتک حرمت به شخص او روی می‌دهد. شخص باید که در خشم و رضای خاطر خود عدل را مراعات کند تا از آسیب حساب و سؤال حق تعالی ایمنی یابد.

و دیگر از گرفتاریهای مخالطت آنست که تکلیف انسان چنین است که وقتی مردم به او روی می‌آورند و ثنای او می‌گویند او از روی آوردن و ثنا گویی مردم فریفته و مشغول نگردد. و اگر مردم به او احسانی کردند، بیش از احسان خدای تعالی باو یا به اندازه احسان او، به احسان مردم توجه نکند و به آن دل نبازد و از احسان هر احسان‌کننده در طول احسان او به شکر احسان خدای تعالی پردازد.

و شغل شاغل او احسانهای فعلی و آینده خدای جل جلاله باشد چه اگر احسان‌کننده‌ای نیز باحسان خود ادامه دهد مدت آن بسی اندک خواهد بود. دیگر از ابتلائات مخالطت با مردم که به صورت عادت و شیوه زندگانی در آمده است کبر و خویهای ناپسند است.

من دیده‌ام که ابتلا به معاشرت عبادات را هم به فساد کشانیده است به طوری که دیدار بیشتر برادران دینی وابسته به سودجویی دنیائی یا رفع خطر مادی می‌گردد و معاشرتهای از نیات مرض آلود کمتر به سلامت رسته است و احوالپرسی از بیماران بر سبیل اظهار رنج و درد برای بیمار است. گویی خدای تعالی به وسیله بیماری به کسی ستم کرده است در صورتی که وظیفه عیادت‌کننده از بیماران آنست که آنان را به آن بیماری تهنیت گویند، چه، آنان یا گناهکارند و خدای تعالی بوسیله بیماری می‌خواهد که آنان کفاره گناهان را بپردازند یا از زمره جنایتکاران نیستند پس خدای تعالی بر آنست که با آن بیماریها مقامات آنان را بالا برد و بر درجاتشان بیفزاید. پس وقتی آن بیمار باین نکته واقف شود خواهد دانست که با این گونه رویدادها

شرف یافته است. حال چنین کسی مانند کسی است که پزشکی او را هنگام سلامت رگ زند و خونس را بگیرد تا با این کار، بیمار از رنجوری یا از نقصی که ممکنست بر قلب او وارد شود برهد و ایمن گردد یا به رنجوری دچار شود که سعادت او را بیش از فصد حفظ می‌کند. آیا فرزند آدم که دل و خرد و زبان حالش به پلیدی جنایات کردار و گفتار آلوده است خرسند نیست که به وسیله بیماریها از آلودگی‌های گناه و از ناشایستگی‌ها، در پیشگاه پروردگار تعالی- که بیماریها او را از آلودگیها شستشو می‌دهد و پلیدیها را به دست قدرت حق پاک می‌گرداند- برهد؟

ای فرزند، یکی از والیان بیمار شد و از آن بیماری رنج فراوان می‌برد چندان که نزدیک بود با مولای خود معارضه کند. آنگاه باو نامه‌ای نوشتم و در آن نامه مطالبی گفتم که حاصل آن چنین است: تو می‌دانی که در صف دشمن خدا جل جلاله قرار داری که شیطان نام دارد و به ساحت مقدس خدای جل جلاله از منجیق معاصی آشکارا سنگ نافرمانی پرتاب می‌کنی. پس اگر به سبب عظمت مخالفت تو پاره سنگی سبک از سنگهای پرتابی که کشنده نباشد از منجیق تو به سوی تو پرتاب شود و بتو اصابت کند تا از روی جلالت کفاره گناهان ترا داده باشد آیا این حادثه احسان و اکرام است یا اهانت و انتقام؟ ای فرزند بسیار دیده‌ام که جنازه‌ای را تشییع می‌کنند و بر مردگان نماز می‌گذارند و این امر از امور بسیار بزرگ برای پند آموختن و عبرت گرفتن است و شایسته آنست که بنده از دنیا و اهل دنیا و بیخبری‌های زندگی متوجه شدائد و رنجهای مرگ و بی‌ارزشی دنیا و امور آن شود اما این کار وسیله عوض دادن به حسابها و تقرب به اولیای آن مرده‌گان شده است.

اما اگر شخص صالح و پرهیزگاری درگذرد و کسی از بازمانده‌گان او نباشد که از راه نماز میت تقرب جستن به او نفعی داشته باشد، تشییع‌کنندگان جنازه او بسی اندکند و فرمان سلطان جهانها و اوامر سید المرسلین تباه می‌گردد و از قلم می‌افتد اما اگر کسی وفات کند که از باز ماندگانش امید سودی باشد در تشییع او حضور بهم می‌رسانند اگر چه به آزدن تشییع‌کنندگان و نمازگزاران قدرت نداشته باشند. در تشییع چنین کسانی جمعیت نمازگزاران بسیار دیده‌ام حتی کسانی را در تشییع و نماز میت دیده‌ام که از سودجویی از باز ماندگان متوفی بی‌نیاز بوده‌اند.

۷- عدم ضرورت معاشرت با صاحبان مناصب

بخش ۲۱: ای محمد ای فرزند، که خدای جل جلاله برکات خود را بر زندگانی تو نثار فرماید و بر مقامات بیفزاید. بدان که بدترین معاشرت، معاشرت با گناهکاران است خواه از والیان باشند یا از غیر آنان. اما این معاشرت وقتی ناپسند است که برای مخالفت با اعمال ناپسند آنان و از روی اطاعت فرمان خدای عزّ جلاله برای پند گفتن به آنان نباشد، چه، خدای جل جلاله از انسان چنین می‌خواهد که آنسان که مولای او که بر نهانی‌ها و رازهای او آگاهست باو فرمان داده است با مردم معاشرت کند یا دست کم از آنچه خدای جل جلاله از آن اعراض می‌فرماید اعراض کند و از آنچه که خدای جل جلاله از آن خشمگین است متنفر باشد و این مقام بسی دشوار است و به خدا سوگند که بسیار بعید می‌دانم که انسان چنین باشد بویژه اگر کسی که با او معاشر است صاحب مقامی باشد یا مورد نیاز او باشد و نیاز او را بر آورده و باو خوبی کرده باشد درین حال چگونه او را دل با خدای جل جلاله خواهد بود تا از آن مرد صاحب مقام روی برتابد و دل در این کار با او همراهی کند؟! هیهات هیهات که چنین نشود بلکه آن صاحب مقام که نیازش را بر آورده است بیش از اصلاح کار او دین او را بفساد می‌کشانند و به احوال او در آخرت زیان می‌رسانند.

روزی وزیری نامه‌ای به من نوشت و خواستار آن شد که به دیدار او بروم در پاسخ به او چنین نوشتم: من چگونه توانایی آن دارم که در مورد نیازهای خود و نیاز فقیران و دیگر نیازمندان با تو مکاتبه کنم در حالی که خدای تعالی و فرستاده او (ص) و پیشوایان (ع) مرا مکلف فرموده‌اند که از باقی ماندن تو بر کرسی فرمانروایی حتی تا رسیدن نامه من به تو اکراه داشته باشم، نیز تکلیف من این است که آرزومند باشم تا زان پیش که نامه من بتو رسد از مقام خود معزول شده باشی.

بخش ۲۲: یکی از فقیهان مرا گفت، امامان- که بر آنان درود باد- به مجلس پادشاهان و خلفا می‌رفتند. در پاسخ باو مطلبی باین مفهوم گفتم: آنان که درود خدای بر آنان باد- به مجلس شاه و خلیفه وارد می‌شدند اما در دل از آنها روی گردان بودند و باطنشان چنان که خواست خدای سبحان بود بر آنها خشمگین بود. گفتم آیا خود را چنین می‌بینی که اگر آن اشخاص نیاز ترا بر آورند و ترا به خود نزدیک کنند یا در باره تو احسان نمایند چنان باشی که پیشوایان با آنان بودند؟.

گفت نه و به مناسبت حال اقرار کرد و گفت که وارد شدن ضعیفان بر توانمندان مانند وارد شدن اهل کمال بر آنان نیست.

بخش ۱۲۳: یکی از پادشاهان بزرگ دنیا بارها به من نوشت در سرایی از او دیدار کنم که بسیاری از مردم غافل آرزوی رفتن به آنجا را داشتند. در پاسخ به او نوشتم در مسکنی که اینک در آنجا ساکنی بنگر که آیا دیواری یا آجری یا زمینی یا فرشی یا پرده‌ای یا چیزی وجود دارد که برای خدا و رضای او جل جلاله در آنجا قرار داده باشی تا در آنجا حضور یابم و بر آن بنشینم و بر آن بنگرم و دیدن آن بر من آسان باشد؟ نیز بارها باو نوشتم چیزی که در آغاز زندگانی دیدار پادشاهان را بر من تحمیل می‌کرد اعتماد من به استخاره بود اما اکنون به موهبت انواری که خدای جل جلاله به من عنایت فرموده است بر نهانی‌ها آگاهم و در چنین موارد استخاره کردن دور از صواب و مبارزه با رب الارباب است.

و ای فرزند ای محمد که امیدوارم خدای جل جلاله به نیروی خدایی و انوار پروردگاری خود ترا از مخالطت با مردم بی‌نیاز فرماید در پرتو آن نور بنگر که معاشرت آنان دارای این خطر است که ترا از یاد خدای جل جلاله باز دارد. این کار مقتضی آنست که در حرکات و سکنات و جامه پوشیدن و نشست و برخاست با آنان ظاهر سازی کنی و تصنع بکاربری و حرمت خدای جل جلاله و ناموس عظیم او را واگذاری و بر پای داشتن ناموس آنان خاطر ترا مشغول دارد. یکی از علمای محترم روزی بمن گفت به چه سبب همنشینی و گفتگو با ما را ترک کرده‌ای حالی که تو ما را به سوی رب العالمین می‌خوانی و به او نزدیک می‌گردانی، باو مطلبی گفتم که خلاصه آن چنین است: اگر من خویشتن را چنان نیرومند بدانم که هر وقت با شما همنشین باشم و گفتگو کنم در حال مجالست و محادثه با شما در دل و در ضمیر خود به مجالست و محادثه با خدای جل جلاله مشغول باشم، شما نیز کاملاً به حرمت حقتعالی بمن توجه داشته باشید آنگاه می‌توانم هر وقت که دست دهد با شما جلیس باشم و گفتگو کنم. اما بیم من از آن است که اگر با شما به گفتگو پردازم یا مجالست کنم، دلم گاهی از مهر شما انباشته باشد و از یاد خدای تعالی فارغ باشم حال آنکه در پیشگاه الهی قرار دارم. پس عقیده دارم اگر حقتعالی را از ربوبیت و ولایت بر کنار دهم و به مهرورزی با شما پردازم و دل را که نظرگاه حقتعالی و سرای معرفت اوست به شما که مملوکان اوید واگذارم کفر است. اما اگر با شما مجالست کنم و به گفتگو پردازم و دلم گاه با شما و گاه با حقتعالی باشد، معتقدم که این کار شرک است و هلاک، زیرا شما را در دل با حقتعالی برابر نهاده‌ام.

بخش ۱۲۴: و ای فرزند ای محمد که خدای جل جلاله ترا به مراد و منظوری که داری امکان دستیابی دهد و پیروی از او موجب آن گردد که یاد خود را به تو الهام فرماید- بدان که من بر آنم تا از هر کار که از یاد پروردگار جهانها باز دارد با خلاق قطع رابطه کنم و در مشهد جدت امیر مؤمنان علیه السلام حضور یابم. در این کار از خدای جل جلاله از روی یقین استخاره کردم. اقتضای استخاره چنین بود که به کلی در مسکن خود ترک معاشرت نکنم و تنها در اوقاتی که امید دارم که در پناه جلال ربانی از یاد خدا باز نمانم و به سلامت مانم به آن پردازم. اما اگر دیدم که دل کمترین توجهی به آنان دارد بیدرنگ ترک معاشرت و گفتگو کنم.

۸ - در اکره از قبول پست قضاوت و فتوی با اظهار فقدان شایستگی

بخش ۱۲۵: و ای فرزند ای محمد که خدای تعالی ترا از آنچه مورد اعراض اوست در امان دارد و به زیور خلعت اقبال بیاراید- بدان که از جمله گرفتاریهای من در مخالطت با مردم این بود که پادشاهان مرا شناختند و به من مهر ورزیدند چندان که نزدیک بود سعادت این جهانی و آن جهانی من بر باد رود و میان من و مالک من صاحب نعمتهای نهانی و آشکار، حجاب گردند آنگاه مرا می‌دیدید جامه ننگ و رسوایی در بر، در پی جاه و مقام این سرای فریب بر آمده‌ام و ترا به سوی هلاک و تباهی و عذاب دوزخ می‌کشانم. چیزی که مرا از خطر اقبال پادشاهان جهان و محبت آنها رهایی بخشید و از زهرهای کشنده تقرب به آنها به سلامت داشت همانا خدای جل جلاله بود.

پس من آزادشده این مالک رحیم شفیق هستم و سبب آن بود که از آغاز زندگانی در دامان جدم (ورام) و پدرم قدس الله ارواحهم و کمل فلاحهم بودم که داعیان به سوی خدا بودند جل جلاله و دلبستان او جل جلاله پس خدای تعالی مهر پیمودن راه و پیروی نشانه آنان را در دل من انداخت. من نزد آنان گرامی بودم با اینکه عادت معمول کودکان است که پدر یا مادر یا

استاد، آنان را تأدیب کنند اما خدای جل جلاله مرا باین ماجرا نیازمند نفرمود. من نوشتن و عربی را آموختم و علم شریعت محمدی (ص) را نیز آنسان که در پیش گفتم آموختم و کتابهایی در اصول دین خواندم.

یکی از مشایخ استاد من از من خواست که به تدریس و تعلیم مردم پردازم و در مراجعات آنان فتوی دهم و راه علمای پیشین را بیمایم. آنگاه دیدم خدای جل جلاله در قرآن شریف به جدّت «محمد ص»، آن صاحب مقام والا می‌فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (سوره الحاقه، آیه ۴۴)

اگر رسول سخنی که ما نگفته باشیم به ما نسبت دهد با کمال قدرت او را کیفر می‌دهیم و رگ (حیات) او را می‌بریم. هیچ یک از شما قدرت جلوگیری ندارد. آیا می‌بینی که این سخن از جانب پروردگار جهانها برای تهدید کسی است که نزد او گرامی‌ترین موجود اولین و آخرین است در صورتی که سخنی را به حق تعالی نسبت دهد! پس آنگاه که به این نکته توجه کردم و از مبادرت کردن به فتوی احساس کراهت نمودم و ترسیدم و پرهیز کردم که مبادا در کار فتوی قولی بر خلاف گویم و در پی ریاست افتم که منظور از آن تقرب به حق تعالی نباشد پس در آغاز کار پیش از آنکه جامه قضا پوشم از آن امر هولناک کناره گرفتم و به راهنمایی علم، به عمل صالح و کارهای شایسته پرداختم و آنچه ای فرزند در راهنمایی و گوشودن درهای عنایات بتو نوشته‌ام نه از کسی آموخته بودم نه از کسی شنیده بودم بلکه گفتار مردم همه بر پایه ظاهر عبادت و صورت بخشیدن آن به مقتضای عادت بود. سپس جماعتی نزد من آمدند و خواستند بین مردمی که اختلاف دارند بر عادت فقیهان و علمای گذشته زمانهای پیشین داوری کنم و امور طرفین اختلاف را اصلاح نمایم. پس به آنان گفتم که من چنین فهمیده‌ام که خرد من در مقام اصلاح کلیه امور زندگانی من است اما نفس من و هوا و هوس من و شیطان بر آنند تا با مشغول ساختن من بامور دنیا مرا به هلاکت رسانند و من بین خود و نفس خود و شیطان و هوا و هوس خویشتن در صدد آن بر آمدم که به مجرد عدل داوری کنم و همه آنها را با عقل موافق گردانم. اما هیچ یک از آنها این رأی را صواب ندانستند و خرد به زبان حال با من گفت روا نیست که در هلاکت خود به نادانی، از آنها پیروی کنی. بالجمله، من در این زندگی دراز موفق نشدم که میان این دو دشمن داوری کنم یا میان آنها سازشی به وجود آورم که چشمم روشن گردد و منازعه و اختلاف آنها بر طرف شود. پس کسی که می‌داند که در مدتی دراز از انجام دادن داوری ناتوان بوده است چگونه در امری وارد شود که داوریهایی بی‌پایان و بیشمار ویژه آنست؟ به آنان گفتم بنگرید و کسی را بیابید که عقل و نفس و طبیعت و هوا و هوس او با یک دیگر اتفاق داشته باشند، بر شیطان چیره، و همه مانند یک دست در پی طاعت خدا و رضای او باشند و از امور مهمی که بر او واجب است فارغ باشد. آری چنین شخصی را بیابید، و داوری و محاکمه نزد او برید همانا اوست که وقتی دعوایی در محضرش طرح شود می‌تواند به قطع و فصل دعاوی و اصلاح اختلافات موفق گردد زیرا به چنین قدرتی مجهز است.

پس ای فرزند ای محمد، از ریاست در این امر کناره جستم و به مقتضای داوری خردمندان دیدم که شغل شاغل من در توجه به خدای جل جلاله و واری و پاکیزه نگاهداشتن نفس خویشتن است.

بخش ۱۲۶: سپس چنین روی داد که پدر و مادرم که خدای تعالی روانشان را تقدیس فرماید و بر قبرشان نور بباراند در صدد بر آمدند که من زناشویی کنم و آن واقعه را در کتاب «البهجه» شرح داده‌ام. این وصلت خوشایند من نبود و بیم آن داشتم که از کار صواب مرا باز دارد. این پیوند موجب آن شد که با خاندانی که وصلت کرده بودم مصاحبت کنم. سپس یکی از آنان در کار دولتی وارد شد و من کوشیدم که او را از آن شغل باز دارم و او آن منصب را ترک کند اما موافقت نکرد که از آن کار دست بکشد این امر به آنجا کشید که از او دوری گزینم و در شهر «حله» مجاورت آنان را خوش نداشته باشم. آنگاه به مشهد مولانا (حضرت موسی بن جعفر امام کاظم ع) روی آوردم و در آنجا اقامت گزیدم تا وقتی که باقتضای استخاره با «زهره خاتون» دختر وزیر «ناصر بن مهدی» که بهشت جاودان جایگاه آنان باد- زناشویی کردم و این امر موجب آن شد که روزگاری دراز بغداد را که دامگاه شیطان است وطن گیرم.

بخش ۱۲۷: نخستین دامی که شیطان تعبیه کرد تا میان من و خدای جل جلاله، صاحب الرحمه و الاحسان جدایی افکند این بود که خلیفه «مستنصر» که خدا از سوی ما بهترین پاداش خیر باو عطا فرماید مرا به عادت خلفا برای فتوی دادن دعوت کرد. هنگامی که نزدیک به در ورودی خانه کسی رسیدم که از من استدعای دیدار داشت به درگاه خدای مالک الامان جل جلاله

تضرع کردم و از او خواستم که دین مرا و آنچه را که به من موهبت فرموده است به ودیعت نگاه دارد و هر چه مرا به رضای حضرتش نزدیک گرداند حفظ فرماید تا بسلامت از نزد ملک باز گردم. آنگاه به محضر او رسیدم و او با همه نیرو که داشت کوشید تا کار فتوی دادن را بپذیرم خدای جل جلاله به من آن نیرو داد که با آنان مخالفت کنم و هوس خود را خوار دارم و بر سر نفس سرکش پای گذارم و در نگاهداشت آنچه در طلب رضای خدا جل جلاله مالک آن بودم و اعراض از آنان مدد فرمود در پی آن واقعه سعایت‌های هولناک روی داد. اما خدای جل جلاله به فضل خویش مرا کفایت کرد و بر عنایات خود در باره من افزود و در کتاب (اصطفاء) پاره‌ای از آن حوادث را برای تو شرح داده‌ام.

ای فرزند اگر آن روز در این فتوای دنیوی و هوسبازی اهل دنیا و قاعده‌های بیهوده آنها وارد شده بودم تا ابد الابدین تباه بودم و مرا در اموری داخل می‌کردند که میان من و رب العالمین جدایی می‌افکند.

بخش ۱۲۸: الحذر الحذر، که در شوخی و بازی و نوآوری آنان شرکت جستن، مخالفت با جدت سید المرسلین (ص) و با پدرت سید الوصیین است. سپس خلیفه بازگشت و به وسیله (قمی) وزیر خود و به وسیله دیگر بزرگان دولت خود مرا دعوت کرد که نقابت همه طالبیین را بپذیرم. سالها گذشت و همچنان پی‌گیری می‌کردند تا این سمت را قبول کنم و من بهانه‌های بسیار می‌آوردم. «قمی» وزیر گفت وارد این کار شو و در آن برضای خدا عمل کن. گفتم پس چرا تو در وزارت خود برضای خدای تعالی عمل نمی‌کنی؟ نیاز دولت در این کار بتو بیشتر است تا بمن اگر چنین کاری امکان داشت همانا تو به آن رفتار می‌کردی. سپس به تهدید من پرداخت و پیوسته خدای جل جلاله مرا در مقابل آنان نیرو می‌داد و تقویت می‌کرد و تابید و مساعدت می‌فرمود تا اینکه «مستنصر» بوسیله یکی از دوستان به این تکلیف دعوتم کرد و به هر چاره‌ای دست زد. روزی به من گفت آیا تو می‌گویی «رضی» و «مرتضی» ستمگار بودند یا آنان را معذور می‌دانی؟ پس تو نیز مانند آنان وارد کار شو. به او گفتم روزگار آنان روزگار آل بویه بود و زمان پادشاهان شیعه مذهب و آنان مشغول به خلفا بودند و خلفا مشغول به آنان. و سید رضی و سید مرتضی آنچه طبق رضای خدای جل جلاله می‌خواستند آماده بود. بدان که این پاسخ که من گفتم به اقتضای تقیه بود و گمان نیکو به همت موسوی آن دو، و گر نه من بهانه منطقی بر دخالت آنان در امور دنیایی نداشتم. پس زنه‌ار زنه‌ار که با هیچ یک از ملوک متفق و موافق باشی که به هلاک خود اقدام کرده باشی. زنه‌ار که کسی را بر خدای جل جلاله مولای تو و مالک دنیا و آخرت برگزینی و او را مؤثر دانی. و نام گذشتگان پاک خود را با مخالفت به رضای حق تعالی جلّ جلاله زشت گردانی و در ویرانی بنیادهایی که برای شرف تو در دنیا و آخرت افکنده‌اند همدستی کنی و آنان را در روز شمار دشمن خود و روی گردان از خود و متنفر از خود گردانی.

بخش ۱۲۹: آنگاه فریفتن مرا دنبال کردند تا آنجا که پسر «قمی» وزیر، پی من فرستاد و در آغاز التماس داشت که ندیم شوم پس دانستم که این گام به هلاک من می‌انجامد، چه، به امور دنیا مشغول خواهم شد. پس هر چاره‌جویی می‌دانستم بکار بستم و به جان کوشیدم تا دست از من بدارد اما او باز به من مراجعه می‌کرد. باری، به او سخنانی گفتم منجمله گفتم اگر وقتی من ندیم دولتیان شوم و اسرار آنان را برای تو و پدرت کشف نسازم و اخبار آنان را بر تو حکایت نکنم مرا متهم خواهید کرد که از آنان سخنانی زشت در باره شما شنیده‌ام و آن را به شما نمی‌گویم، این امر باعث دشمنی شما با من خواهد شد و کار ما به جدائی و گسیختن رابطه می‌کشد و خدا داند که به چه حوادثی که اکنون نمی‌دانم خواهد انجامید.

پس ای فرزند مباد که با مردمان در این گونه امور وارد شوی، به خدا سوگند که معاشرت با مردم «دار الغرور» راست نمی‌شود مگر به دوری جستن از «مالک یوم النشور» و بیشتر کارهای مردمی که اهل سرای گذرا هستند مسخره و فاسد و ویرانگر سرای باقی است و میان بنده و مالک روز رستاخیز حجاب است و ممارست و دمخوری با آنان با استواری و سلامت روز قیامت سازگار نیست. دریغا دریغا! به خدا سوگند هر کس گفته باشد این راه راهی از راههای نیکبختی است به خدا سوگند که دروغ گفته باشد.

بخش ۱۳۰: سپس شیطان که لعنت خدا بر او باد، برای فریفتن پدرت آنان را برانگیخت و خلیفه «المستنصر» که خدای بهترین پادشاه را به او عطا فرماید، مرا برگزید تا به رسالت نزد سلطان «تاتار» روم.

پس به آن کس که این پیام به من آورده بود سخنانی گفتم که مفهوم آن چنین است: در این کار اگر موفق شوم پشیمان خواهم بود و اگر شکست یابم نیز پشیمان خواهم شد. گفت چگونه؟

گفتم اگر کوشش من با توفیق قرین گردد هرگز برای گسیل داشتن برسالت دست از من نخواهید کشید تا در شمار مردگان در آییم، پس مرا از عبادتها و دیگر کارهای ارزشمند باز خواهید داشت. و اگر گره کار بدست من گشوده نشود از چشم شما خواهم افتاد و کار به بی‌احترامی من خواهد انجامید و آزدن من آغاز می‌گردد و از کار دنیا و آخرت باز می‌مانم بالجمله سخنان رساتر ازین گفتم که خدای جل جلاله در آن حال برای نیکبختی من بر زبانم جاری فرمود. اگر کسی ترا بگوید که پرداختن به این امور به طاعت و عبادت دستیاری می‌کند، زنده و زنده‌ها تأویل و مغالطه است و مبدا به آن قانع شوی. چه هر کار که مخالف عقیده تو باشد، کمک به آن حتی با حرکتی از حرکات یا با اشاره‌ای از اشارات روا نیست، و اگر کسی جز این گوید او از دامهای شیطان است و سخن او هذیان.

بخش ۳۱: سپس خلیفه «المستنصر» که خدای او را بهترین پاداش خیر دهد به من تکلیف کرد که وزارت را بپذیرم و پیمان بست که در این کار از هیچ یاری به من دریغ نکند و بارها در این مسأله نامه نوشت و سخن گفت و من در کتاب (الاصطفاء) برای تو این گرفتاری و بلا را به شرح باز گفته‌ام.

اما من بازگشتم و بهانه‌ها آوردم تا کار به آنجا کشید که سخنانی گفتم ازین قبیل که اگر مقصود از وزارت من آنست که به عادت وزیران حرکت کنم و امور مردم را با هر مذهب و سبب تمشیت دهم خواه اقدام من مطابق رضای خدای جل جلاله و رضای سید الانبیاء و المرسلین باشد خواه مخالف رأی خدا و رسول. پس، اگر بخواهم با همین شیوه وزارت کنم اکنون نیز همین وزیران با همان روش فاسد کارها را انجام می‌دهند اما اگر بخواهم در این مقام به کتاب خدای جل جلاله و سنت فرستاده او (ص) رفتار کنم هیچ یک از درباریان تو و آنان که در سرای تو زندگانی می‌کنند، و هیچ یک از بندگان و خدمتگزاران و از خدم و حشم تو و ملوک اطراف، تحمل آن رفتار را ندارند. اگر راه عدل و دادگستری پیش گیرم و طریق انصاف و پرهیزگاری پیشه کنم، بتو می‌گویند این «علی بن طاوس علوی حسینی» ازین کارها چه منظور دارد جز این که به مردم هر عصر و زمان بفهماند که اگر خلافت در دست آنان بود بهمین روش عمل می‌کردند. این منظور و این عمل ردی است بر خلفائی که پیش از تو بوده‌اند و طعنی است بر آنان. وقتی این سخنان را در باره من بتو بگویند ناچار بیدرنگ به بهانه و عذری به کشتن من همت خواهی گماشت.

پس وقتی کار به هلاک من می‌انجامد ناچار باید بظاهر گناهی به من نسبت داده شود تا مرا بتوان کشت. پس اینک من در سرا پنجه تو قرار دارم و پیش از آنکه گناهی مرتکب شده باشم با من هر چه خواهی کن که تو سلطانی قادری. آنگاه به کوچ کردن آغاز کردم و خانه کن از بغداد منتقل شدم و به (حله) رفتم و خدای جل جلاله به رحمتی که از آغاز به من داشته است و به عنایتی که به پدران صالح من مبذول فرموده است و از روی جلالت او آن عنایات به تبار و فرزندان ایشان رسیده است مرا به سلامت نگاه داشت.

خداوند جل جلاله به رحمت عنایت خویش که پیوسته به گذشتگان صالح من و ذریه آنان عطا فرموده است مرا از این بلاها سلامت رهناید مباد و مباد کاری کنی که شیطان مرا پس از مرگم سرزنش کند و بگوید بر فرزندت که پاره جگر تست پیروز شدم و روز شمار، جامه پشیمانی بر تن و میان اهل سلامت و رستگاری شهره برسوایی، نزد ما آیی! پس با چه امید «محمد (ص)» جدت را دیدار خواهی کرد و پدرت علی (ع) را و پیشینیان اطهارت را ملاقات خواهی نمود؟

حال آنکه بر ضد آنان بپا خاسته‌ای و یادشان را زشت گردانیده‌ای و به جهت ننگ چند روزه زندگانی با آنان دشمنی کرده‌ای! و آیا پس از این وصیت که بتو کرده‌ام و این رساله که ترا نوشته‌ام با چه رو با من روبرو خواهی شد؟ بجای اینکه ترا به جلالت و بزرگواری فرا- خوانده بودم اما تو در مقابل آن به پستی گرائیدی چه پاسخی خواهی داشت؟ نه بخدا. این شیوه شریف الهی و مقدس را که امروز مهجور و تنها مانده است از دست مگذار و ملزم به آن باش و در مقابل ملازمت آن جان و اهل و مال و همه امکانات را سبکمایه گیر و در روزگار کساد این فضائل با آنها همنفس باش تا وقتی در آن جهان نزد ما آیی پادشاهی بزرگ از پادشهان دنیا و آخرت باشی ملک عظیم این جهانی و روز میعاد باشی و مولای تو و پیشینیان تو از پدران و نیاکانت که از ملوک نیکبخت جهان بوده‌اند از تو خرسند باشند.

بخش ۱۳۲: و ای فرزند ای محمد،- که آرزومندم خدای جل جلاله آنچه را که به آموختن آن نیازمندی، یعنی نکاتی را که مایه افزونی تعظیم و تکریم تو پیشگاه الهی را باشد به تو بیاموزد- بدان که داخل شدن در کارهای دولتی اگر چیزی بود که بر شرف دنیایی مسلمان می‌افزود همانا که با ورود اولیای دولت و قبول تقاضا و آرزوهای آنان کاخ شرف و حیثیت ترا بنا می‌کردم اما این کار خلاف چیزی است که پیشینیان تو بر آن بوده‌اند و مایه رسوایی و ننگ کسی است که داخل آن کارها شده است و کمبودی است که نمی‌توانم درجه حقارت آن را شرح دهم. وقتی کسانی را می‌بینم که با تو هم عقیده‌اند و دین پدران پاک تو دارند و چنین می‌پندارند که چون از کارگزاران دولتند و به ستمگاران یاری می‌کنند دارای شرف و مقامی‌الایند اما شایسته چنانست که تو دریایی که اینان مسکین رنجورند و دارای قلب بیمار، و نیازمند آند که به بیمارستانشان ببرند و گاهی با احسان درمانشان کنند و گاهی با خواری و توهین رنجوری را از آنان دور گردانند تا از مستی بخود آیند و بدرجه بدبختی خود پی ببرند. حق، یگانه راه روشن است که قرآن به آن راه می‌نماید و جدت محمد (ص) به آن دلالت می‌کند و کسی که از آن راه بیچد بسوی خشم خدای جل جلاله و سخط و خواری و دوزخ او و بسوی رسوایی بزرگ گام می‌نهد. من پسرانی را دیده‌ام که در عقیده باطل تعصب پدران می‌کشند و چندان در تعصب پیش رفته‌اند که در عبادت بتان پیروی آنان کنند. در کار تعصب جان فدا می‌سازند و در معرض خطر قرار می‌گیرند پس چرا فرزندان قومی که در دنیا و دین سعادت‌مندند تعصب نکشند و راه پدران پاک خود را نیمایند و بی‌سستی در آن گام نهند که اگر در این راه سراسر جهان را از دست بدهند در نظر عارفان چیزی بيمقدار را از کف داده‌اند. چه زشت است که یکی از فرزندان سید پیمبران در روز جزا پیدا شود و بیگانگان به جدش محمد (ص) نزدیکتر از او باشند و مردم مورد توجه حضرتش قرار گیرند اما از او روی برگرداند. خدمتگزاران او به سبب طاعت وی به مقام پادشاهی رسیده باشند و فرزندان او بسبب نافرمانی و تباهی مورد ریشخند شیطان شده باشند و منادی در میان آنان ندا در دهد که:

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ. (سوره صافات آیه ۱) عمل‌کنندگان چنین کنند.

بخش ۱۳۳: ای محمد ای فرزندم- که خداوند جل جلاله دین و دنیای ترا نگاه دارد و یقین و تولای ترا کامل گرداند- بدان که اگر من در سراسر زندگانی به بیماری دیوانگی یا به مرض پیسی و خوره دچار می‌شدم بر من از گرفتاری به منصبهای دولتی آسانتر بود که چهره اسلام از آن تیره گردد و چیزی از آنچه را که پیمبران و جدت محمد ص بنیان نهادند ویران کنم و مایه ننگ او گردم و چنان کنم که دشمنان دین او به سرزنش سخنان ناروا گویند و در این سوء شهرت با دشمنان یاری و همکاری کنم. زیرا در این حال دشمنان می‌گویند و می‌پندارند که اگر دین جد ما محمد (ص) این چگونگی‌ها را که متصدیان مقامات دولتی دارای آنند نداشت و مشتمل بر هول و هوسبازی و هوسناکی و تظاهر به ارتکاب کارهای حرام نبود فلانی که فرزند اوست و تظاهر به پایبندی به ناموس دین می‌کند با والیان و دولتیان وارد کار نمی‌شد و در راهی که مایه اهانت به مراسم جد او و نیاکان گذشته اوست با آنها همگامی نمی‌کرد و به اموری که خلاف شیوه دین او باشد شادمان نمی‌شد و این بدنهاده را به آن دین نسبت نمی‌داد- پس بنگر که هنگام سكرات مرگ مصیبت و ندامت من بر چگونه خواهد بود و در روز شمار در چه جایگاه قرار خواهم داشت و محاسبه من از چه قرار خواهد بود و نادانی و خواری من تا کجاست.

با کدام چشم و با چه رو جدت محمد (ص) و پیش‌گامان آزاده‌گی را بنگرم و با چه روی به آنان دیده افکنم؟ حالی که بزرگترین ننگ را برای آنان بوجود آورده باشم، و اگر در روز شمار بر من رحمت آورند و برای رهایی من از عذاب شفاعت کنند، آبروی شریف و مصون از هر خطای ایشان را مسئول کسانی قرار داده‌ام که در کار دولتی به آنان ستم کرده‌ام زیرا ناچارند از آن ستم‌دیدگان بخواهند که از من درگذرند پاداش جدت محمد (ص) در مقابل هدایت و نبوت و شفاعت و احسان او به ما این نیست که من که فرزند اویم با دور شدن و کنار گذاشتن قرآن مقدس او و زشت کردن یاد گرامی او از شان او بکاهم و به ویرانی بنیادی که او نهاده است آغاز کنم و مایه شرمندگی آن بزرگوار گردم.

ای محمد ای فرزند بیماری پیسی و خوره و دیوانگی در مقابل آن گرفتاریها بسی آسان و بسی زیباست زیرا در هر حال بمرگ می‌انجامد و این مسأله آسان است و باعث ثواب و عوضی است که روشنگر چشم و فرحبخش دل است و باعث همصحبتی با بزرگانی که در آخرت پادشاهان اقلیم سعادتند بزرگان دولت پایدار و سبب پوشیدن تشریف خلعت رضای جبار الجبار و فرحناکی و طیب دیدار با گذشتگان تو، که عترت طاهر رسول بزرگوار (ص) اند آن روز که اولین و آخرین فراهم می‌آیند.

وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (سوره مطففين آیه ۲۷) پس اینک پیشقدمان در این کار کوشا باشند.

بخش ۱۳۴: ای محمد ای فرزند که خدای جل جلاله متولی امور تو باد- احوال من باینجا کشید که از «مالک یوم النشور» ترک مخالطت با «اهل دار الغرور» را استخاره کنم خدای جل جلاله این امر را خیر من دانست که از «حله» با عیال به مشهد پدرت امیر مؤمنان علی (ع) انتقال یابم و من در اینجا بیشتر اوقات، در حدود سه سال از مردم گوشه می‌گرفتم و از جماعت جدایی می‌گزیدم و این جریان را در کتاب (الاصطفاء) به شرح باز گفته‌ام. در دین و دنیا از عنایات و امر الهی نصیب یافتم و هیچ کس از مقیمان آن مقام مکین را نمی‌شناسم که خدای جل جلاله او را به چنان عنایاتی مشرف فرموده باشد. سپس چنین مقرر فرمود که با خانواده به مشهد جدت «حسین (ع)» انتقال یابم. آن بزرگوار از جانب مادر بزرگ تو «ام کلثوم» دختر «زین العابدین (ع)»، نیای تست و آن محل جایی است که از شهرها و اجتماعات دورتر است. زیرا مشهد مولای ما «علی» ع به کوفه نزدیک است و کوفه جای رفت و آمد مردم است. این رساله را برای تو وقتی می‌نوشتیم که در جوار حرم «حسین (ع)» در سایه جلالت او از دل مشغولی مردمان بر کنار بودم چنان تنها که با هیچ کس از جهانیان سرو کاری نداشتیم. آنگاه به خاطرم گذشت که اگر سه سال در مجاورت این مکان به سر آوردم استخاره کنم که آیا به مجاورت مولانا «مهدی (ع)» و پدر و جدش «در سر من رای» صلوات الله علیهم اجمعین مشرف شوم یا نه. آنجا برای گوشه‌نشینی از همه جا بهتر است زیرا از شهرها و آشنایان ما دور است. گویی صومعه‌ای است در بیابان. و امید می‌ورزم که خدای جل جلاله مرا به آن امنیت دل مشرف فرماید و اگر چنین شود گمان دارم هیچ کس در مجاورت این سه مشهد نبوی بر من پیشی نگرفته و به شرف این فضیلت نرسیده باشد. اگر خدای جل جلاله با مهر و احسان خود برای من مقدر فرماید که با زن و فرزند به همه این مشاهد منتقل شوم، امیدوارم این امر وسیله‌ای شود که در جهان جاویدان نیز در جوار آن بزرگوار باشم و ما را مشمول کرم خود فرمایند و در شادیهای خود شرکت دهند. ان شاء الله تعالی

۹- اصل و ریشه تمام نیکی‌ها یاد خداوند و عدم غفلت از اوست

بخش ۱۳۵: و ای محمد ای فرزند که امیدوارم عنایات خدای جل جلاله که به پدران پاک و پیشینیان صالح تو داشت برای تو نیز محفوظ ماند و ترا نیز در همان راه درست و والای آنان راه نماید و با همه قدرت ترا نیز رونده راه آنان کند. اساس مطلبی که باید در نظر داشته باشی و از کف ندهی آنست که پیوسته متذکر باشی که در پیشگاه خدای جل جلاله قرار داری و او بر همه احوال تو آگاه است و هر چگونگی که بر تو رود از احسانی است که او بتو دارد و او از آغاز آفرینش تو از خاک و انتقال تو از پدران و مادران، چنان که شرح دادم در آنچه بر تو گذشته است با بهترین شیوه، و نثار عنایات خود، بهترین دوست تو بوده است. نیز به هنگامی که پای به هستی نهادی از سعادت‌ها که نصیب تو فرموده است ترا آگاه کردیم. نیز پیوسته با تو بوده است و تو پیوسته حتی پس از مرگ به مصاحبت جمیل او نیازمندی. اگر او از تو روی بگرداند یا تو از روی بگردانی کیست که پشتیبان تو شود و اگر خویشتن را و هر آنچه را که داری تباه کنی کیست که ترا حفظ کند. و اگر او را از دل بیرون کنی کیست که او را به جای پروردگار خود جل جلاله بنشانی؟ پس من از رحمت حق تعالی می‌خواهم که دل ترا از معرفت و هیبت و رحمت خود سرشار فرماید و عقل و اعضای ترا آنسان به خدمت و طاعت خود درآورد که وقتی نشستهای بیاد داشته باشی که در پیشگاه مقدس او نشستهای و هنگامی که ایستاده‌ای متذکر باشی که نیروی قدرت تو در راه رفتن ازوست و در راه رفتن چنان به ادب باشی و به ادب کوشی که در حضرت ملک الملوک که هیچ موجودی از و بی‌نیاز نیست باید آنسان بود.

بخش ۱۳۶: و آگاه باش که اعضای بدن تو سرمایه و بضاعتی است که خدای جل جلاله بتو عنایت فرموده و امانتهایی است که خداوند جل جلاله به دست تو سپرده است تا با آن برای خویشتن و آخرت خویش سوداگری کنی. پس اگر آن را در کاری به مصرف برسانی که برای آن آفریده نشده است و در طاعات و مراقبات بکار نبری، یا دمی در غفلت بسر آری، از این شیوه زیان به نصیب میبری و بار و بری که بهره تو می‌شود آنست که از سرور و مولای خود دور افتی و در آستان او فرومایه و سبک گردی از مردم نادان یا غافل باور مکن که می‌گویند کسی قدرت به این کار ندارد و گفته آنها را مگوی. آن گونه مردم بما نیز

سخنانی از این قبیل می‌گفتند اما به خدای جل جلاله سوگند که ما می‌دانیم که این گروه در این مطالب که گفتیم به غلط می‌روند و خطا می‌کنند و ما به حکم وجدان و خرد می‌دانیم که آن گونه مردم یا ملوک و بزرگان این سرای ناپایدار و با دوستان و رفیقان، بلکه با غلامان و همسایگان و با کسانی که از آنان امید نفع و احسان یا جلوگیری از خطر دارند. هر یک را بقدر مقام در نشست و برخاست و در مشهودات ادب نگاه می‌دارند. پس چگونه روا باشد که با وجود علمی که خدای جل جلاله بما دارد و یا وجود قدرت او بر ما و احسان او با ما، ادبی که در محضر مقدس او بجای می‌آوریم کمتر از آن باشد که در باره مردمی که از اعراض آنان باکی نداریم بجای می‌آوریم؟

بخش ۱۳۷: و ای فرزند اگر به سفری نیازمند شدی بدان که خدای جل جلاله در سفر حافظ تست و حافظ همه موهبت‌هایی که بتو انعام کرده است. او در همه نعمتها که به تو عنایت فرموده است و در سفر از آن دور می‌شوی در وطن جانشین تو می‌گردد. پس، از روی هوای نفس و آز سفر مکن که اگر چنین کنی با خدای جل جلاله جنگیده باشی و جلالت الهی او را سبک گرفته باشی و زمان سفر خود را در چیزی ضایع ساخته باشی که در سرای جاویدان ترا از آن سودی نباشد. بلکه باید قصد تو از مسافرت آن باشد که از خدای جل جلاله به سوی او روی کنی، چه، هر کجا که باشی در آستان اوایی و باید که همه کارهای سفر و حضر خود را به او بسپاری و روی باو داشته باشی. اگر چنین کنی سفر تو خدمت به او و برای اوست و سفر به سوی اوست و در حمایت و حفظ و کفایت اخلاص به او و تقرب باو می‌باشی و هر چه در چنین سفری روی دهد به زبان حال جبران آن بر عهده او جل جلاله است که به حکم خرد هر کس که به سوی سلطانی عادل برای کارهای او سفر کند در زیر سایه او باشد و در آن سفر دستاویز وی رشته پیوند اوست و فضل سلطان وثیقه سفر او، چه، جبران زیانهای این سفر بر عهده آن سلطان است که به مقتضای عدل خود رفتار می‌کند. اگر نفس تو از چنین سفری باز ایستد و پیروی اهل غفلت کند و اوقات ضایع گذارد پس، از خدای جل جلاله یاری طلب تا به تو نیروی توفیق عطا فرماید و آنچه در کتاب (فتح الابواب) در باب استخاره گفته‌ام بکار بند که اگر چنان کنی مسافرت تو طبق فرمان خدای جل جلاله و تعظیم قدر او خواهد بود. و از دست پشیمانی می‌رهی. وقتی انسان به مجرد طبع بهیمی و بنا به شهوات خود مسافرت کند با چارپائی که بر آن سوار است در حرکات و سکنات یکسانست.

بخش ۱۳۸: و ای فرزند، اکنون که بخشی از نشست و برخاست و شیوه زندگانی را که خداوند جل جلاله بر خاطر الهام فرمود برای تو گفتیم چه بهتر که کارهایی را نیز که پیش از خفتن باید انجام دهی و خدای جل جلاله آن را مانند خواب ارباب معرفت و اهل مراقبت دل قرار داده است و آن را در کتاب «المهمات و التتمات» به تفصیل برای تو شرح داده‌ام یادآوری کنم. پس، بر بستر خواب که در پیشگاه خدایی که مالک هستی، و زندگی و عاقبت و نشست و برخاست تست به ادب بنشین و آنچه را که پیش از خواب در بیخبری از خدای جل جلاله یا در سهل انگاری از طاعت و خدمت او گذرانده‌ای به خاطر آور و از کارهایی که باید از آنها توبه کرده باشی و نکرده‌ای بیدرنگ توبه کن زیرا وقتی بخواب رفتی بمنزله اسیری هستی که هیچ قدرت ندارد که بخویشتن از کم و بیش سودی رساند یا زبانی از خود بگرداند، چه، در آن هنگام امکان آن نداری که از بلایی خود را حفظ کنی، در آن هنگام روان خود و هر نعمت مستمری که خدای جل جلاله به تو عنایت فرموده است ترک می‌کنی و قدرت دفاع از آنها را نداری، پس مانند بنده‌ای حقیر و فقیر با مولای جلیل و صاحب مقام بلند خود، با مولای خود صلح کن و در استان او خاشع باش و جان خود را و هر چه را که خدای تعالی بتو موهبت فرموده است تسلیم او کن و همه را نزد او بامانت بسپار تا از آسیب تباهی در امان باشد.

بخش ۱۳۹: و بدان که به تحقیق، تو و هر چه داری ازوست و حق او در حفظ ملک خود بیش از حق تست اما ترا به این شرف سرافراز فرموده است که آن اهلیت داشته باشی که خود را و هر چه داری نزد او به امانت بسپاری و او را وکیل و جانشین خود گردانی و بدین گونه ترا به مقامی جلیل رسانده است چنان که به جدّ و سرور تو فرستاده خود (ص) فرمود: **فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا** (سور، مزمل آیه ۹) پس او را وکیل گیر.

ای محمد ای فرزند، بنگر که چگونه در خواب از طاعت و خدمت او باز می‌مانی اما او جل جلاله به زبان حال در خدمت تست و به دست مرحمت ترا و هستی و زندگی ترا و عاقبت ترا حفظ می‌فرماید. و هر چه را از قبیل عیال و اموال و امنیت و استراحت که به آن نیازمندی نیز در حفظ خود نگاه می‌دارد همچنین نیاز ترا در تابستان به هوای لطیف و در زمستان به جای گرم بر می‌آورد و غذا را به اعضای بدنت می‌رساند و گوش و چشم و همه اعضای ترا حفظ می‌کند و پس از بیدار شدن همه آنچه را که می‌خواهی آماده می‌فرماید و هر چیز سودمند تو که وقتی به خواب می‌روی از کار فرو می‌ماند و هر خوان گسترده‌ای که در هم فرو می‌پیچد و از کف می‌رود وقتی بیدار شدی بتو باز می‌گرداند. اگر کسی یکی ازین کارها را با تو می‌کرد آیا حق او را پاس نمی‌داشتی و به بهترین شیوه به عظمت احسان او اعتراف نمی‌کردی؟ پس باید با خدای جل جلاله با انصاف بیشتر رفتار کنیم.

۱۰ - معنای زهد و ایثار و یاد آوری نگرش معصومین (ع) به دنیا

بخش ۱۴۰: و اگر من از خود برای تو و برادرانت چیزی از سیم و زر بر جای نگذاشتم دل آزرده مباش، که این سیره جدت «محمد (ص)» و مولایت «علی (ع)» بوده است و چنین یافتیم که نمی‌خواستند از خود برای وارثان زر و سیم بر جای نهند بلکه آنان را چیزی از کشتزار و ملک ارث نهند که برای زندگانی ساده آنان کافی باشد. جدت «محمد (ص)» به «اسعد بن معاذ» که نزدش گرمی بود فرمود اگر کاری کنی که فرزندت پس از تو بی‌نیاز باشد بهتر است تا ناچار شود دست نیاز به سوی مردم دراز کند. من نیز پیروی آنان کردم. و در کتاب «من یحضره الفقیه» که مورد اطمینان است دیدم که از قول «زراره» از حضرت «صادق (ع)» نقل کرده است که فرمود: برای شخص پس از زندگانی چیزی آزارنده‌تر از مال بیصدا نیست. می‌گوید گفتم پس چه باید کرد؟ فرمود: «مال را در کار بستان و خانه باید صرف کرد». ای فرزند بدان که به خدای عز و جل سوگند که من این املاک مختصر را باین نیت خریداری کردم که من و این املاک و بهای آن همه ملک خدای جل جلاله محسوب می‌شویم و مقتضای عقل و نقل هم چنین است که بنده در قبال مولای خود صاحب چیزی نیست و هر چه مولای او به او واگذار کرده باشد ملک مجازی است و مالک حقیقی اوست که آن املاک را آفریده و باو عطا کرده است. من دانستم که اگر ملکی با این نیت خریداری کنم، هر کس چیزی از آن را خرج و انفاق کند یا از آن مصرف نماید در دیوان معامله او جل جلاله کاری به حساب می‌آید که در زمان حیات و ممات من مورد رضای اوست و نزد خدای جل جلاله برای روز مبادا و هنگام نیاز ذخیره من است.

بخش ۱۴۱: و ای فرزند، ای محمد که آرزومندم خدای تعالی بر آنچه نیازمندی آگاهت فرماید و توجّهت را به آستان خود بیفزاید- بدان که من عده‌ای را دیده‌ام که چنین می‌پنداشتند که جدت «محمد (ص)» و پدرت «علی (ع)» تهیدست بوده‌اند و دستشان از مال دنیا خالی بوده است. علت این عقیده آنست که شنیده‌اند آن بزرگواران غذای خود را به گرسنگان ایثار می‌کردند و خود گرسنه بسر می‌بردند و با نهایت زهد و پرهیزگاری می‌زیستند این مردم چنین می‌پندارند که زهد و پاک زیستن فقط با فقر و تنگدستی صورت می‌بندد نه با تمکن و ثروت. اما این پندار غلط و ناشی از بیخبری است. پیمبران (ع) توانگرترین شخص بوده‌اند زیرا هر چه از خدا می‌خواستند به آنان عطا می‌فرمود. پس، از همه توانگران زمان خود توانگرتر بوده‌اند و لطف الهی نیز به سبب وجود آنان بر سر دیگران سایه می‌افکند. و پیمبران (ع) هر مال که در دست می‌داشتند به محتاجان می‌دادند و آنان را بر خود مقدّم می‌داشتند و به آنچه خدای تعالی نصیب آنان می‌فرمود به آن شاکر و شکیبا بودند و زبان از طلب بر بسته. از جمله عطاهای جدت «محمد (ص)» «فدک» و «عوالی» است که بمادرت فاطمه صلوات الله علیها بخشید و چنان که (شیخ عبد الله بن حماد انصاری) روایت کرده است عوائد (فدک) سالانه بیست و چهار هزار دینار بوده است و دیگران آن را هفتاد هزار دینار گفته‌اند اما در عین حال آن بزرگوار و شوهر بزرگوارش و پدر والامقامش در بخشندگی ماندنی نداشته‌اند و در زهد و تقوی نظیری، و اندکی از آن عواید برای گذران ایشان با کمال گشاده دستی بس بود. اما ارباب معرفت با خدای تعالی در کم و بیش گفتگویی ندارند. پس تصرف آنان در مال دنیا که عطایای الهی است مانند تصرف خدای تعالی است نسبت به خود آنان پس در مقابل اراده و مشیت الهی تسلیم محضند در حقیقت در دنیا با پرهیزگاری زیست می‌کنند و از دنیا خارجند. من در تاریخی که به سال دویست و سی و هفت نوشته شده است آن را در آغاز کتابی که هم اینک نزد من موجود است و شرح حالی ارزشمند در احوال «آل ابو طالب» می‌باشد و نخستین کس از رجال روایت آن (عبید الله بن محمد ابی

محمد» است که از پدرت علی امیر مؤمنان (ع) روایت کرده است که فرمود: من با فاطمه علیها- السلام ازدواج کردم حالی که جز بستری نداشتم اما امروز اموالی دارم که اگر بر همه بنی هاشم پخش کنم همه را بس خواهد بود.

نیز در آن کتاب دیدم که نوشته است آن بزرگوار اموال خود همه را که درآمد آن چهل هزار دینار بود وقف کرد با این حال شمشیر خود را فروخت و هنگام فروش می‌فرمود: «کیست که شمشیر مرا خریداری کند. اگر به شام شب نیازم نبود آن را نمی‌فروختم».

نیز از آن کتاب است که: روزی علی امیر مؤمنان فرمود چه کسی فلان شمشیر را خریداری می‌کند؟ اگر بهای ازاری داشتم آن را نمی‌فروختم. و آن کتاب نقل می‌کند که در آن حال منافع املاک او که آن را به صدقه می‌داد مبلغ چهل هزار دینار بود. و ای فرزند ای محمد، بخدایی که اینک که این کتاب را می‌نویسم حاضر است و فرشتگان او گواهند، آن املاک و املاک دیگر در تصرف پدرت «علی بن موسی» بود با این همه در بیشتر اوقات حتی یک درهم نداشت زیرا منافع املاک او و دیگر منافع را به مصرف عیالات خود می‌رسانید سپس به مصرف صدقات و ایثار می‌رساند و صرف صله می‌کرد و به هدیه می‌بخشید بعضی بر آن بودند که او علیه السلام از زرهای ذخیره انفاق می‌کند. اما هیهات و هیهات که در باره پدرت بخطا می‌اندیشیده‌اند و گمراه بودند و می‌بینم بسیاری از مردم حتی راجع به آنکه دارای عظیم‌ترین مقام و والاترین کمال و کاملترین جلال است گمراه شده‌اند. یعنی نسبت خدای تعالی پروردگار جهانها و پیمبران. تا آنجا که خدای جل جلاله راجع به گروهی که از خدمت جدّ «محمد (ص)» حضور داشتند و آن بزرگوار را می‌دیدند می‌فرماید:

و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ (سوره انعام، آیه ۱۹۷) و می‌بینی که به سوی تو نظر می‌افکنند اما ترا نمی‌بینند.

اگر همه جهان یکباره در تملک پدرت در می‌آمد در کمترین زمان از دست می‌داد اما چنان که مشیت الهی بود به تدریج به دست ما آمد. پس ای فرزند ای محمد، تو و برادرانت و اولاد و ذریهات از پدران خود پیروی کنید که راه حق و راستی پیمودند. خداوند در باره روزی موجودات در کلام مجید خود می‌فرماید: قَوْ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ (و الذاریات آیه ۲۳) به پروردگار آسمان و زمین سوگند که این سخن حق است.

و در کتاب «ابراهیم بن محمد اشعری که قابل اعتماد و استناد است دیده‌ام که از حضرت (ابو جعفر حضرت باقر ع) روایت کرده است که «علی (ع)» وقتی رحلت کرد هشتصد هزار درهم قرض داشت. حضرت امام حسن ملکی از اموال آن بزرگوار را به پانصد هزار درهم و زمینی ازو را به سیصد هزار درهم فروخت و دین او (ع) را ادا کرد علت این دین آن بود که آن بزرگوار چیزی از خمس را برای خود نگاه نمی‌داشت با همه گرفتاری شخصی و مصارف بسیار خود، همه را به مستحقان پخش می‌فرمود. و در کتاب «عبد اله بکیر» دیدم که «ابو جعفر (ع)» روایت کرده است که حضرت «امام حسین (ع)» وقتی به شهادت رسید مقروض بود و «علی به حسین زین العابدین» یکی از املاک پدر را فروخت سیصد هزار درهم و دین او را و وعده‌هایی را که داده بود ادا کرد. من در آغاز بخش ششم در کتاب «ربیع الالباب» قسمتی از دارایی و بخشش‌های ایشان صلوات الله علیهم را آورده‌ام آن را مطالعه کن و بنگر، اخباری که در آنجا آورده‌ام به حق و واقعیت دلالت دارد. امیر مؤمنان (ع) جدّت برای فرزندانی که از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داشت اموالی وقف کرد و تولیت آن را بر عهده فرزندان خود گذاشت. پس چگونه می‌پندارند آن حضرت تنگدست و تهیدست بوده است و خدای تعالی برای خالصان خود مالی مقدر نمی‌فرماید؟

آیا خدای جل جلاله این جهان و آن جهان را برای کسانی آفریده است که به آنها نظر عنایت ندارد؟

۱۱ - عبادات پنجگانه

بخش ۱۴۴ نماز: برای تو در باره عبادات پنجگانه سخنانی می‌گویم که نیکبختان را بکار آید تا این کتاب از اشاره به آن خالی نبوده باشد. در کتاب (المهمات و التتمات) راز این عبادات را بیان کرده‌ام. (نخستین عبادت: نماز) نماز ترا به این می‌خواند تا در پیشگاه مالک زندگان و مرده‌گان حضور یابی پس با دلی آکنده از رغبت، و ضمیری مالا مال از شرف، به نماز برخیز و هر کاری را که خدای تعالی ترا به اشتغال به آن معذور نمی‌دارد ترک کن. چه، اشتغال به چنان اموری مخالفت با مولا و سبک شمردن فرمان او جل جلاله باشد و خطری است سهمگین که از کیفر آن ایمن نمی‌توان بود و مشنو که گویند به تأخیر انداختن وقت نماز دشوار نیست. گوینده چنین سخنی را به این سخن میازمای که اگر از کسی حاجتی بطلبد و رفع نیازش به تأخیر افتد آیا

او را سرزنش نمی‌کند و در دل از او نمی‌رنجد؟ و نمی‌گوید که آن شخص حق دوستی را نپاییده است؟ پس بدان که این گونه مردم حق را نمی‌شناسند و عظمت و نعمت الهی را پاس نمی‌دارند و در حقیقت از تو چشم آن دارند که آنان را بیش از خدای تعالی تجلیل کنی و مهر تو بر آنان افزون بر مهر تو به استان الهی باشد. پس مبادا که در اهانت به مولای خود از آنان پیروی کنی. چه مایه بیش‌رمی است که کسی بنده ذلیل را با مولای جلیل که او را می‌بیند و بر همه کارش آگاه هست برابر داند. در حقیقت چنین کسی هلاک جاوید را به چیزی نمی‌شمرد. پس بنماز برخیز. با کمال اشتیاق با رغبتی از سر عشق، و با عشقی به کمال در نماز به خدای حیّ هستی بخش، روی سخن داشته باش و مقام خود را که بنده‌ای بس فروتن و ناچیزی از یاد مبر و از ستایش ذات پاکش کوتاهی مکن. بسی بیش از ستایش کردن شاهی مقتدر و حاجتبخش که در حضورش باشی و به ستایشش پردازی در حال رکوع و سجود بیاد داشته باش که در پیشگاه مقدّس او جل جلاله قرار داری و این خاکساری و خضوع و خشوع که می‌کنی خدمت و طاعت به آن ذات اقدس است و موجب نزدیکی به استان او جل جلاله؛ و بیاد داشته باش که بر تو منت دارد که ترا توفیق طاعت و خدمت عطا فرموده است، پس، از حضرت او برای حال و آینده مزد و پاداش مخواه بلکه قصد تو در این زمین بوسی و ستایش این باشد که او جل جلاله شایسته عبادت و طاعت است و پس از فراغت از نماز نگران آن باش که مباد بعثت کوتاهی تو در آن، عبادت نماز تو مقبول نیفتاده باشد و تو خود می‌دانی که برای بر آوردن نیاز خود با کسی که سوداگری می‌کنی در رابطه با او نشاط و رغبت تمام داری اما با مالک دنیا و آخرت و احسان‌کننده حقیقی چنان نیستی.

بخش ۱۴۵ از کافه: و ای محمد ای فرزند که امیدوارم خدای جل جلاله ترا از گناه و عیب پاکیزه فرماید و توفیق جمیل ادای واجبات و مستحبات عنایت نماید. می‌دانی که تو و هر کس که در این جهان پای می‌نهد تهیدست می‌باشید و به مقتضای ماهیت، حکم فقر ذاتی در باره شما جاری است. همه مسکین و تهیدستند و فقراء الی الله. هیچ یک نه در آفرینش زمین با حضرت حق تعالی شرکت و همکاری داشته‌اید نه در آفرینش کائنات و اموال نه در تدبیر اداره آنها.

ذات اقدس او جل جلاله جدّت «محمّد (ص)» را مبعوث فرمود و کتابی را که به دست قدرت خود نگاشته است به وسیله او به تو فرستاد و در آن یاد فرمود که باید بعضی از اموالی را که به تو عنایت فرموده است به او بسپاری تا برای تو ذخیره کند و در این جهان نگهبان باقی اموال تو باشد و از تو بلا بگرداند و در مقابل مزد سود فراوان نصیب کند پس آیا خرد می‌پسندد که در تقدیم اندکی از مال خود در مقابل این همه برتری و سود درنگ کنی و به سهل انگاری بگذرانی؟ یا چیزی را می‌خواهد برای تو نگاه دارد تقدیم او نکنی یا چنین پنداری که دست قدرت او که از آغاز زندگی بتو این همه لطف و عنایت روا داشته است از مال ناچیز تو خالی است. یا از واپس گرفتن آن از تو ناتوانست؟ نه به خدا ای فرزند، چنین نیست. پس مرا و خود را در پیشگاه خدای جل جلاله رسوا مکن و نزد او جلّ جلاله و گذشتگان پاک‌مان شرم‌نده مساز. و سرافراز باش و بدان که پروردگار جهانها بتو منت دارد که مال خود را در دست تو به امانت گذاشته است و پیمبر خود را برای رهنمایی به سوی تو فرستاده است.

اگر مولای من که همه امور معیشت و زندگی مرا بر عهده دارد امانتی به من بسپارد سپس آن را از من بطلبد به حکم عقل باید آن را بی‌منت و بی‌طلب مزد، به او بازگردانم. چه، زمانی دراز زحمت حفظ آن را از عهده من بر می‌دارد و با ادای آن امانت با یاد نیکو سرافرازم می‌فرماید. بر تو باد که سخن مرا بیپای و هرگز در مقابل این ادای امانت مزدی نخواهی.

آیا خرد می‌پذیرد از کسی که پیش از شناخت او و انجام طاعت و خدمت، او بتو احسان کرده و دریافت این موهبت را به تو ارزانی فرموده است در مقابل باز پس دادن امانت ترا پاداشی ندهد؟

نه، هرگز چنین نیست، بلکه در باره کسانی که بوظیفه خود اقدام می‌کنند پاداش هنگفت ادا می‌فرماید چندان که گیرنده پاداش، خود اعتراف می‌کند که کار او بسی کمتر از احسانی است که در باره او شده است. بخدا سوگند ای فرزند که پدر «علی بن موسی بن جعفر» در بیشتر اوقات نه دهم مالی را که به دستش رسیده و زکات به آن تعلق گرفته بود انفاق می‌فرمود و یک دهم آن را برای مصرف خود و خانواده نگاه می‌داشت. آری مملوکی که می‌داند درین جهان دیر نمی‌پاید و مولای او آنچه را به او انفاق کرده است پس می‌ستاند و بدیگری می‌سپارد و دو فرشته مقربّ، اعمال او را می‌نویسند باید که چنین کند آری سزاوار همین است. اما اگر نفس تو سرکشی کند و از ایثار و انفاق در مقام اخلاص خودداری ورزد به زبان حال سیم و زر گوش فرادار تا به تو شرح دهند و بگویند چگونه بخیلان را که دل از درهم و دینار نمی‌کند به گورستان روانه می‌کنند. گروهی از آنان را

آواره می‌گردانند، و گروهی را زندانی می‌کنند و خردشان را می‌ربایند و اینک در این زمره تیره بختان نوبت تست. پس هشدار که در دست او گرفتار نشوی و به هلاکت نرسی و در جمع هلاکت‌شدگان و پشیمانان در نیایی.

بخش ۱۴۶ [روزه]: هنگامی که روزه‌داری، شب در خوابی و در حال روزه، اما خدای تعالی تدبیر احوال ترا در دست دارد در دل تو شوق می‌افکند و ذکر جمیل در کردار فراهم می‌آورد.

روزه داشتن کار آزادگان و نیکوکاران است که به سبب آن و سایر کارها که باری تعالی بآنان آموخته است دلهاشان روشن است و از رازهای خدایی تا آنجا که مقرر است آگاه. پس ای فرزند نخست به روزه عقل و قلب آغاز کن و از هر چه ترا از یاد پروردگار باز دارد بپرهیز و از ارتکاب گناه و افطار کردن به آن خود را بپای و بیندیش که اگر بخواهی پادشاهی تقرب یابی و او از تو بخواهد که روزه بگیری و در خدمت او مراقب خدمت و طاعت باشی بر آن خواهی بود که از نافرمانی او و آنچه ترا از دور می‌کند پرهیز کنی پس آیا در چنان حال خرسند نبودی که آن پادشاه چنین تکلیفی به تو کرده است؟ و آیا آن تکلیف را مایه سرافرازی خود نمی‌دانستی؟

پس پروردگار جهانها را در ضمیر و خرد خود از بنده‌ای ناتوان کمتر مینگار که بنده در اثر چنین سهل انگاری و سستی در طاعت و خدمت بی‌آبروی و رسوا گردد و گرفتار وادی هلاک شود.

وقتی ترا خرد و دل روزه داشت همه اعضای خود را برانگیز تا از آنچه ترا از مولای تو باز می‌دارد امساک کنند و روزه بدارند چنان روزه‌ای دار که در خور ارزش تو باشد و ان شاء الله بزودی تفصیل این رازها را در کتابی که آن را (مضمار) نامیده‌ام بشرح باز خواهم گفت.

باری باید کار تو بمنظور تقرب به آستان پروردگار جل جلاله باشد و با انواری که کرامت حضرت بیچون بتو عنایت فرموده است هماهنگی یابد.

بخش ۱۴۷ [حج]: حج الی الله جل جلاله بقصد زیارت خانه خدا (بیت الله الحرام) است ای فرزند بدان که هر کس قصد حج نه برای خدا کند حج او باطل است. هر عبادت باید بسوی خدا و برای خدا باشد.

ای فرزند در سفری که زیارت کربلا می‌رفتم چنین روی داد که بی‌آب ماندیم و ناچار باید تیمم می‌کردیم و فرائض نوافل را چنان که خداوند تعالی تکلیف فرموده است بجای می‌آوردیم.

همراهان در رفتن شتابزده بودند به آنان گفتم آیا قصد زیارت برای خداست یا خدای را برای «حسین» ع می‌پرستیم؟ گفتند برای خدای متعالی است گفتم: اگر چنین است پس وقتی طاعات الهی را که بقصد او زیارت حسین (ع) می‌رویم ضایع سازیم آیا حال ما در آستان الهی چگونه خواهد بود؟ و چگونه بی‌شرمندگی او را- جل جلاله- دیدار کنیم؟ و او جل جلاله چگونه ما را دیدار خواهد کرد؟

و چگونه خدای تعالی را نزد حسین (ع) ملاقات کنیم حالی که طالب فضل و احسان اویم؟ پس دانستند که بخطا می‌روند آری هر کس بمنظور پاداش حال یا آینده و با دلی غافل یا متغافل حج گذارد حج او باطل است یا دست کم کامل نیست. من بنوشتن کتابی موسوم به «مسالك المحتاج الی مناسک الحاج» آغاز کرده‌ام و ان شاء الله در آن کتاب برای خدا و از سوی خدا و بسوی خدا هر چه شایسته گفتن باشد خواهم گفت.

حج باید بدان گونه باشد که حج گذار خود را تنها احساس کند و چنین داند که جز خدای تعالی هیچ کس بحال او آگاه نیست. اگر چنین باشی خدای تعالی ترا در چشم مردم نیز گرامی خواهد داشت.

پس اگر نفس سرکش ترا بکسی جز بمولای تو مشغول سازد تو نیز در این کار پر خطر پیرو او باشی بدان که حج تو فاسد است یا ناقص و از درگاه الهی مسألت کن که نیرویی بتو عنایت فرماید که به جلال و اقبال حضرتش مشغول گردی و از هر چه جز او روی بگردانی تا با خاکساری تمام از او و به او و برای او روی داشته باشی و بر بساط عزتش راه یابی و در برابر عظمت و هیبت او جل جلاله خاضع و خاشع باشی. اگر چنین باشد آنگاه حج بجای آورده و بسوی او سفر کرده باشی و نیکبخت گردی.

ای فرزند مرا در پیشگاه حضرتش یاد کن که بخدا سوگند در آستانش ترا بسی یاد کرده‌ام. ترا باو جل جلاله سپرده‌ام. من پدری را نمی‌شناسم که در درگاه الهی برای فرزند چون من زاری کرده باشد.

خواه پیش از آنکه متولد گردی و ترا ازو می‌خواستم خواه پس از آن که به تضرع و زاری از درگاهش تقاضا کرده‌ام که مهمات دنیا و آخرت ترا بر آورد و آنچه بآن نیازمندی بتو عطا فرماید و چنان کند که جز باو روی نکنی و او بتو توجه فرماید.

بخش ۱۴۸ [جهاد]: ای فرزند که امیدوارم خدای جل جلاله ترا بشرف جهاد با نفس و با هر کس که ترا از حضرتش جل جلاله باز دارد سرافراز فرماید بلکه بتو نیروئی عنایت فرماید که جهاد بر تو آسان گردد و از آنچه برای قرب بحضرتش انجام دهی لذت ببری. بدان که اگر جهاد با حضور آن کس که طاعتش بر تو واجب است واجب گردد (او) صلوات الله علیه خود کفایت تو کند و وظائف جهاد را بتو بیاموزد مرا نیز.

اما اگر در حضور کسی که طاعت او واجب نیست گرفتار جهاد گردی. ممکن است در آن حال جهاد بر همه مسلمانان واجب شده باشد و آن وقتی است که اساس اسلام در معرض خطر باشد. در حالی چنین سرو جان و هر چه را عزیز می‌داری که همه از آن خدای جل جلاله است که از روی لطف و کرم بتو عنایت فرموده است، باید فدا کرد.

پس شایسته است که هر عزیزی در این راه دست از عزت بکشد. بدان که همه هستی از آن کسی است که آن را آفریده است و بخشیده است و در راه آفریننده نیکوترین تقدیمی ذخائر خردهاست و کیست که به تقدیم کالبد و روان و خرد به آستانش از پروردگار هستی بخش شایسته‌تر باشد که تو آنچه داری همه رشحه‌ای از دریای

بیکران کرم و لطف اوست پس هر گاه ترا بسوی خود بخواند زنه‌ار که از بذل جان و مال دریغ نکنی که اگر چنین کنی فرشته جان‌ستان یا جز او آن را از تو باز خواهد ستاند.

و اگر در تسلیم آن به آستان مقدسش بخل‌ورزی، شرف خدمت و طاعت و بذل جان و مال در راه گرامی داشت دین او که نزد او عزیز است از دست تو بدر خواهد رفت و تباه خواهد شد.

بخش ۱۴۹ [تقاضای سید بن طاوس از خلیفه برای گفتگو با تاتار]: و ای فرزند- که خداوند ترا در راه اصلاح ثابت قدم دارد و نامت را در جریده خاصان خود ثبت فرماید- بدان که چون سپاه تاتار و ترکان بر شهرهای خراسان پیروز شدند و در آن شهرها طمع کردند و در زمان (مستنصر) خلیفه عباسی- که خداوند پاداشی باو عطا فرماید که شایسته آنست- تا نزدیکی بغداد رسیدند. فرمانده سپاه خلیفه امیر «قشمر» بود و با قوای خود در بیرون بغداد مستقر شده بود و هر دم بیم هجوم لشکر ترکان را داشتند و در شهر بغداد اعلان جهاد داده بودند. من به امیر (قشمر) نوشتم که نامه مرا به خلیفه عرضه کن و ازو رخصت خواه که برای حال این مهم اجازت دهد بشرط آنکه هر چه من می‌گویم همان بگویند و هر جا خاموشی گزینم همچنان خاموشی گزینند تا کار را با گفتگو و تدبیر اصلاح کنم. چه کیان اسلام در خطر است و اگر کسی برای اصلاح کار مردمان اقدام نکند از سوی خدای جل جلاله معذور نباشد. در نامه خود نوشته بودم که من با زره و سلاح و سپاه بدیدار تاتار نخواهم رفت بلکه با همین جامه و بشیوه معمول و عادی خود خواهم رفت و می‌خواهم برای خدا با آنان از در صلح در آیم و چنین شرط کنم که آنچه در دست شماست در دست شما باقی ماند و باری هر چه در توان دارم بکار برم تا صلح برقرار شود که این کار موجب رضای اله و تقرب به آستان او جل جلاله می‌باشد اما آنان بهانه آوردند و جز آنکه من خواستم می‌خواستند. سپس نزد دوستی رفتم که مقام وزارت دربار داشت و به او گفتم از خلیفه اجازت خواه که من و رضا برادرم و فرزندان محمد بن محمد بن محمد اعجمی نزد تاتار رویم و ترجمانی با خود همراه کنیم و با الهام الهی با آنان گفتگو کنیم امید است که خدای تعالی با قول یا فعلی یا چاره‌جویی و تدبیری این بلا را از سر ما رفع فرماید. به پاسخ گفت می‌ترسم در این دیدار مراتب شئون دولت را رعایت نکنید و چنین پندارند که سفیر مایید گفتم کسی را با ما بفرستید که مورد اطمینان شما باشد تا اگر نزد تاتار اظهار کنیم، فرستاده شما مییم سر ما را برای شما بیاورد. در این صورت شما نزد آنان معذور خواهید بود.

منظور من از این ملاقات آنست که بآنها بگویم ما فرزندان صاحب دعوت نبوی هستیم و از کشور محمدی آمده‌ایم و آمده‌ایم تا در باره دین و کشور خود با شما گفتگو کنیم که اگر سخن ما را نپذیرفتند نزد خدا و رسول او مسئول نباشیم آنگاه که چنین گفتم آن دوست گفت باش تا من باز گردم گویی می‌خواست مطلب را باطلاع (مستنصر) خلیفه جزاه الله عنی ما هو اهل به برساند. پس از دیری مرا طلبید و گفت اکنون مقتضی نیست که چنین کنیم. هنگام ضرورت اجازه خواهیم داد اینک گروهی که بکشور ما حمله آورده‌اند لشکری متفرق و دسته‌های غیر متشکل هستند رئیس معینی که گوش فرمان او باشند ندارند تا

شما با او گفتگو کنید. گفتم اکنون ما با نیت خالص آمده‌ایم تا این کار را بپایان برسانیم من بیم آن دارم که وقتی رخصت این کار را به ما بدهید که این همت و خلوص نیت در ما نباشد. با این همه بما رخصت دیدار ندادند و شد آنچه شد. باز چنین روی داد که وقتی عازم خراسان بودم از خلیفه اجازت آن خواستم که زیارت مولانا علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء مشرف شوم. پس از اجازه او به آماده کردن وسائل حرکت پرداختم. هنگام حرکت کسی که واسطه گرفتن اذن بود نزد من آمد و گفت خلیفه دستور داده است که برسالت نزد بعضی از پادشاهان بروی. عذر آوردم و گفتم اگر درین رسالت موفق گردم دست از من نخواهید کشید و پیوسته مرا برسالت و سفارت خواهید فرستاد و اگر پیروز نشوم در چشم شما کوچک و بیمقدار خواهم شد زیرا چنین خواهید پنداشت که من شایستگی چنین کاری ندارم افزون بر این اگر بپذیرم و بسوی مقصود روانه شوم حسودان در کمین باشند و از من سعایت کنند و بسا که گویند من با پادشاه ترکان بیعت کرده‌ام که او را باین دیار رهنمونی کنم. شما نیز قول آنان را بپذیرید و بکشتن من همت گمارید. گفت: پس چه باید کرد و پاسخ خلیفه چیست؟ گفتم استخاره می‌کنم اگر (لا تفعل) آمد خلیفه خود داند که من هرگز خلاف استخاره نکنم. پس استخاره کردم و از رفتن عذر خواستم. پاره‌ای از این سخنان را در پیش گفته‌ام.

۱۲ - توصیه سید بن طاووس در باره امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به فرزندش

بخش ۱۵۰: ای فرزند ای محمد ترا و برادرت را و هر کس را که این کتاب را بخواند به آشتی و درستی در معامله با خدای عز و جل و رسول او (ص) و حفظ و رعایت فرمان خدا و رسول که در باره ظهور مولای ما مهدی (ع) بیان فرموده‌اند و بشارت داده‌اند سفارش می‌کنم. چه، قول و عمل بسیاری از مردم از نظرهای فراوان با عقیده آنان مخالف است. مثلاً بارها دیده‌ام که اگر بنده‌ای یا اسبی یا درهم و دیناری از آنان گم شود سرا پا متوجه آن می‌شوند و برای یافتن آن نهایت کوشش را بعمل می‌آورند اما ندیده‌ام که کسی برای تأخیر ظهور آن حضرت و عقب افتادن اصلاح اسلام و تقویت ایمان مسلمانان و قطع ریشه کافران و ستمگاران باندازه دلبستگی باین امور ناچیز دلبسته باشد و به اندازه‌ای که برای از دست دادن این اشیاء متأثر می‌گردد متأثر باشد.

پس چنین کسانی چگونه مدعی آنند که بحق عارفند و بر رسول او واقف و بامامت آن حضرت معتقد؟ و چگونه ادعای دوستی آن بزرگوار می‌کنند و در باره چگونگی‌های والای او به مبالغه می‌پردازند. و از آن جمله کسانی را دیده‌ام که به زبان، سروری و ظهور آن حضرت و نفوذ احکام امامت او را واجب می‌شمارند اما اگر سلطان یا امیری از دشمنان آن امام بزرگوار و از منکران امامت او به آنان احسان و مهری داشته باشد و عنایتی روا دارد با و دل می‌بندند و مهر او را در دل جای می‌دهند و بقای او را می‌خواهند و باندازه‌ای باو متوجه می‌گردند که از طلب مهدی (ع) باز می‌مانند و واجبات را از یاد می‌دهند منجمله عزل و بیکار شدن آن سلطان یا امیر را که باید پیوسته آرزو داشته باشند نمی‌خواهند.

و از آن جمله گروهی را می‌شناسم که بر خود واجب می‌دانند که بشادی آن حضرت شاد باشند و به اندوه و اندوهگین، و می‌گویند آنچه در این جهان است و آنچه بما رسیده است به برکت وجود آن بزرگوار است با این همه اگر درهم و دیناری یا قطعه زمینی از ایشان غصب شود بیش از غصه‌ها و غارت‌های اموال دیگران متأثر می‌گردند.

آیا این گونه حالات و چگونگی‌ها با وفای بحق تعالی و معرفت او جل جلاله و شناخت رسول او (ص) و معرفت اوصیای او علیهم السلام مناسبتی دارد؟

نیز از آن جمله روزی به مردی که بظاهر دلبسته ظهور شریف آن بزرگوار است و به او دعوی وفاداری می‌کند و از غیبتش سوکوار و اندوهناک است گفتم اگر آن حضرت (ع) به تو بگوید که من از طریق پدران خود دانسته‌ام که اگر ظهور کنم بمحض اینکه چشمتم بمن افتد در دم جان خواهی سپرد اما اگر در ظهور من تأخیر افتد بیست سال دیگر با کمال خوشی با زن و فرزند و اهل و عیال خواهی زیست آیا چند روزه زندگانی این جهان فانی را به تأخیر ظهور من ترجیح خواهی داد؟

و دیگر بکسی که در اظهار دوستی و مهر بآن حضرت مبالغه می‌کرد گفتم که اگر آن حضرت بتو ابلاغ کند که پادشاه کشور تو در ایام غیبت او روزی هزار دینار بتو می‌پردازد و آن مال بر تو حلال و پاکیزه است و مدتها نیز آن را دریافت خواهی داشت پس آنگاه حضرت بزرگوار امام بتو ابلاغ فرماید که خدای تعالی اذن ظهور داده است و زین پس آن مبلغ بر تو حلال نیست آیا

تو ترجیح می‌دهی که غیبت بطول انجامد و آن مستمری را دریافت کنی تا حضرت او ظهور کند و مستمری قطع شود و آن را مستمری یکی از دشمنان تو قرار دهد که در رتبه از تو پایین است با این همه بحساب و کتاب تو نیز رسیدگی نمایند؟ آیا کدامیک از این دو را ترجیح می‌دهی؟ طول غیبت و اخذ روزی هزار دینار را، یا شتاب در ظهور امام و قطع آن مبلغ و پرداختن آن بدشمن تو؟

بیکی از برادران گفتم اصحاب مهدی (ع) کسانند که آن بزرگوار را برای آنچه خدا می‌خواهد خواسته‌اند خواه به دنیای آنان سودمند باشد یا زیانبخش. در هر حال تابع مشیت الهی هستند. یکی از معتقدان به امامت آن بزرگوار (ع) گفت برای من در غیبت امام شبهه حاصل شده است. گفتم آن چیست؟ گفت آیا برای آن حضرت امکان ندارد که یکی از شیعیان خود را ملاقات کند و اختلافهایی را که در دین جدش (ص) روی داده است از میان ببرد؟

از من خواست که پاسخ آن را بدهم نه آنسان که در کتابها نوشته‌اند، چه، از آنها و از آنچه شنیده است رفع شبهه او نشده است. گفتم آیا قدرت آن حضرت در رفع اختلافها بیشتر است یا توانایی خدای متعال؟ و آیا رحمت و فضل حق تعالی بیشتر است یا رحمت و فضل و عدل آن بزرگوار؟ گفت البته قدرت و رحمت و عدل الهی. گفتم چرا خدای ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین این اختلافها را رفع نمی‌فرماید و می‌دانیم که خدای تعالی برای این کار راهها و اسبابها در حیطه قدرت دارد که بنی آدم را آن امکان نیست. آیا در این کار حکمت و مصلحت و عدل و فضیلت نیست که او جل جلاله مقتضی دانسته است؟ گفت آری. گفتم پس عذر خلیفه و جانشین او نیز همان اقتضای کار است، چه، آنچه حضرت او کند آنست که امر و رضای الهی است. آنگاه سخن مرا پذیرفت و شبهه او بر طرف گردید و دانست که این سخن حق را که پروردگار جل جلاله بر زبان من جاری ساخته است صحیح و درست است.

سید بن طاووس فرزند را بامام عصر (ع) می‌سپارد

ای محمد ای فرزند که امیدوارم پروردگار جل جلاله ظاهر و باطن ترا بدوستی و مهر اولیای خود و دشمنی دشمنان خود زینت بخشد.

در ایام زیارت عاشورا در کربلای معلی خبر ولادت تو (که به طالع سعد در ساعت دو و پنج دقیقه سه شنبه نهم محرم سال ششصد و چهل و سه بوده است) بمن رسید. من بشکرانه این نعمت و احسان پروردگار، با فروتنی بسیار در پیشگاه مقدسش بر پای خاستم و بفرمان الهی ترا بنده مولانا مهدی (ع) و متعلق به او قرار دادم و در حوادثی که بارها برای تو روی داده است بسایه حضرتش پناه برده‌ام و بدامان عنایتش دست زده‌ام و بارها آن بزرگوار را بخواب دیده‌ام به ما انعامها فرموده و نیازهای ترا بر آورده است چنان که بیان آن از قدرت من بیرونست.

پس در دوستی و مهر و وفا بآن حضرت بزرگوار و توجه دل و تعلق خاطر آن گونه باش که خدا و رسول او و پدران بزرگوارش می‌خواهند و خواسته‌های حضرت او را بر نیازهای خود مقدم دار و من این مقوله را در کتاب (المهمات و التتمات) شرح داده‌ام. و پیش از آنکه برای خود و عزیزانت صدقه دهی برای حضرت او صدقه ده و دعا بآن وجود مقدس را بر دعای بخود مقدم دار و برای جلب توجه و احسان آن بزرگوار در هر کار خیر برای وفای بحق حضرت او را بر خویشتن برتری ده و در روزهای دوشنبه و پنجشنبه با فروتنی و خضوع نیازهای خود را بر حضرتش عرضه کن و چنان که در پایان کتاب (المهمات) نوشته‌ام وقتی بآن بزرگوار خطاب می‌کنی پس از تقدیم سلام زیارتی را که به (سلام الله الکامل) آغاز می‌شود بخوان و بگو: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ... تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ يَا مَوْلَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا انا كنا خاطئين» و بگو ای سید و مولای من اینها مقام برادران یوسف است با برادر و پدر خود که پس از آن همه جنایت، بآنان رحمت آوردند و از گناهانشان چشم پوشیدند. پس اگر ما نزد خدا و رسول او و پدران بزرگوارت و نزد تو پسندیده و مورد رضا نیستیم تو ای سرور ما از حضرت یوسف که برادران خود را بخشود و به آنان مهربانی کرد برای بخشودن ما و رحمت آوردن بما و ابراز حلم و کرم احق و اولایی. نیز در حضرت او بگو ای سرور و مولای ما در اخبار چنین دیده‌ام که جدت محمد (ص) را دشمنی سر سخت بود بنام (نصر بن حارث) و آن بزرگوار او را بقتل رسانید پس از آن خواهر او این شعار را خطاب بآن بزرگوار انشاء کرد:

و الفحل فحل مغرق.

محمد و لانت نسل نجیبه من قومها

من الفتی و هو المغیظ المحقق.

و احقهم ان کان عتق یعتق

ان کان یمكن ان نمّن و ربما

و العبد اقرب من وصلت قرابه

ای محمد تو از تبار زنان پاکدامن و از نژاد مردان مرد و از نسبی والایی. اگر امکان داشت و بر ما منت می گذاشتی و بسا جوانمردان که خشم گلویشان را می فشارد با آن همه منت می گذارند و می بخشایند و بنده تو از نظر پیوند خویشاوندی به تو نزدیکتر است و بیش از همه بر تو حق دارد. چون خواجه کائنات این اشعار شنید فرمود اگر این اشعار بمن رسیده بود او را می بخشودم و تو ای مولای بزرگوار در همه صفات پسندیده پیرو نیای بزرگوار خویشی (ص).

نیز بگو به آن امام بزرگوار: من در حدیث دیده ام که وقتی حضرت موسی (ع) بقارون که از خویشان او بود نفرین کرد زمین او را در کام کشید. قارون فریاد بر آورد و گفت «و وا رحماه» از آستان الهی بزمین فرمان رسید که دیگر او را فرو مبر یعنی پروردگار رحمان حق خویشاوندی را محترم می شمارد نیز من اینک ای امام بزرگوار به آستان تو عرضه می دارم. «و وا رحماه» و جز این سخنان هر چه خدای تعالی بر ضمیر و بر دل تو الهام فرماید و به زبان تو می گذارند بحضرتش عرضه دار نیز عرضه کن که پدرم مرا آگاه کرده است که مرا بتو سپرده است و سفارش مرا بتو کرده است و به اذن خدای تعالی مرا بنده تو قرار داده است و همانا که آن حضرت (ع) بتو پاسخ خواهد داد.

وصول پاسخ امام عصر علیه السلام

و ای فرزند محمد که امیدوارم خدای تعالی عقل و قلب ترا لبریز از تصدیق اهل تصدیق فرماید و توفیق معرفت حق عطا نماید. بدان که راه شناخت پاسخ سرور و مولای ما مهدی (ع) و راه دریافت این شرف که پروردگار بقدرت و رحمت خود برای متوسلان بآن حضرت مقرر فرموده است چند چیز است: از آن جمله است آنچه (محمد بن یعقوب کلینی) در کتاب (رسائل) از قول کسی که نام او را نقل کرده است چنین بیان فرموده که گفته است:

بحضرت ابو الحسن نوشتم: مردی دوست می دارد که نیازهای خود را به امام خود عرضه کند آنچنان که دوست می دارد آن را به پروردگار خود عرض کند او را چه باید؟

در پاسخ من نوشت: اگر نیازی داری لبهای خود را حرکت ده که پاسخ تو خواهد رسید. نیز (هبة الله بن سعید راوندی) در کتاب (خرائج) از (محمد بن الفرّج) روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن محمد علیهما السلام مرا فرمود که اگر بخواهی پرسشی کنی آن را بنویس و در زیر مصلاهی خود بگذار و ساعتی صبر کن سپس آن را بگشای و در آن ببین. گفت چنین کردم و پاسخ پرسش خود را با توقیع و امضای حضرتش دریافت کردم. همین اشاره کوتاه ترا بس است و آن کس که مشمول عنایات و احسان او باشد راه او بسوی او باز است.

بخش ۱۵۱: و ای فرزند ای محمد که خدای جل جلاله سعادت ترا به دیدار حضرتش کمال بخشد و مقام ترا شریف گرداند و کار ترا بخیر پایان بخشد. بدان که اگر در کتاب مقدس قرآن این آیه نبود که می فرماید: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.** (سوره رعد آیه ۳۹) خدا آنچه را که بخواهد محو می گرداند و آنچه را که بخواهد ثابت می کند و اصل کتاب نزد اوست.

به اطمینان بتو می گفتم که حضور آن حضرت را درک می کنم و در سایه نعمت بیدریغ و گسترده اش رخت می کشم. چه، این روزگار ایام ظهور آن خورشید تابان است و هنگام زوال زیان و ناامیدی و حرمان. اگر خدای تعالی مرا باین آرزو برساند مرا به تحفه های شرف و اقبال سرافراز فرموده است و اگر پیش از رسیدن باین مقصد عالی مرگ مرا برباید همانا که تدبیر امور و آرزوهای من بدست اوست جل جلاله.

بخش ۱۵۲: و ای فرزند ای محمد- که خدای تعالی نیکبختی ترا به بقای خود کمال بخشد بشرف بقا و حسن ارادت خود مسئولیت و پایان کار ترا مقرون شرف گرداند- اگر پیش از ظهور آن حضرت مرگ مرا دریابد و به دیدار حقتعالی فرا خوانده شوم و عنایت حضور در رجعت آن بزرگوار نصیبم نشود بتو و بکسانی از تبار من که زیارت آن حضرت سرافراز می گردند وصیت می کنم و خدای تعالی و فرشتگان را بگواه می گیرم که وقتی بسعادت زیارت آن بزرگوار رسیدید و در پیشگاه وی رخصت سخن گفتن یافتید بمحضر مقدسش عرضه دارید که پدر ما بنده ای سر بفرمان و مملوکی خاکسار بوده است اگر او را به پیشگاه مقدس خود بپذیری هر چه رضای تو باشد بجای آورد و استدعای او آنست که رخصت عرض سلام و درود باو عطا فرمایی و چنان که شایسته بزرگواری تست او را به آرزو برسانی. و از مکارم اخلاق آن بزرگ تمنا دارد که سفارش او را در باره این بنده

که ابلاغ‌کننده سخن اوست و اینک در آستان تست از روی کرم‌پذیری و او را در زمره عزیزان درگاهت قرار دهی و به این سرافراز‌فرمایی که نیاز خود را در پیشگاه حضرت باری جل جلاله و محضر مبارکت عرضه بدارد درود خدا و برکات و تحیات و اقبال او نثار تو و پدران پاکت باد.

۱۳- انواع علوم و کتابهای مورد توصیه سید بن طاووس به فرزندش

بخش ۱۴۲: و ای فرزند^{۱۰}، وقتی شیرخوار بودی عنایت الهی لب از شیر شستن را به تو الهام فرمود بی‌آنکه ما ترا به آن کار واداشته باشیم همچنین راه تعلیم گرفتن خط را در دلت انداخت بنا بر این به حسن توفیق تو و عنایت الهی بتو امیدوار شده‌ام و می‌دانم که مورد رأفت و مهر اویی جلّ جلاله و امیدوارم که شرف توفیق طاعت و بازگشت به آستانش را برای تو کامل فرماید.

پس بر تو باد که نوشتن کامل و زیبا را بیاموزی، چه، این کار برای داخل شدن در مقام رضای حضرتش در سرای اقامت مدد می‌کند. سپس بر تو باد که علم عربی را خوب بیاموزی چندان که مانند ترا که طالب رضای الهی هستی می‌باید و برای زنده نگاه داشتن سنت نبوی لازم است. سپس بر تو باد آموختن تفسیر آیات شریف قرآن مجید چندان که برای بر پا داشتن نماز، و تکالیفی که بر عهده تست توانا گردی و بر تو باد که سپس همه کتاب مجید را برای تعظیم و تجلیل مقام قرآن از بر کنی.

بخش ۱۴۳: از خداوند می‌خواهم که آموختن علم فقه را که راه شناخت احکام شریعت و زنده داشتن سنت جدّت محمد (ص) است بر دلت اندازد و توان الهام‌پذیری از عنایات او را داشته باشی و قصد تو در این کار فرمان بردن از خدای تعالی و پیمودن راه راست باشد و مبدا که در کار دین مقلّد عوام الناس از غلامان جدّت باشی و برای گرفتن فتوی و استفهام مطالب دین در برابر آنها کوچکی کنی که جز مغبون به این کار حقیر قناعت نکند و بدان که هنگامی که کودک بودم «ورام» جدت قدس الله روحه، بمن مطالبی فرمود که معنای آن این بود که ای فرزند اگر در علم و عمل کاری وارد شدی که خیر تو در آنست به مرتبه پست آن قناعت مکن و مباد که از کسانی که در آن کارند کمتر باشی. نیز جدّت از قول (حمصی) می‌فرمود برای امامیه مفتی واقعی باقی نمانده است بلکه همه، فتوای دیگران را حکایت می‌کنند و به تکرار باز می‌گویند. در صورتی که در آن زمان گروهی از اصناف علماء بودند و در روزگار ما کسانی نیستند که از نظر مراتب علمی به آنان نزدیک باشند. اما باید گفت که اینان به علّت طول ایام غیبت و دور بودن از پیشوایان و رهبران دینی که از حیث اشتغال و ادراک معانی در حفظ و پناه باری تعالی بوده‌اند، معذورند که اگر هم‌پایه علمای سلف نباشند. اما به هر حال امروز فتاوی آنان و پاسخ به مسائل مورد نیاز نقل قول علمای متقدّم و ماضی است و این کار بسی آسانست و جز مردمی مسکین و کسانی با همتی پست و بیمایه در این کار ناتوان نیستند. من که پدر توام تقریباً بیش از دو سال و نیم به این علم مشغول نبودم و زان پس اگر گاهی به آن مشغول می‌شدم از روی نیاز نبود بلکه به منظور حسن صحبت و انس و استنباط فروع بود. کسی که از کوتاهی زندگانی باخبر است و می‌داند که پس از مرگ از طرف مقامی، هر کار او چه بزرگ چه کوچک، مورد رسیدگی و حسابرسی قرار می‌گیرد باید به میزان نیاز این سفر توشه فراهم آورد.

بر تو باد که در تحصیل فقه به کتابهای جدّت (ابو جعفر طوسی) رحمه الله علیه مراجعه کنی زیرا او در پیمودن راهی که حق تعالی به او نمود سستی و کوتاهی نورزید.

شرح کتابهای موجود نزد مؤلف

خدای جل جلاله به دست من کتابهای بسیار در هر فنّ ترا آماده فرموده است که امیدوارم ترا به مولای این جهانی و آن جهانی نزدیک گرداند.

^{۱۰} - لازم به یاد آوری است این بخش مربوط به آشنائی به علوم و کتابهای مورد توصیه آن بزرگوار (قده) که در کتاب پیش از عناوین قبلی بوده است به تناسب "کتاب شناسی" به انتهای این مجموعه منتقل گشته است.

در علم اصول کتابی مهیا شده است که مطالعه آن ترا به هر معرفت و دانش که بخواهی می‌رساند. و در نبوت و امامت کتابهای بسیار فراهم آمده است که برای تهیه آن رنجها کشیده‌ام و دیگران دشواریها تحمل کرده‌اند و آن هدیه است عنایت پروردگار جهان هستی را بتو. نیز کتابها در پارسائی و اخلاق که باید آنها را همنشین و همنفس خود کنی و از آنها بیاموزی آن چنان که خدای جل جلاله پیمبران و اولیای خود را که پیش از تو بوده‌اند به آن آداب راهنمایی فرموده است به آن مؤدب گردی و آدابی بیاموزی که حقتعالی مردمی ناتوان را که کمتر از تو بوده‌اند به نیروی آن توانا کرده است تا آنجا که آنان را به فضل و کرم خود در ردیف اولیا قرار داده و در دنیا نیکبخت گردانیده است.

و بدان که پیشروان آن کاروان سعادت و بازمانده‌گان آن کاروان، همه از یک گوهرند جز اینکه پیشروان را همت بلند پیش رانده است، و واپس مانده‌گان را همت دون بر جای داشته است.

نیز کتابها در تاریخ خلفا و پادشاهان و جز آنان از دنیا پرستان دارم که جهان گذرا را برگزیده‌اند و چهره خرد و مردمی را به ظلمت دنیاپرستی تیره کرده‌اند و بار سنگین گناه بر دوش به وادی جهان باقی گام نهاده‌اند گویی خواب بیخبری آنان را فرا گرفته بوده است که نیکبختی جاودان را به لذت فانی چند روزه فروختند آری مردم عالی همت هرگز چنین نکنند.

پس ای فرزند برای رعایت دین و پاس داشتن مقام سرور و مولای خود، از آنان بهره‌یز و خدای را در نظر داشته باش و چندان که می‌توانی از آنان دوری گزین که دوستی آنان زهری است کشنده.

من تاریخ این زمره تیره‌روزان را برای تو ذخیره کرده‌ام تا بنگری که در ظاهر و باطن و اول و آخر چه بوده‌اند. و با خود چه کرده‌اند و چگونه با لذت ناپایدار و زودگذر این زندگی کوتاه زیان جاودان خریدند و چگونه به فریب شیطان هر دو جهان را به پیشیزی فروخته‌اند.

ای محمد روزی که سرگرم مطالعه این تاریخها بودم یکی از من پرسید چه می‌کنی؟ گفتم با آنکه زنده‌ام با این همه در میان گورستانها با مردگان نشسته‌ام و می‌بینم که چگونه هادم لذات این مغروران و فریفتگان دنیا را با زور به گورستان کشانیده و دور از هر سعادت و لذت اسیر ندامت کرده است. نیز خداوند کتابهای فقه که از گفته‌های جدت سید المرسلین (ص) و پدرت امیر المؤمنین (ع) و عترت معصوم آنان و از شیعیان ایشان تألیف و تصنیف شده، و کتابهای بسیار در اخبار و احادیث آنان علیهم السلام ترا فراهم فرموده است.

ترا به خدا که علم فقه را نزد معلمی پرهیزگار و پارسا بیاموز که از رحمت پروردگار جهان درهای مقصود به روی تو بگشاید و امیدوارم که در اندک مدت ترا به توفیق رساند و از صرف عمر بسیار در این راه بی‌نیاز نماید. من قبلاً شیوه اشتغال خود را به این علم نوشته‌ام و امیدوارم تحصیل این علوم بر تو آسان باشد. من تقریباً در مدت یک سال، علم فقه را چندان آموختم که دیگران در چند سال تحصیل کسب می‌کنند و به عنایت خاص که خدای تعالی به ذریه جدت سید المرسلین صلوات الله علیه دارد، از کسانی که سالها در این راه پیشگام بوده‌اند پیشی جستم.

نخست کتاب «الجمال و العقود» را از بر کردم و با کوشش بسیار آن را فرا گرفتم. کسانی که پیش از من به آن سرگرم بودند جز آن کتاب مطالعه دیگر نمی‌کردند اما من کتابهای فراوان مطالعه می‌کردم که از سوی جدّم «ورام بن ابی فراس» قدس الله سرّه و زاده من مرضیه، از طرف مادر به من انتقال یافته است شبها به آن مراجعه می‌کردم و آنچه آنان در سالها آموخته بودند در دسترس من بود و می‌آموختم و گفته مصنفان را می‌فهمیدم و موارد خلاف را ادراک می‌کردم و در مجلس درس آنچه را که شاگردان حوزه نمی‌دانستند می‌دانستم و در تحصیل علم پیوسته با نشاط و شادی بودم وقتی از «الجمال و العقود» فارغ شدم به آموختن (نهایه) پرداختم.

وقتی جزء نخستین آن را به پایان رساندم در علم فقه چنان استاد شدم که «محمد بن نما» معلم من در پشت جلد اول آن کتاب به خط خود مرا مورد مدح و ثنا قرار داد که شایسته آن نبودم بلکه ثنای واقعی شایسته خداوند است که مالک هر دو جهانست و صادر و واردکننده معانی به قلبها و الهام دهنده حق و صوابست. سپس جزء دوم «النهایه» را خواندم و به کتاب (مبسوط) پرداختم تا بکلی از شاگردی فراغت یافتم. بعدها از جماعتی کتابها خواندم که منظور از متن آن روایت‌ها را درست نفهمیدم اما مورد قبول علما بود از استاد و بخط استاد چیزها شنیدم و خواندم که یاد کردن آن، موضوع را به تفصیل می‌کشد. و اجازه‌هایی که پشت مجلدات بود بر استاد قرائت کردم. ای فرزند امیدوارم که پروردگار قلب و بینش ترا برای ادراک همه این مطالب از کوچک و بزرگ جمال بخشد بدان که:

اینک کتابها در فقه در دسترس دارم که چند برابر آنست که در روزگار تحصیل داشتم، پس ان شاء الله وضع تو از من بهتر خواهد بود که اسباب علم آموختن تو فراهم تر است. خدای جل جلاله ترا به آرزوهایی که داری بیش از آنکه مرا، برساند و دعای حال مرا در باره تو مستجاب فرماید.

و خداوند منان کتابهای پراهمیت در تفسیر قرآن کریم از مفسرانی که دینها و عقاید مختلف داشته‌اند ترا فراهم فرموده است. و ای محمد ای فرزند که امیدوارم خدای تعالی ترا به آنچه مطلوب اوست دلالت فرماید و شرف خشنودی دائم خود را نصیب تو فرماید بدان که مردم در تفسیر قرآن چندان اختلاف کرده‌اند که روی حقیقت را پوشانده‌اند و کار را به اینجا کشانیده‌اند که مسیر فهم قرآن را تغییر دهند و فهم آیات محکمت را نیز دشوار سازند و مردم را در آن وادی، حیرت زده رها کنند با آنکه نفس تنزیل مقدس قرآن شخص را از احتمالات بر کنار می‌دارد زیرا حضرت علام الغیوب حیات دل و سعادت دو جهانی بتو عطا فرموده است. در تفسیر آیاتی از احکام یا آنچه در باره رفتگان است مراد از نقش تنزیل را نمی‌توان فهمید. رسول خدا (ص) و عترت پاک او علیهم السلام که از قرآن جدا نیستند سخنانی گفته‌اند که مایه بهبودی رنجوران و چراغ راهنمای گمشده‌گان است اما آیات متشابه که معرفت و تحقیق آن از دشواریهاست علم آن همه را باید به خدای جل جلاله وا گذاشت.

من در خطبه کتاب «فتح الجواب الباهر فی خلق الکافر» سخنانی از پدرت علی (ع) که در ضمن خطبه جلیلی بیان فرموده است آورده‌ام.

نیز خدای تعالی بیش از شصت جلد کتاب دعا برای تو فراهم آورده است که نزد من است پس ترا به خدا سوگند که در حفظ آنها بکوشی و دعاها را از هر کس که این دعاها از ذخیری است که ارباب معرفت برای به دست آوردن و حفظ آن، بر یک دیگر پیشی می‌جویند و من کسی را نمی‌شناسم که این همه کتاب دعا با فوایدی چنین در اختیار داشته باشد و بدان که دعا بایی است که پیوسته میان تو و مولای تو گشوده است. دعا سلاح مؤمن و راه نیک بختی دو جهانست. من در کتاب (المهمات و التتمات) شرایط تلاوت دعا را نوشته‌ام.

به آن مراجعه کن و آن را به جای آور. و در علم انساب (آل ابو طالب) کتابهای ارزشمندی است که خدای تعالی برای تو نزد من گذاشته است یکی از آن میان «دیوان النسب» است در سه جلد که هیچ کس نسخه‌ای از آن ندارد و این کتاب دارای مطالبی مهم از چیزهای شگفتی انگیز و مناقب و بدگویی‌هاست بنا بر این آن را جز به برادرانت و دوستان نزدیکت مده. و آبروی بستگان خود را که نسب از جدت محمد (ص) و پدرت علی (ع) می‌برند که منشأ شجره تواند نزد بیگانگان مریز و برای نزدیکی به خدای تعالی و حفظ احترام جدت و تبار حضرت او (ص) آن نوشته‌ها را به کسی عاریت مده. اما علم انساب، بهتر آنست که به اندازه نیاز به انساب آگاه شوی تا بعلت این معرفت به مالک اسباب نزدیک گردی تا مقام هر یک از سلاله علی (ع) را از حیث پاکیزه‌گی نسب بدانی و به چگونگی گذشتگان صالح آنان پی ببری و کسانی را که در نسب‌شان طعنی وجود دارد شناسی و زاد و ولد خود را در آن طایفه قرار ندهی و با آنان زناشویی نکنی، چه، نسب شما از هر جهت پاکیزه است و در کتاب «الاصفیاء» طرفی از آن را به نقل از کتابها و روایات اهل توفیق باز گفته‌ام و کتب مجامع و آثار، مشتمل بر فنون گوناگون است که در عصرهایی که روح و اسرار اسلام و یادآوری مکارم اخلاق و ایثار و صفات برگزیدگان را ترویج می‌کرده‌اند جریان داشته است.

پس ای فرزند ازین نوشته‌ها هر چه ترا به خداوند که به رازها و نهانی‌های تو آگاه است و کارها همه به دست اوست و در دو دنیا ناچاری که رضای او را به دست آوری نزدیک می‌کند مطالعه کن، و بپرهیز از مطالعه چیزی که ترا از او جل جلاله که بر همه احوال تو مطلع است دور گرداند و از یاد تو ببرد که در پیشگاه پروردگار حضور داری و ترا مشاهده می‌کند و مطالعه آن آثار ترا از یاد شکرگزاری احسانهای او غافل می‌سازد که در این صورت، آن علم، رنجوری و بیماری است و آن کتابها دشمنان تواند.

نیز خدای تعالی کتابهایی در علم پزشکی برای تو آماده فرموده است که از امامان پاک و علماء دانشمند روایت شده است. پس در پزشکی کالد زان پیش که بیماری بدن را به پزشکان بری به کسی اعتماد کن که به امر باطن عالم است و کمبودهای تن را که بوجود می‌آید می‌داند و کار خود همه را به حضرت او باز گذار و به او توکل داشته باش و ملک او را به او تسلیم کن.

آنگاه می‌یابی که او پزشک دواها و دردهاست و ترا از پزشکی مردم بی‌نیاز می‌گرداند و برای بهبود بیمارها آن کن که از تربت پاک شریف حسینی (ع) و دعاها و منیف، و تعویذهای معتبر که از عترت پاک روایت شده است دیده‌ایم؛ و اگر به پزشک نیازت افتاد از راه استخاره با خدای جل جلاله مشورت کن و بر حسب آن مشورت، چنان که در کتاب (فتح الابواب) گفته‌ام دارویی را که می‌دهند بکار بر. زیرا اوست جل جلاله که درجه و مدت بیماری را و داروی لازم را می‌داند.

پزشک به ظاهر حکم می‌کند و به نهانی‌ها وقوفیش نیست و نمی‌داند که مرز بیماری تا کجاست و مقدار ضروری دارو چیست و مدت و طول بیماری چه اندازه است، بلکه از روی حدس و گمان به درمان می‌پردازد و بسا مردم را که به گمان غلط کشته‌اند. بسیار بیمار دیده‌ایم که در اثر اشتباه در مقدار دارو، جان سپرده است و بسیار که در اثر تشخیص خطا بیماری به درازا کشیده است و بیمار اگر هم به صورت زنده مانده بمعنی مرده است.

آری کالبد بشر و موارد نیاز آن، همه ملک خداوند است جل جلاله، و حیات و بقای آن برای او و برای طاعت و خدمت و تقرب جستن به اوست جل جلاله، و امانتی است به دست بنده او سپرده که فردا به حساب آن می‌رسند. پس اگر درمان بیماری و به کار بردن دارو و مقدار و کیفیت آن را از خدای متعال رخصت طلبند خطر مرگ بر طرف گردد و اگر در این کار سستی ورزند و امانت را تلف کنند گویی خود آن را تلف کرده‌اند و کالبدی را که سبب و وسیله بندگی حق تعالی بود تباه ساخته‌اند. پس جبران خسارت و غرامت بر عهده کسی است که آن را نابود کرده است. و در پیشگاه الهی چنین کسی را بهانه‌ای نیست. نیز کتابها در فرهنگ لغت دارم که حق تعالی به دست من برای تو نهاده است. کتابهایی که نیازها را بر می‌آورد و مایه نزدیکی به استان مقدس الهی تواند بود.

و ای فرزند ای محمد که امیدوارم خدای تعالی نور مقدس خود را که به آن نیاز داری بتو بتابد، بدان که در این روزگار فرهنگهای لغت که در دست بسیاری از مدعیانست معیار فهم قرآن مجید و سنت محمد (ص) قرار گرفته است. اما این کار در نظر خردمندان خطاست زیرا باید کلام خدای تعالی و سخنان رسول الله (ص) و یاران بزرگوار آن پیمبر گرامی (ص) که در زبان عربی دارای طبع سلیم بوده‌اند و به فصاحت شهرت داشته‌اند میزان و معیار معنی قرار گیرد و لغاتی که مخالف با مفاهیم آن گفته‌هاست اگر قابل تأویل باشد به تأویل باز گفته شود و الا دور انداخته شود.

مطلبی که امروز رواج کلی دارد اما هیچ خردمندی آن را نمی‌پذیرد این است که سخنان یک بیابان گرد نادان یا شعر یک بادیه‌پیما را که هیچ ارزش ندارد میزان و حجت سخن قرار می‌دهند.

شاید بیشتر کسانی که ادعای شنیدن این اشعار را از آن بیابان پیمایان دارند در قانون شرع گواهیشان پشیزی نیرزد. و آن سخنان به تواتر هم نقل نشده است تا ملاک صحت باشد. پس ای فرزند تنها به کتاب و سنت و سخنان سخنوران و دانشمندان صالح گذشته که در هر کار جوشن استوارند اعتماد کن.

خدای تعالی نیز کتابهایی در شعر برای تو تهیه فرموده است که نیازمندان و دوستداران ادب را کافی است پس در آنها بنگر و آن گفته‌ها را بیاموز و از بر کن که ترا به سوی خدای تعالی و فرستاده او (ص) و به سوی آنچه مورد رضای خدا و رسول اوست می‌کشاند یعنی چیزی از آنها را از بر کن که آدمی را به مکارم اخلاق و پیشی جستن به خیرات و پاکی هدایت کند.

و بهره‌یز از تقلید کسانی که خود را عالم دین می‌دانند و در مدح پادشاهان و امیران شعر می‌سرایند. چه، آنها از هلاک‌شدگانند و اگر توبه نکنند از آن گفته‌ها پشیمان گردند و در روز شمار آرزو می‌کنند که ای کاش زبان نمی‌داشتند و سخن گفتن نمی‌دانستند تا این اشعار را نگفته بودند و من از آنان که این گونه اشعار را می‌نویسند و از بر می‌کنند حیرت‌زده‌ام و شایسته مقام علمی آنان محو کردن این سخنان بیهوده است.

ای فرزند، آیا دیده‌ای که این زمره مردم در ستایش ایزد منان و رسول بزرگوار و خاصان او سخن گفته باشند؟ آیا نمی‌بینی از کسانی مدح و ثنا گفته‌اند که مورد خشم و سرزنش الهی و رسول بزرگوار (ص) و خاصان او (ص) بوده‌اند؟ آیا این کار دوری جستن از آستان الهی و هتک حرمت او جل جلاله نیست؟ آیا این کار تجاوز به حریم امامان پاک که به هر حال به آنان نیاز دارند نیست؟ اگر خدای منان به تو طبع شعر عنایت فرماید از مطالبی که رضای الهی و پیشینیان پاک تو در آن باشد پای بیرون منه.

نیز خدای تعالی برای تو کتابها در علم جلیل کیمیا تهیه فرموده است.

ای فرزند بدان که این علم حقیقت دارد و ما گروهی از علماء را می‌شناسیم که دارای این علم بوده‌اند و من در کتاب (طرایف) آورده‌ام که پدرت علی (ع) به این علم آگاه بوده است اما هرگز روایتی ندیده‌ایم حاکی از این که آن بزرگوار این علم را به کار برده باشد یا عترت پاک او که همه دارای آن علم بوده‌اند آن را به کار برده باشند. چنین گفته‌اند که زحمت و دشواریهای این کار بسیار است و بی‌استاد راهنما به نتیجه نمی‌توان رسید.

پس کسانی که در این راه می‌کوشند و رنج می‌برند اگر این مایه کوشش و رنج را در راه خدای عزّ و جلّ تحمل کنند همانا که خدای منان درهای نیکبختی به روی آنان بگشاید و علاوه بر زر و سیم عنایات بیشمار دیگر بی‌رنج و زحمت و بی‌ضایع گذاشتن عمر نصیبشان فرماید.

باید دانست که در مجاهدت در راه خدای جلّ جلاله بی‌تردید پیروزمندی نصیب شود اما در راه کیمیا بسیاری از مردم رنجها برده‌اند اما گنجی نبرده‌اند. خداوند کریم آنان را که در راه او گام می‌نهند گنجینه‌های خرد و فضل عطا فرماید که زر و سیم در مقابل آن از خاک راه پست‌تر باشد و کان گوهر مقابل آن در حکم ریگ بیابان بحساب آید. ما مردمی را می‌شناسیم که از زر و سیم چنان می‌گزینند که از دشمن خونخوار، و اگر از روی انصاف به آن دست یابند آن را در راه یزدان پاک انفاق کنند.

و مردمی بوده‌اند و هستند که خدای جلّ جلاله در ضمیرشان چشمه‌های نور جاری ساخته است که به آن نور جلال آن ذات مقدّس را کشف کرده‌اند و به توجه حضرتش مشرف شده‌اند، و از هر دو جهان یعنی از ما سوای او دل کنده و روی برگردانده‌اند، و تنها بیاد حضرتش مشغولند.

بعضی از این الطاف و مواهب را خود آزموده‌ام و بعضی را دریافته‌ام و شنیده‌ام.

نیز خدای تعالی کتابهایی در حیل‌گری‌های حلال و طلسمات و تعویذ و رقیه و رمل مجرب برای تو آماده فرموده است.

اما «علم حیل» یا (طریق چاره‌جویی). قرآن مجید به آن ناطق است مثلاً در داستان (یوسف «ع») که به فرمان او پیمانه زرّین را دربار برادر او پنهان کردند تا باین بهانه بتواند او را نزد خود نگاه دارد. این علم در برابر دشمن حربهای محسوب است. پس هر چه را که با آن بتوان کید دشمن را چاره‌ای جست و در شرع ممنوع نشده باشد بیاموز.

اما «تعویذ» و «رقیه» و طلسمات، من در آن علم کتابها دارم خود نیز در این علم کتابی موسوم به (المنتقی) نوشته‌ام اما فرصت تجربه همه موارد آن را نداشته‌ام. تو خود آنچه را که شایسته طاعت و رضای الهی است بیازمای حقّ آن را نگاهدار و باطل آن را دور افکن اما کتابهای (رمل) که اگر شرع مقدّس از آن منع نکرده باشد و آن مبانی مخالف کتاب و سنت نباشد و از راههای علمی پی بردن به اموری متعذر باشد به پاره‌ای از امور از راههای فنی بوسیله آن می‌توان پی برد، و من بارها دیده‌ام که اهل این فن گاهی هم به خطا رفته‌اند.

اگر با خدای تعالی چنان که باید باشی، قلب ترا آئینه‌ای قرار خواهد داد که از پس پشت پرده‌ای نازک حقایق علوم و فنون چنان که او جلّ جلاله اراده فرماید بر تو آشکار گردد. در اخبار صاحب شریعت چنین آمده است که:

المؤمن من ينظر بنور الله. مؤمن کسی است که بوسیله نور الهی می‌بیند.

اما علم نجوم و غیر آن کتابهایی نیز در آن علم‌ها خدای تعالی نزد من ترا آماده نهاده است و من در طالع خجسته و مبارک تو دیده‌ام که به هر چه با قلم نوشته شود آگاه خواهی شد و خدای جهان پیش از آن نیز بتو الهام فرماید و نور فهم مطالب را در آئینه دلت اندازد. از عنایات الهی چشم دارم که آنچه دیده‌ام که طالع تو گویای آن است صورت بندد و آنچه می‌خواهی، همه تحقق یابد. و مر خدای را جلّ جلاله دشوار نیست که ترا در دژی استوار قرار بدهد. و بدان که علم نجوم یا ستاره‌شناسی اصولاً صحیح است اما بر محققان آن دشوار و متعذر شده است و از تحقیق شناخت رصد بندی دور افتاده‌اند. طالبان این علم کم شده‌اند و طاعنان آن بسیار و شرع منع نکرده است که از نجوم دلیل و قرینه بر واقعیت امور جدید به دست آید. گاهی در خواب نیز نظیر آن روی می‌دهد اما اگر کسی ستارگان را علت امور و رویدادها بداند علم نجوم باطل و حرام است یا اگر ستارگان را فاعل مختار حوادث پندارند که در این صورت از محالات و محرّمات است.

اگر خدای خواهد بزودی درین باب کتابی خواهم نوشت و موارد اختلاف را بیان خواهم کرد و اخبار معتبر امامان پاک را علیهم السّلام که در درستی این علم روایت شده است توضیح خواهم داد. و نام علمای شیعه را که در این فن کتابی تصنیف کرده‌اند یا عالم باین علم بوده‌اند اما تصنیفی ندارند در آن کتاب خواهم نوشت نیز مسائلی را که علما و عقلا در مورد این علم گفتگو

کرده‌اند و به تحقیق دریافته‌اند و آنچه موجب تقرب به مالک روز جزاست خواهیم گفت. نیز آنچه را از این علم که باعث دوری از ذات پاک یزدان است بیان خواهیم کرد.

کتابهای مؤلف قدس سره

خدای تعالی باب فهم کتابهایی را بر ضمیر من گشود و رخصت ابراز آن را به جوارح من داد که به تدبیر مقدسش و شناساندن شریفش جل جلاله برای تو تألیف کرده‌ام.

(۱) کتاب «المهمات و التتمات» که اگر پایان یابد، بیش از بیست جلد خواهد بود. پس از پایان این رساله یازده جلد آن تمام می‌شود. پنج جلد آن در زمانی نزدیک پایان یافته است و اسرار فراوان که کاشف رازهاست در بر دارد.

(۲) کتاب (البهجة لثمره المحجة) زندگانی نامه منست از آغاز زندگانیم و شناختن و در طلب فرزندان بودنم از مالک مهربان خود و عنایات او به فضل و کرمی که دارد و موفق داشتن من به پیمودن راه نیکبختی هر دو جهان.

(۳) کتاب «الطرایف» در شناخت آیین طوائف کتابی است با مقامی جلیل و رشحه‌ای از دریای نعمتهای خداوند جمیل.

(۴) کتاب «غیاث سلطان الوری لسکان الثری» در قضای نماز میت.

(۵) و کتاب (فتح الجواب الباهر) فی خلق الکافر که فواید و عظمت آن از مطالب آن که به الهام الهی بر قلم رفته است آشکار می‌گردد.

(۶) و کتاب (الملهوف علی قتلی الطفوف) در قتل حسین (ع) که به هدایت الهی به شیوه‌ای نو نوشته شده است.

(۷) دیگر کتاب (ربیع الالباب) حاکی از معانی مهم تاکنون شش جلد آن را تألیف کرده‌ام.

(۸) کتاب (الاصطفاء فی تاریخ الملوک و الخلفاء) که برای تو و برادرت نوشته‌ام و نباید آن را در دسترس هر کس قرار دهی مگر که حسن ظن او را در باره خود و پدرت احراز کنی آن نیز با استخاره از آستان خدای تعالی و این کتاب امانتی است که امیدوارم فرزندان و آیندگان و تبارشان از آن بهره گیرند.

(۹) و از آن کتابها یکی (فتح الابواب) است بین رب الارباب و ارباب خرد، در استخاره و هیچ کس در بشارتهای آن کتاب بر من پیشی نجسته است.

(۱۰) نیز کتاب «طرف الانباء و المناقب» در شرف سید الانبیاء و خاندان پاکیزه‌اش و در تعیین رسول مکرم (ص) جانشین خود را برای مراجعه مردم و در آن کتاب روایت مردم ثقة ثبت افتاده است.

(۱۱) دیگر کتاب «مصباح الزائر و جناح المسافر» که در آغاز تألیف نوشته‌ام مشتمل بر زیارات که به نحو متعارف بین علماء می‌باشد اما متعرض اسرار ربانی آنها نشده‌ام.

(۱۳) نیز کتاب (التوفیق للوفاء) بعد تفریق دار الفنا و جز اینها از مطالب مختصر که اینک بیادم نیست. و از خداوند صاحب مهر و احسان جل جلاله مسألت می‌کنم که ترا توفیق دهد تا به دیدار کسانی دست یابی که ترا از کتابها و اختلاف در تفسیر آیات و تضاد بیان روایات بی‌نیاز کنند و به ارشاد و اعانت خود به حقیقت منظورش متوجه فرماید.

(در این جا دوازده بیت شعر عربی است که ذکر آن ضروری نیست لذا از ترجمه آن چشم پوشی شد) (م). و ای فرزند ای محمد که امیدوارم خدای تعالی کردارت را بستاند و ترا به نیکبختی هر دو جهان برساند بدان که در کتاب (الآداب الدینیة) و غیر آن از کتابهای ادعیه که برای حرکات و سکنات تو گفته‌ام دعاهاست که قسمت بسیاری از آن را با آداب جلیل آن در کتاب (المهمات و التتمات) آورده‌ام اما ذکر همه آنها کتابی مفصل خواهد شد و بسا که مایه ملالت تو گردد و مانع استفاده تو از باقی مطالبی که گفته‌ام شود. آنچه در کتابهای دعا برای تو ذخیره کرده‌ام ترا کافی است و ترا به آن دلالت می‌کنم. این کتاب دارای مطالبی است که در کتابهایی که به آن اشاره کردم ثبت نشده است.

۱۴ - نهی از ورود به مجادلات و مخاصمات در علم کلام

بخش ۲۵: و ای فرزند^{۱۱} ای محمد- که یزدان پاک ترا به مقصود حضرتش بینا فرماید، و در دفع شرّ حسودان و دشمنان نصرت دهد- بدان که وجود مطلق که ما را از روی فضل و مهر بیافرید و چراغ خرد در سراچه وجودمان برافروخت و ما را راهنمایی معصوم معین کرد، به زبان حال، به آنان که امید بندگان را از درگاه احدیت قطع می‌کنند و به آنچه از خدا منصرف کند سرگرم می‌سازند و توجهشان را از درگاه قدس باری تعالی به اجتهاد و اندیشیدن در جهان ماده که از آن آفریده شده‌اند می‌گردانند، مورد خشم خود قرار می‌دهد و سخط خود را بر آنان فرود می‌آورد.

.....

بخش ۲۶: ای محمد فرزندم، و ای کسانی که این کتاب را مطالعه خواهید کرد، بدانید که من این سخنان را از آن روی نمی‌گویم که به علم کلام جاهل باشم و نکته‌ها و پرسش و پاسخ مطالب آن را ندانم، بلکه آنچه به دانستن آن حاجت است می‌دانم و در این علم کتابها خوانده‌ام که نیاز مرا بر می‌آورد و آنها را در خطبه کتاب (المحجّه لثمره المهبّه) نوشته‌ام و آنجا گفته‌ام که چگونه به این علم اشتغال ورزیدم و در محضر چه استادانی آن را فرا گرفتم و چه چیز مرا از تباه کردن زندگانی در پیروی آنان منصرف کرد.

اما ای محمد، ای فرزندم که خداوند در عمر و معرفت تو برکت دهد و در هر دو جهان بر شرف تو بیفزاید- بدان که اگر استادی به دانشجویی بگوید توبه معرفت الهی دست نخواهی یافت مگر اینکه در عرض و جوهر و جسم که به آن اشارت شد بیندیشی و حدوث جسم تنها از راه حرکت و سکون ثابت می‌گردد، مبتدی نیز حسب فطرت خود این مطالب را ادراک نمی‌کند و زیادت و تأثیر اعراض را بر اجسام که در جهت منتقل می‌گردد نمی‌داند و با این مطالب آشنا نمی‌باشد و با چشم هم زیادت و حرکت و سکون را بر جسمی که از مکانی به مکانی منتقل می‌گردد احساس نمی‌کند، مگر که در تصوّر حدّ جسم و تصور عرض و تحقیق زیادت و سکون را بر جسم و حفظ آنچه به مغز و تفکر و کلام متعلق است، رنج بشمار متحمل گردد و مجاهدت بسیار کند. و بسا که استاد را در مقام تعریف این مطالب ناتوان ببیند، چه، استاد نتواند الفاظی را که نزد ارباب فن متداول است تغییر دهد و نتواند با جمله‌ها و الفاظی آسانتر که در خور فهم مبتدی باشد، این نکته‌ها را باز گوید، و بسا که استاد خود نیز در بیان این الفاظ و مفاهیم پیرو دیگران و مقلّد پیش کسوتان خود باشد، و در استدلال به قول این و آن تمسّک جوید و اقوال و نظریه‌های آنان را در این مطالب معتبر بشناسد، و آن را دلیل و حجت و برهان بداند.

فرضا کسی بوسیله استاد، زیادت را بر اجسام دریابد اما لزوم سکون را در نیابد مگر اینکه رنج بسیار برد و زحمت استاد کشد و زمانی دراز بگذراند و روزگاری دراز در ظلمت حیرت و حسرت برای دریافت مطالب بسر آورد و مانند شتر کور حرکاتش ناموزون و غیر طبیعی باشد، و در کشاکش تناقض و تعارض احتمالات و شبهات حیران و سرگردان سیر کند تا پس از رنج بسیار طرفی را بر طرفی و قولی را بر قولی با اعتقاد ضعیف و با حدس و گمان ترجیح دهد و هر گاه به اشکالی بزرگ و مهمّی عظیم برخورد کند باز به همان حالت نخستین درآید و غرقه تحیر و تردید گردد. و از سر کوشش در مقام کشف مطلب برآید. بنا بر این، تا هنگام مرگ، پیوسته در تحیر و تردید بسر برد. حتی در دم مرگ نیز شاید آنچه را دلیل راه دانسته است در نظرش باطل جلوه کند. حالی که پیش از اشتغال به این علم، با همان معرفت اجمالی، به مؤثر و موجد حقیقی اعتقادی کامل و ایمانی راسخ داشت، و از احتمال عروض شبهه و طعن و قدح در امان بود.

بخش ۲۷: و ای فرزند، از اسلاف پاکت روایتها نقل شده است که از آن جمله روایتی است که من از کتاب «ابو محمد عبد الله بن حماد انصاری» که از اصحاب مولای ما امام کاظم (ع) است نقل می‌کنم و آن را از کتابی روایت می‌کنم که به سال سیصد و هفتاد و شش نوشته شده است و به شیخ (صدوق هارون بن موسی تلعبری) مینو جایگاه قرائت کرده‌اند و او کسی است که جدّ تو (ابو جعفر طوسی) در باره او فرموده است که در زمان خود بی‌نظیر بوده است و او استاد (شیخ مفید محمد بن محمد

^{۱۱} - لازم به یاد آوری است بخش های مربوطه به این عنوان، از مبحث اعتقادی معرفت خداوند متعال در اول کتاب می باشد که به تناسب در اینجا گنجانده شده است

نعمان)- که در بهشت به آنان ارزانی باد- می‌باشد من روایت او را از مدارک عدیده روایت می‌کنم. منجمله از اصل کتاب (عبد الله بن حماد) و باری روایت چنین است:

عبد الله سنان گوید که: روزی قصد شرفیابی محضر مبارک حضرت صادق (ع) داشتم. «مؤمن طاق» گفت برای من نیز اجازه شرفیابی حضرتش را بگیر. پذیرفتم و به عرض حضرتش رساندم اما مولای من اجازه نفرمود. عرض کردم جانم به فدایت بر حضرت تو آشکار است که او از دوستان صمیم شما و بحثها و مناظره‌های او در باره خاندان پاک شما و قدرت بیمانند او در غلبه بر حریفان در بحث، و اینکه هیچ کس بر او در مباحثه پیروز نمی‌گردد بر هیچ کس پوشیده نیست. فرمود چنین نیست یک طفل دبستانی او را محکوم می‌کند.

گفتم او با همه دانشمندان ادیان مناظره کرده و بر همه چیره شده است. امام فرمود اگر کسی از او بپرسد که آیا به فرمان امام خود با مردم مناظره می‌کنی یا بدون فرمان او، چون او دروغ نمی‌گوید خواهد گفت که مناظره من به فرمان امام نیست. پس آنگاه پرسنده به او خواهد گفت که چون مناظره تو به فرمان امام نیست، پس در پیشگاه او نافرمانی. ای پسر سنان، به او اذن دخول در محضر ما را مده زیرا کلام و خصومات عقیده را فاسد می‌کند و دین را نابود می‌سازد.

در همان کتاب از (عاصم خیاط) به روایت از (ابو عبیده حذاء) نقل شده است که حضرت امام باقر (ع) او را از معاشرت با اهل کلام و خصومات نهی می‌فرمود زیرا آنان چیزی را که باید می‌آموختند نیاموختند و آنچه را که باید نمی‌آموختند و مأمور به آموختن آن نبودند می‌آموختند، و در آن رنج می‌بردند، حتی در علم امور فلکی تحمل سختی می‌نمودند. ای ابا عبیده، با اخلاق مردم آمیزش کن و از اعمالشان کناره جوی. ای ابا عبیده، ما مردمی را که (لحن قول) ندانند عالم و فقیه نمی‌شناسیم و آن قول خدای تعالی است که فرماید: (لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ).

بخش ۲۸: در کتاب (عبد الله حماد انصاری) در نسخه‌ای که بر (هارون بن موسی تلعبیری)- که خدای آنان را رحمت فرماید- قرائت شده است. چنین دیدم که (جمیل دراج) از حضرت صادق (ع) نقل کرده است که فرمود متکلمان این قوم از اشار طایفه‌اند.

بخش ۲۹: ای فرزند شاید در این حدیث مراد از متکلم آن کس باشد که خلاف رضای خدای تعالی را از کلام و علم خود جوید، یا آن کس که در طلب علم و کلام از فرائض و واجبات الهی دور افتاده باشد و من خود کسانی از منتسبان به علم کلام را دیده‌ام که این علم در مسایل مهم اسلامی شک و شبهه در ضمیرشان باقی گذاشته است.

بخش ۳۰: از جمله نکته‌هایی که شاهد صحت روایتی است که از اشتغال به علم کلام و شبهه‌هایی که در آنست نهی نموده و زینهار داده اینست که (قطب الدین راوندی سعد بن هبة الله رحمه الله) که عالم به بسیاری از علم‌ها بوده است رساله‌ای تصنیف کرده که نزد من موجود است و در آن اختلاف‌های موجود میان شیخ مفید و سید مرتضی را که حدود نود و پنج مسأله در علم اصول است گرد آورده است، حال آنکه آن دو بزرگوار، بخصوص شیخ مفید از بزرگان روزگار خویش بوده است. در پایان رساله مزبور چنین آورده است که «اگر همه مسائلی را که در آن اختلاف کرده‌اند استیفا کنیم، هر آینه کتاب به تفصیل گراید»، و این امر، خود دلیل آنست که علم کلام برای معرفت رب الارباب راهی دور است.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین